

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

دانشگاه بین‌المللی امام خمینی



IMAM KHOMEINI
INTERNATIONAL UNIVERSITY

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه تاریخ

چالش‌ها و فرصت‌های قوم هزاره در افغانستان: از آغاز حکومت

عبدالرحمن خان تا پایان حکومت امان‌الله خان (۱۹۲۹-۱۸۸۰م)

پایان‌نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد در رشته تاریخ

گرایش اسلام

مصطفی اختری

استاد راهنما:

دکتر عباس برومند اعلم

دی ۱۳۹۷

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

دانشگاه بین‌المللی امام خمینی



IMAM KHOMEINI
INTERNATIONAL UNIVERSITY

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه تاریخ

چالش‌ها و فرصت‌های قوم‌هزاره در افغانستان: از آغاز حکومت

عبدالرحمن خان تا پایان حکومت امان‌الله خان (۱۹۲۹-۱۸۸۰م)

پایان‌نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد در رشته ی تاریخ

گرایش اسلام

دانشجو:

مصطفی اختری

استاد راهنما:

دکتر عباس برومند اعلم

استاد مشاور:

دکتر یعقوب خزائی

دی ۱۳۹۷

السلامة

سپاسگذاری

سپاس بیکران ایزد منان را که به این حقیر توفیق داد در مرحله ای دیگر از علم آموزی گام برداشته و

حرکت نمایم. اکنون که این پایان نامه به پایان رسید لازم می دانم امتنان قلبی خود را نسبت به استاد راهنمای

عزیزم «معلم علم و اخلاق» جناب آقای دکتر عباس برومند اعلم که بر بی سوادی من خرده نگرفتند و با

درايت و مهربانی دریای دانش خود را در اختیار بنده گذاشتند ابراز نمایم. افتخار می کنم که دانشجوی چنین

استادی بوده و باشم و همچنین از استاد مشاور عزیزم جناب آقای دکتر یعقوب خزائی که با راهنمایی های

عالمانه خود هدایتگر بنده در نگارش پایان نامه بوده اند و جناب آقای دکتر محمد بختیاری که زحمت

داوری پایان نامه را متقبل شدند و همچنین جناب آقای دکتر محسن بهرام نژاد مدیر محترم گروه تاریخ و

نماینده تحصیلات تکمیلی در روز دفاع پایان نامه، کمال تشکر را دارم.

تقديم:

تقديم به پدرم، کوهی استوار و حامی من در طول تمام زندگی.

تقديم به مادرم، سنگ صبري که الفبای زندگی به من آموخت.

این دو فرشته ای که در سختی ها و دشتواری های زندگی همواره یآوری دلسوز و فداکار و پشتیبانی محکم و

مطمئن برایم بوده اند.

و همچنین تقديم به دانشگاهیان و جامعه علمی کشورم.

و به امید فردایی روشن و مرفقی برای کشور عزیزم افغانستان.

فرم پ ۱-۲: فرم تأییدیه هیأت داوران جلسه دفاع از پایان نامه/رساله



دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)

معاونت آموزشی - مدیریت تحصیلات تکمیلی

فرم تأییدیه هیأت داوران جلسه دفاع از پایان نامه/رساله (فرم شماره ۳۰)

بدین وسیله گواهی می شود جلسه دفاعیه از پایان نامه کارشناسی ارشد آقای مصطفی اختری دانشجوی رشته تاریخ اسلام تحت عنوان "چالش ها و فرصت های قوم هزاره در افغانستان: از آغاز حکومت عبدالرحمن خان تا پایان حکومت امان الله خان (۱۸۸۰-۱۹۲۹)" در تاریخ ۱۳۹۷/۱۰/۲۲ در دانشگاه برگزار گردید و این پایان نامه/رساله با نمره به عدد ۱۹ و به حروف نوزده با درجه مورد تأیید هیأت داوران قرار گرفت.

ردیف	سمت	نام و نام خانوادگی	مرتبه ی دانشگاهی	دانشگاه یا مؤسسه	امضا
۱	استاد راهنما	دکتر عباس برومند اعلم	دانشیار	دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)	
۲	استاد مشاور	دکتر یعقوب خزایی	استادیار	دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)	
۳	داور داخلی	دکتر محمد بختیاری	استادیار	دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)	
۴	داور داخلی و نماینده تحصیلات تکمیلی	دکتر محسن بهرام نژاد	دانشیار	دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)	

بدین وسیله گواهی می شود:

در تاریخ / / ۱۳ بابت مقاله مستخرج از پایان نامه، نمره به نمره فوق اضافه شد و نمره نهایی نامبرده به به حروف تغییر یافت.

مدیریت تحصیلات تکمیلی دانشگاه

مهر و امضا



تعمه‌نامه اصالت اثر

- اینجانب مصطفی اختری دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد در رشته تاریخ گرایش اسلام که در تاریخ ۱۳۹۷/۱۰/۲۲ از پایان نامه ی خود تحت عنوان چالش ها و فرصت های قوم هزاره از آغاز حکومت عبدالرحمن خان تا پایان حکومت امان الله خان (۱۹۲۹-۱۸۸۰) با کسب درجه ی عالی دفاع کرده ام، شرعا و قانونا تعهد می شوم:
۱. مطالب مندرج در این پایان نامه، حاصل تحقیق و مطالعه اینجانب بوده و در مواردی که از دستاوردهای علمی و پژوهشی دیگران اعم از پایان نامه، کتاب، مقاله و غیره استفاده کرده ام، با رعایت کامل امانت، مطابق مقررات، اقدام به ارجاع در متن و ذکر آن در فهرست منابع و مآخذ نموده ام.
 ۲. تمامی یا بخشی از این پایان نامه قبلا برای دریافت هیچ مدرک تحصیلی به سایر دانشگاه ها و موسسات آموزش عالی ارائه نشده است.
 ۳. مقالات مستخرج از این پایان نامه کاملا حاصل کار اینجانب بوده و از هرگونه جعل داده و یا تغییر اطلاعات پرهیز کرده ام.
 ۴. از ارسال همزمان و یا تکراری مقالات مستخرج از این پایان نامه (با بیش از ۳ درصد همپوشانی) به مجلات و یا همایش های گوناگون خودداری نموده و می نمایم.
 ۵. کلیه حقوق مادی و معنوی حاصل از این پایان نامه متعلق به دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) بوده و متعهد می شوم هرگونه بهره مندی و یا نشر دستاوردهای حاصل از این تحقیق اعم از چاپ کتاب، مقاله، ثبت اختراع و غیره (چه در زمان دانشجویی و یا بعد از فراغت از تحصیل) با کسب اجازه از استاد (استادان) رهنما باشد.
 ۶. در صورت اثبات تخلف و نقض موارد پنجگانه فوق (در هر زمان) مدرک تحصیلی صادر شده توسط دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) از درجه اعتبار ساقط و اینجانب هیچگونه ادعایی نخواهم داشت.

نام و نام خانوادگی دانشجو

امضاء

مصطفی اختری

ث

ث



سوگند نامه دانش آموزان کارشناسی ارشد دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)

به نام خدا

سپاس ایزد منان را که مرا مشمول الطاف خویش نمود که با طی مراحل تحصیل موفق به اخذ درجه کارشناسی ارشد شوم. به شکرانه این نعمت بزرگ الهی که با امکانات این مرز و بوم، فراهم و نزد اینجانب به امانت گذاشته شده است، در پیشگاه ملت ایران به کتاب آسمانی خود، قرآن کریم، سوگند یاد می کنم که :

- در سراسر زندگی حرفه ای، در راه اعتلای کشور ایران و جامعه بشری به نحو احسن قدم برداشته و در این راه از هیچ تلاشی دریغ ننمایم.
- در تمام فعالیت های تخصصی، رضای خدا را همراه با صداقت علمی و اجتماعی در نظر داشته و از موقعیت های به دست آمده در جهت رفع مشکلات جامعه استفاده کنم و در همه ی امور، منافع کشور را بر منافع فردی مقدم بدارم.
- همواره علم و دانش خود را به روز نگاه داشته و در ایفای مسئولیت و تعهدات حرفه ای در حد توان سعی و تلاش خود را به کار گیرم.
- و اینکه از خداوند علیم توفیق بندگی و پای بندی به مفاد این سوگندنامه را خواستارم و از او می خواهم که مرا در ایفای رسالت علمی و انسانی خویش موفق بدارد.

نام و نام خانوادگی دانشجو

مصطفی اختری

امضاء

ج



عنوان پایان نامه / رساله

نام و نام خانوادگی دانشجو

مجوز بهره برداری از پایان نامه / رساله

کلیه حقوق اعم از چاپ، تکثیر، نسخه برداری، ترجمه، اقتباس و ... از نتایج این پایان نامه برای دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین محفوظ است. بهره برداری از این پایان نامه / رساله در چهارچوب مقررات کتابخانه و با توجه به محدودیتی که توسط استاد راهنما به شرح زیر تعیین می شود، بلامانع است:

- ☒ بهره برداری از این پایان نامه / رساله برای همگان بلامانع است.
- ☐ بهره برداری از این پایان نامه / رساله با اخذ مجوز از استاد راهنما، بلامانع است.
- ☐ بهره برداری از این پایان نامه / رساله تا تاریخ ممنوع است.

استاد راهنما می تواند یکی از گزینه های بالا را انتخاب کند و مسئولین کتابخانه موظف به رعایت موارد تعیین شده می باشد.

نام استاد و یا اساتید راهنما: 
تاریخ: ۹۷/۱۲/۲۸
امضاء:

چکیده

دوره حکومت امیر عبدالرحمن خان یکی از ادوار تاریخی مهم برای قوم هزاره است. مردم هزاره قبل از حکومت عبدالرحمن خان به شکل ملوک الطوائفی زندگی می کردند. با ورود عبدالرحمن خان در صحنه سیاست کشور که اقدام به ایجاد دولت متمرکز و قوی نمود نیازمند پول بیشتر بود. سپس مالیات های سنگینی وضع کرد که پرداخت آن از توان ملت خارج بود. بنابر این شورش های قبایل شینواری و غلجایی از اقوام پشتون و ازبک ها را در پی داشت. چهارمین قیام که علیه حکومت امیر عبدالرحمن خان صورت گرفت، قیام هزاره جات بود که بی رحمانه سرکوب شدند و باعث از بین رفتن ساختار نظام اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی هزاره جات گردید.

در پژوهش حاضر این سوال مطرح است که فراز و فرود حیات سیاسی و اجتماعی قوم هزاره از آغاز حکومت عبدالرحمن خان تا پایان حکومت امان الله خان چگونه بود؟ در این پژوهش فرض بر این است که با روی کار آمدن عبدالرحمن خان حیات سیاسی و اجتماعی قوم هزاره رو به وخامت رفت و با وضع مالیات های سنگین، برده گیری، ظلم و استبداد عبدالرحمن خان آشفتگی هایی در جامعه افغانستان بخصوص در بین قوم هزاره به وجود آمد و در زمان حکام بعدی اوضاع رو به بهبودی رفت، چنانچه در زمان حکومت امان الله خان، قوم هزاره که در جامعه افغانستان به عنوان برده خرید و فروش می شدند دوباره وارد صحنه سیاسی و اجتماعی افغانستان گردیدند. این پژوهش که از نوع توصیفی و تحلیلی است با استفاده از کتاب ها، مقالات و سایر اسناد موجود به دقت وضعیت قوم هزاره مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. نتایج تحقیق نشان می دهد که سیاست های عبدالرحمن خان در قبال هزاره ها پیامدهای منفی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی را در بر داشت. هزاره ها نه تنها قتل عام شدند و به عنوان برده خرید و فروش می شدند، بلکه بعد از فرمان جهاد از طرف عبدالرحمن خان علیه هزاره جات، تعصبات قومی، نژادی و مذهبی به وجود آمد و در دوره حاکمان بعدی با اینکه اوضاع شان بهتر شد، چنانچه در دوره امان الله خان برده گیری هزاره ها لغو گردید و نمایندگانی در شورای ملی داشتند اما تا حدودی مورد بی توجهی قرار گرفتند و مردم هزاره تبار در ادارات دولتی به کار گرفته نمی شدند.

واژگان کلیدی: هزاره ها، امیر عبدالرحمن خان، امیر حبیب الله خان، شاه امان الله، افغانستان

فهرست مطالب

فصل اول: مبانی پژوهش

- ۱-۱_ مقدمه ۲
- ۱-۲_ بیان مسئله ۴
- ۱-۳_ سوال اصلی تحقیق ۴
- ۱-۴_ سوالهای فرعی تحقیق ۴
- ۱-۵_ فرضیه اصلی تحقیق ۵
- ۱-۶_ سوابق پژوهشی موضوع ۵
- ۱-۷_ بیان روش و مراحل انجام کار تحقیق ۶
- ۱-۸_ نتایج علمی قابل پیش بینی از تحقیق ۶

فصل دوم: تبار شناسی و ویژگی های قوم هزاره

- ۲-۱- حدود جغرافیایی هزاره جات ۸
- ۲-۲- منشا نژادی قوم هزاره ۱۱
- ۲-۳- پیشینه تاریخی ۱۶
- ۲-۴- وجه تسمیه واژه هزاره ۱۹
- ۲-۵- زبان و مذهب ۲۰
- ۲-۶- ریخت شناسی و خصایص اخلاقی ۲۴

فصل سوم: عبدالرحمن خان و هزاره ها: تقابل و تعامل

- ۳-۱- حکومت امیر عبدالرحمن خان ۲۷
- ۳-۲- روابط هزاره ها با دولت و علل شورش ها ۳۹
- ۳-۳- آغاز شورش های هزاره جات ۴۵
- ۳-۴- حکم تکفیر هزاره ها و اعلان جنگ از طرف امیر عبدالرحمن خان ۵۵
- ۳-۵- هزاره جات بعد از سرکوبی شورشها ۶۲

فصل چهارم: قوم هزاره در دوره امیر حبیب الله خان و شاه امان الله

گفتار اول: دوره امیر حبیب الله خان

۴-۱-۱- امیر حبیب الله خان ۷۱

۴-۱-۲- اوضاع سیاسی و اجتماعی هزاره ها ۷۹

گفتار دوم: دوره شاه امان الله خان

۴-۲-۱- حکومت امان الله خان و سیاست او در قبال هزاره ها ۸۵

۴-۲-۲- شورش های داخلی و پشتیبانی هزاره ها از حکومت امان الله خان ۹۶

نتیجه گیری ۱۰۱

منابع و مآخذ ۱۰۴

فصل اول: مبانی پژوهش

۱-۱_ مقدمه

در سالهای (۱۷۴۷-۱۷۳۵) م نادر شاه افشار نفوذ کامل بر تمام مناطق ایران و خراسان بزرگ داشت. احمد شاه ابدالی که هنوز در سن (۱۰-۱۲) سالگی بود با بزرگان خود در اردوی نادر شاه افشار به عنوان یک افسر نظامی تربیت می شد.

بعد از مرگ نادر شاه افشار در سال ۱۷۴۷ م منجر به تحولات تازه سیاسی و قبض و بسط جغرافیایی در قلمرو ایران و خراسان بزرگ گردید. کریم خان زند حکومت فارس را در محوریت شیراز به وجود آورد. آزاد خان دولت آذر بایجان را اساس گذاشت. و احمد شاه ابدالی حکومت افغان ها متشکل از اقوام و قبایل پشتون، اساس گذار حکومت قبیله ای بر بخشی از خراسان بزرگ گردید. از آن زمان به بعد حاکمیت سیاسی خراسان در محوریت قندهار در قبضه قبایل چند، مثل بارکزیایی ها، سدوزایی ها و محمد زایی ها با مناسبات ناسازگاری قبایل افغان در برابر هم قرار گرفتند که روند شکل گیری و توسعه نظام قبیله ای، آنها را به تصاحب کشوری که بعدها به اسم افغانستان مسمی شد، مساعد نمود.

در میان حکومت افغان ها، زندگی قبیله ای و حکومت های ملوک الطوائفی کوچک نیز وجود داشت این روند تا زمان حکومت امیر عبدالرحمن خان ادامه داشت اما با ورود عبدالرحمن خان در صحنه سیاست کشور در سال ۱۸۸۰ م که اقدام به ایجاد دولت متمرکز و قوی نمود، خان های قبایل و حکومت های ملوک الطوائفی در داخل کشور با چالش هایی روبرو گردیدند. یکی از اقوام و قبایلی که در داخل افغانستان به شکل ملوک الطوائفی و مستقل از حکومت تا آن زمان به سر می بردند قوم هزاره بود که با چالش های جدی روبرو شدند. پژوهش حاضر نیز چالش ها و فرصت های قوم هزاره را از آغاز حکومت عبدالرحمن خان تا پایان حکومت امان الله خان مورد بررسی قرار می دهد.

این پژوهش دارای چهار فصل می باشد. فصل اول مبانی پژوهش، فصل دوم، تبارشناسی و ویژگی های قوم هزاره می باشد که در این فصل خاستگاه و منشأ نژادی و زبان و مذهب و ریخت شناسی این قوم را مورد بررسی قرار می دهد.

فصل سوم در مورد چگونگی به قدرت رسیدن امیر عبدالرحمن خان و از هم پاشیدن نظام اجتماعی و اقتصادی

و سیاسی هزاره ها توسط حکومت او می باشد، اینکه چگونه این قوم که طی سالهای طولانی دارای قدرت و نفوذ بوده در زمان حکومت امیر عبدالرحمن خان اکثر شان توسط دولت از بین می رود و تعداد زیادی شان از مملکت خارج شده و به سمت ایران و پاکستان و کشورهای همجوار مهاجر می شوند.

فصل چهارم به دو بخش تقسیم می شود. بخش اول: اوضاع هزاره ها در دوره حکومت امیر حبیب الله خان مورد بررسی قرار می گیرد. در این دوره اوضاع اجتماعی هزاره ها نسبت به دوره امیر عبدالرحمن خان بهتر می شود و تعدادی از هزاره ها که به خارج مهاجرت کرده بودند به کشور باز می گردند. بخش دوم: دوره امان الله خان است که در این دوره بردگی هزاره ها لغو می گردد و اوضاع اجتماعی و سیاسی هزاره ها از هر زمانی بهتر می شود.

۱-۲_ بیان مسئله

دوره حکومت عبدالرحمن خان بخشی از دوران مهم تاریخ معاصر افغانستان به شمار می آید. با ورود او به عرصه سیاست افغانستان و ایجاد دولت مرکزی قدرتمند اقوامی که به شکل ملوک الطوائفی زندگی می کردند، با چالش ها و بحران های متعددی روبرو شدند. سیاست های عبدالرحمن خان منجر به سرکوبی و قتل عام عدۀ بی شماری از اقوام هزاره گردید و فشار دولت او با وضع مالیات سنگین، منجر به قیام هزاره ها در مناطق مرکزی افغانستان گردید. با روی کار آمدن حبیب الله خان سیاست حکومت مرکزی در خصوص هزاره ها قدری تغییر یافت و در این چارچوب هزاره ها به حیات سیاسی- اجتماعی افغانستان باز گشته و عده قابل توجهی که از خانه و کاشانه خود آواره شده بودند به وطن باز گشتند. این روند با به قدرت رسیدن امان الله خان پادشاه متجدد افغانستان تشدید شد و با تغییر قانون اساسی، قوم هزاره در حیات سیاسی افغانستان گام گذاشتند و در لوی جرگه مشارکت جستند. حال پژوهش حاضر در صدد است تا به بررسی بستر ها و زمینه های شکل گیری روابط قوم هزاره با حکومت مرکزی در دوره سه پادشاه مذکور بپردازد و در این روند چالش ها و فرصت های قوم هزاره را مورد واکاوی قرار دهد؛ اینکه چالش های سیاسی، اقتصادی و مذهبی قوم هزاره موجد چه فراز و فرودهایی برای آنها گردید و اینکه آیا در مجموع سیاست های دولت های سه گانه مزبور موجبات ترقی قوم هزاره را فراهم آورد یا اینکه باعث عقب ماندگی و انحطاط آنها گردید؟

۱-۳_ سوال اصلی تحقیق

فراز و فرود حیات سیاسی و اجتماعی قوم هزاره از آغاز حکومت عبدالرحمن خان تا پایان حکومت امان الله خان چگونه بود؟

۱-۴_ سوالهای فرعی تحقیق:

- ۱- چالش های قوم هزاره در دوران عبدالرحمن خان چه بود؟
- ۲- انگیزه عبدالرحمن خان از تضعیف هزاره ها چه بود؟
- ۳- چرا حاکمان بعدی یعنی حبیب الله خان و امان الله خان سیاست خود را نسبت به قوم هزاره تغییر دادند؟

۴- چه فرصت هایی پیش روی قوم هزاره در این دوران قرار گرفت؟

۱-۵- فرضیه اصلی تحقیق :

با روی کار آمدن عبدالرحمن خان حیات سیاسی و اجتماعی قوم هزاره رو به وخامت رفت و با وضع مالیات های سنگین، برده گیری، ظلم و استبداد عبدالرحمن خان آشفتنگی هایی در جامعه افغانستان بخصوص در بین قوم هزاره به وجود آمد و در زمان حکام بعدی اوضاع رو به بهبودی رفت چنانچه در زمان حکومت امان الله خان قوم هزاره که در جامعه افغانستان به عنوان برده خرید و فروش می شد دوباره وارد صحنه سیاسی و اجتماعی افغانستان گردیدند.

۱-۶- سوابق پژوهشی موضوع :

تحت عنوان چالش ها و فرصت های قوم هزاره در افغانستان از آغاز حکومت عبدالرحمن خان تا پایان حکومت امان الله خان (۱۸۸۰-۱۹۲۹)م تحقیقی صورت نگرفته است. ولی کتاب های تاریخی حوادث و وقایع مهم دوره عبدالرحمن خان و دوره نوسازی و شکوفایی افغانستان در زمان امان الله خان را مورد بررسی قرار داده اند. اما چالش ها را به صورت پراکنده و گذرا بیان نموده اند. هدف از این تحقیق بررسی چالش ها و فرصت های قوم هزاره به صورت منسجم و بررسی پیامد های چالش ها و به وجود آمدن فرصت ها بر سر راه هزاره ها می باشد. کتاب هایی که در این مورد تألیف شده و دارای اطلاعات ارزشمند در مورد وضع جامعه هزاره در آن دوره تاریخی است عبارتند از:

کتاب تاریخ ملی هزاره ها که توسط تیمور خانوف نویسنده روسی تألیف و توسط عزیز طغیان ترجمه شده و در سال ۱۳۷۲ به چاپ رسیده است. این کتاب نیز از تاریخ گذشته هزاره ها، بحث را آغاز نموده و وقایع دوره عبدالرحمن خان و سرگذشت هزاره ها، تا مهاجرت دسته جمعی به خارج از کشور بر اثر ظلم عبدالرحمن خان را مورد بررسی قرار داده است. لیکن کتاب مذکور به هیچ گونه بخشی در خصوص علت چالش های دوران حکومت عبدالرحمن خان نکرده و همین طور اساساً وارد دوران حکومت حبیب الله خان و امان الله خان نشده است.

کتاب هزاره ها از قتل عام تا احیای هویت نوشته بصیر احمد دولت آبادی نیز به تاریخ قوم هزاره می پردازد. اما نویسنده با تکیه بر سراج التواریخ تنها شرح و تحلیل از وقایع قوم هزاره تا دهه ۷۰ شمسی را بررسی می کند. پر واضح است که کتاب فوق الذکر بخش کمی را به قوم هزاره در دوران مورد پژوهش پایان نامه اختصاص داده و همین طور

هیچ گونه بحث و بررسی در خصوص مسأله پایان نامه حاضر یعنی چالش های سیاسی، مذهبی و اقتصادی، دوران سه گانه حکومت عبدالرحمن، حبیب الله خان و امان الله خان انجام نگرفته است.

۱-۲_ بیان روش و مراحل انجام کار تحقیق:

روش تحقیق در این پژوهش تاریخی از نوع توصیفی _تحلیلی است که با استفاده از کتاب ها، مقالات و سایر اسناد موجود انجام می گیرد. روش گرد آوری مطالب و موضوعات از نوع مطالعه کتابخانه ای است که با استفاده از بانک های اطلاعاتی علمی، کتاب ها، مجله ها، سایت های اینترنتی و ... به دقت مورد بررسی و تحلیل قرار می گیرد.

۱-۸_ نتایج علمی قابل پیش بینی از تحقیق :

بررسی تحولات اجتماعی دوره عبدالرحمن خان در واقع باز گویی حساس ترین مقطع تاریخی افغانستان معاصر است که جامعه رو به بی ثباتی و نسل کشی و تعصب و مهاجرت و بی عدالتی گام نهاد که در نهایت باعث تضعیف جامعه و دولت گردید. نتایج حاصله از موانع و چالش هایی که حکومت در سر راه ملت ایجاد می کند سبب فروپاشی دولت و جامعه گردیده و قدرت حکومت متزلزل می گردد و همچنین فرصت هایی که یک حکومت در سر راه ملت خود قرار می دهد سبب استحکام جامعه و قدرت همان حکومت می گردد لذا این تحقیق ریشه یابی تمام مشکلات این دوره تاریخی است که بتواند راه حل هایی برای بهبود وضع جامعه و ثبات و استحکام دولت و ملت در عرصه خود کفا شدن ارائه نماید.

فصل دوم: تبار شناسی و ویژگی های قوم هزاره

۲-۱- حدود جغرافیایی هزاره جات

همان گونه که افغانستان در قلب قاره آسیا قرار دارد هزارستان نیز در قلب افغانستان واقع است. آنچه از کتب تاریخی به دست می آید مساحت هزاره جات قدیم با هزاره جات فعلی تطبیق نمی کند و بر اثر عوامل مختلف صدها کیلومتر مربع از مساحت آن کاسته شده است. هزاره ها در سالهای (۱۸۱۹-۱۸۸۰) م به صورت کامل موقعیت هزاره جات را اشغال کرده و مستقل بودند. منطقه هزاره جات در غرب و شمال کابل موقعیت دارد که حدود آن تا شهرهای غزنی و قلات غلجایی و همچنان نواحی بلخ و اندراب تا هرات را احتوا می نمود. (غرجستانی، ۱۳۸۷: ۱۵) محمد یوسف ریاضی هروی درباره حدود جغرافیایی هزاره جات می نویسد: هزاره جات که در وسط افغانستان واقع گردیده است از طرف شرق به کابل و غزنی و از سمت شمال به ترکستان ازبک و از جانب جنوب به قندهار و وزیرستان و از حد غربی به فراه و هرات محدود است. (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۰۸) طول مجموعی هزاره جات در زمان قبل از دوره عبدالرحمن خان از شمال شرق به جنوب غرب کمتر از ۳۲۰ کیلومتر و عریض ترین نقطه آن حدود ۲۴۰ کیلومتر مربع بوده و مجموع مساحت سرزمین هزاره نشین کمتر از ۴۸۰۰۰ کیلومتر مربع نیست. به طور متوسط ارتفاع آن به ۳۰۳۰ متر می رسد. قله هایی هم وجود دارد که از ۴۰۰۰ متر بلند تر است. قله کوه بابا ۴۸۵۰ متر ارتفاع دارد. ارتفاع مناطق مسکونی دایمی حدود ۲۴۳۵ متر است. (میتلند، ۱۳۷۸: ۲۵)

قوم هزاره در سالهای قبل از حمله عبدالرحمن خان به هزاره جات، قسمت بزرگی از حکومت افغانستان را اشغال کرده بود و این قوم نسبت به سایر اقوام افغانستان تفاوت های زیادی دارد منطقه این قوم کاملاً کوهستانی است. وادی های تحت اشغال آنها بسیار سرسبز و حاصلخیز است و رودهای بسیار مهمی مانند: ارغنداب، هلمند، هرات، هریرو، و یا هرات و مارو از این منطقه عبور می کنند. این وادی خود به سه قسمت تقسیم می شود که عبارتند از: بخش شمالی یا گرجستان یا نوار سفید، بخش جنوبی یا غور یا نوار سیاه و در شرق دو سلسله کوه به نام نوار غور بامیان معروف هستند. (بیلو، ۱۳۷۴: ۹۳-۹۴) اما هزاره جات امروزی به شمول دره صوف و بلخاب، شاید از ۷۰ هزار کیلومتر مربع تجاوز نکنند. مناطقی چون: بهسود مشرقی، خرد کابل، چهارده کابل، تنگی اللندر، ارغنداب، میدان شاه، نرخ، جلریز، تکانه، تمام مناطق وردک، بعضی از نقاط لوگر، نقاطی از گردیز بعضی از نقاط وزیرستان، قسمت هایی از کتواز، ولایت زابل فعلی و غیره، هزاره جات از قرن دهم و یازدهم هجری، بتدریج محدود و محدودتر گردید و از زمان به قدرت رسیدن هوتکیان و سدوزایی ها، بیشتر سرزمین های هزاره از دست رفت و ساکنین آن بسوی مرکز

هزاره جات رانده شدند، بیشترین و حاصلخیزترین سرزمین هزاره در زمان امیر عبدالرحمن به اقوام پشتون سرحدی سپرده شد. گرداگرد هزاره جات را سرزمین های نسبتاً گرم و حاصلخیز احاطه کرده است و هر چه به سوی مرکز هزاره جات پیش برویم به دره های تنگ، نقاط مرتفع سرد سیر و کم حاصل بر می خوریم، در گذشته های دور تراکم جمعیت بیشتر در سرزمین هایی دیده می شد که اطراف هزاره جات را احاطه نموده بود مانند: نواحی کابل، غزنی، شمال قندهار، ارزگان، زمین داور و مرکز بامیان، مرکز هزاره جات مانند: بهسود، ناور، شهرستان، پنجاب، ورس، لعل و سرجنگل دارای جمعیت اندک بود و این جاها ییلاق گاه ها بحساب می آمدند. (یزدانی، ۱۳۷۲: ۲۱۱-۲۱۲)

هزاره ها که در این محدوده جغرافیایی زندگی می کنند به اقوام و قبایل مختلفی تقسیم شده اند که هر کدام بر اساس نژاد یا منطقه خویش یاد می شوند.

الفنستن^۱ فهرست قبایل هزاره را به این صورت یاد آور می شود. دای زنگی، دای کندی، جاغوری و پولادی. (الفنستن، ۱۳۷۵: ۴۳۰)

بنا به نظریه ییلو^۲، هزاره ها از قبایل زیر تشکیل شده اند: دای زنگی، دای کندی، دای چوپان، دای میرداد، دای پولاد، جاغوری، شیخ علی، بابری، گوی، بهسودی، کوت تی و نیکودری. (ییلو، ۱۳۷۴: ۹۴)

فریه^۳ فهرست زیر را ثبت کرده است: یکه اولنگ، دی زنگی، سرجنگلی، دی کندی، بولگور و کوندلان.

در بین منابع غیر غربی، حیات خان فهرست قبایل هزاره ها را به این شرح ذکر می کند:

۱- صده سوکه شامل: دای زنگی، دای کندی، دای میرداد، دای میرلاس، میر علی ها

۲- صده قبایل مرکب از: دای چوپان، دای خیتایی، دای نوری، دای میری، و دایو.

۳- جاغوری

۴- فولادی. (انصاری، ۱۳۹۰: ۴۴۷)

شرمن^۴ لیست قبایل هزاره را بر اساس محل استقرار شان در نقاط مختلف هزاره جات تهیه کرده است: دای

کندی، دای زنگی، لعل، جاغوری، ارزگان، بهسود و پولادی، قبله بهسود، دای چوپان، قبله وچک، دای خیتای، قبله

۴. Sherman Alexey

۱. Elphinston.mount stuart

۲. (H.w.Bellew)

۳. ferreai.

اوراس، قبیله بنتان و شیخ علی. (پولادی، ۱۳۷۸: ۷۸)

در میان مردم هزاره ضرب المثلی است که: هزاره ره دی، اوغوره زی، یعنی اقوام اصیل هزاره کلمه (دی) را به همراه دارد و اقوام اصیل افغان کلمه (زی) را. اسامی تقریباً ۲۰ قوم هزاره با (دی) شروع می شوند. شاید در گذشته بیشتر از این بوده که به مرور ایام در فراموشخانه تاریخ سپرده شده اند. به عنوان مثال:

۱- دای کلان: دایکلان همان طور که از اسمش پیداست یکی از بزرگترین و پر جمعیت ترین اقوام هزاره را تشکیل می دادند و در دو نقطه دور از هم سکونت داشتند. دای کلان جنوب غرب هزاره جات و دایکلان شمال شرق هزاره جات و اما دای کلان جنوب غرب هزاره جات نواحی وسیعی از شمال قندهار تا ولایت هلمند را در اختیار داشتند.

۲- دایزنگی شامل: پنجاب، ورس، یکاولنگ، لعل و سر جنگل.

۳- دای چوپان: دای چوپان قوم بزرگ و پر جمعیتی بود که در شپته قندهار در مناطق وسیعی تا حدود ولایت زابل و مقرر گسترده بود.

۴- دای ختا: دایختا قوم بزرگ و پر جمعیتی بود و در مناطق خاص ارزگان، گیزاب، کیجران سکونت داشت. (یزدانی، ۱۳۷۲: ۳۱۳-۳۱۷)

دای چه معنا دارد؟ دای به معنی قدرتمند و قوی که مغولها آن را از چینی ها گرفته اند. (تیمور خانوف، ۱۳۷۲:

۳۳)

بدین گونه در درون سیستم قبیله ای و طایفه ی هزاره ها پسوند (دای) که بمعنی قوی، دسته و توده است به کار رفته است و نحوه دیگر آن افسانه شدن (ی) نسبتی است که دال به منطقه ای بودن یک منطقه و یا یک طایفه هزاره می کند. به هر ترتیب هزاره جات به این واحد های منطقه ای تقسیم بندی شده است البته جنبه رسمی نداشته و بیشتر عرفی و عامیانه است.

۱- واحد منطقه ای جاغوری. ۱۰- واحد منطقه ای پروان و ترکمن

۲- واحد منطقه ای شهرستان و مالستان ۱۱- واحد منطقه ای بلخاب

۳- واحد منطقه ای غزنی. ۱۲- واحد منطقه ای سمنگان (دره صوف و پشت بند و ..

۴- واحد منطقه ای ناهور و خوات ۱۳- واحد منطقه ای بغلان

۵- واحد منطقه ای بهسود ۱۴- واحد منطقه ای یکاولنگ

- ۶- واحد منطقه ای دایمرداد
- ۷- واحد منطقه ای دایزنکی
- ۸- واحد منطقه ای دایکندی
- ۹- واحد منطقه ای بامیان . (لعلی، ۱۳۷۲: ۳۱-۳۲)
- ۱۵- واحد منطقه ای ارزگان
- ۱۶- واحد منطقه ای غور
- ۱۷- واحد منطقه ای مناطق متفرقه .

در حال حاضر هزاره ها دومین گروه بزرگ قومی جامعه افغانستان را تشکیل می دهند. (دولت آبادی، ۱۳۹۰: ۲۸) که در قسمت مرکزی افغانستان ساکنند در دوره قبل از حکومت عبدالرحمن خان حدود یک میلیون نفر بوده اند. (ماگنوس ۱۳۸۰: ۲۴) چنانچه قبل از حمله عبدالرحمن خان به هزاره جات، شمار ساکنان هزاره ها نیز همواره از تعداد قبایل و طوایف دیگر افغانستان فزونتر بوده است. در قرن نوزدهم میلادی که بارتولد یکی از آثار خویش به نام تذکره جغرافیایی ایران را می نگاشت هزاره ها شماری بیشتر از سایر اقوام و طوایف افغانی دیگر داشتند. آنان در این زمان جزء هزارستان، در اغلب شهرها و آبادی های افغانستان پراکنده بودند و محل زندگی خود را به هزارستان محدود نکرده بودند. (زرگری نژاد، ۱۳۸۰: ۶۴)

این قوم در استان های مرکزی افغانستان مانند بامیان، میدان وردک، غزنی، ارزگان در اکثریتند و در استان هایی مانند غور، بلخ، جوزجان، بغلان، پروان، سمنگان و کابل حضور چشمگیری دارند و علاوه بر این، در استان های مانند هرات، فراه، تخار، بدخشان نیز حضور و زندگی دارند. هزاره ها در مرکز افغانستان تمرکز دارند که به نام هزاره جات مشهور است و هزاره جات به غیر از استان بامیان که اکثریت آن هزاره است، در استان های اطراف بامیان با نسبت های اقلیت و با اکثریت با اقوام دیگر زندگی می کنند. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۸)

ساختار اجتماعی مردم هزاره حول محور یک رئیس، سرپرست یا مالک که میر خوانده می شود شکل می گیرد. مقام و منصب وی ناشی از استعداد طبیعی و ارثی و کسی که اغلب به نسل و شجره ای از حضرت محمد (ص) مربوط و متصل می گردد. (ماگنوس، ۱۳۸۰: ۲۴)

۲-۲- منشا نژادی قوم هزاره

بررسی شکل گیری و تکامل ملت هزاره از نظر اصل طایفه، کاری بس دشوار و پرزحمت است، زیرا نوشته و معلومات مربوط به هزاره ها به منابع بسیار پراکنده و متفرق و در عین حال غیر کافی می باشد که آن هم ضمیمه تاریخ

ایران، افغانستان، هندوستان و آسیای مرکزی می باشند. به علاوه مواد مطالعاتی مذکور هنوز به صورت کامل جمع آوری نگردیده و به شکل علمی مورد بررسی قرار نگرفته اند، بنابر این برای مطالعه‌ی موضوع مذکور از متخصصین رشته های مختلفه در زبان شناسی، ریخت شناسی، اسکلیت شناسی و غیره کمک جست که باز هم افتراق منابع و مآخذ سبب مشکلات اضافی در شناسایی منشأ هزاره ها می گردد. (تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۲۸-۲۹) بنا بر این موضوع خاستگاه نژادی و ریشه تباری هزاره ها یکی از گره های نا گشوده و موضوعات مناقشه بر انگیز در حوزه مطالعات هزاره شناسی است که پرسش های بی پاسخ و ابهامات روشن نا شده ی بسیاری را خلق کرده است. به همین ترتیب موضوع بومی بودن یا مهاجر بودن هزاره ها مباحث جنجال بر انگیزی است که مورخین دیدگاه های متفاوتی را ارائه داده اند، موضوع یاد شده، محل تلاقی و تقاطعی آراء و نظریات به شدت متنوع و گاه متناقض صاحب نظران داخلی و خارجی گردیده است و تا کنون نظریه پذیرفته شده در این خصوص وجود ندارد. (ارزگانی، ۱۳۸۷: ۱۰۷)

در یک جمع بندی کلی می توان گفت این نظریه های گوناگون، ریشه و منشأ تبار هزاره ها را به یکی از منابع و سرچشمه های ذکر شده ذیل رسانده اند.

نظریه اول: اینکه هزاره ها ساکنان بومی هستند، این نظر توسط محقق فرانسوی قرن نوزدهم (ژ_فیریر)^۱ پایه گذاری شد طبق طرح وی هزاره ها سابقا در زمان اسکندر مقدونی در محلی زندگی می کردند که فعلا در آنجا بود و باش دارند فیریر برای اثبات ادعای خود از نوشته های مورخ قدیمی یونان، کورتس درباره ی حملات زمستانی اسکندر مقدونی به مناطق مرکزی شرق خراسان استفاده می کند او می کوشد آن موضوعات نوشته شدی مورخ را به میان بکشد که شامل اقوامی باشد که اجداد هزاره ها شمرده می شود. (تیمور خانوف، ۱۳۷۳: ۱۹) طبق نظریه (ژ_فیریر) اسکندر مقدونی در حدود سال ۳۳۰ قبل از میلاد بعد از تصرف ایران به خراسان لشکر کشیده و قریب ۴ سال به کشت و کشتار پرداخت و حتی از راه هزاره جات به بلخ لشکر کشید در طول راه سختیهای زیادی از مردم این ناحیه مشاهده نمود. مورخان نوشته اند که بعد از تصرف قندهار وقتی اسکندر خواست از راه کوهستانی به بلخ و باکتريا لشکر کشد و راه را میان بر بزند. در حین عبور از این سرزمین کوهستانی با سختیهای زیادی مواجه شد و در آنجا مردم جدیدی را مشاهده نمود که از اقوام همسایه بسیار سرکش تر بودند شرحی را که کنت کورس^۲ مورخ یونانی از خانه های گلی مردم می دهد با آنچه که امروز هر جهانگردی می تواند در هزاره جات ببیند کاملا با مردم حالیه هزاره جات تطبیق

۱. j.fairier.

۲. Quinte-curce.

می کند. امیر عبدالرحمن خان نیز سخن قریب به این مضمون دارد؛ اسکندر ذوالقرنین جهانگشای بزرگ و نادر شاه افشار پادشاه عظیم و مقتدر هم نتوانستند که هزاره جات را تسخیر کنند و این من بودم که این مردم را درهم شکسته و سرزمین شان را به تصرف در آوردم. (یزدانی، ۱۳۶۹: ۷)

نظریه دوم: اینکه منشأ نژادی هزاره ها مغولی خالص است. بعضی محققان هزاره ها را از قوم مغول و از بازماندگان آنها می دانند و یا از اعقاب نیروهای آنان به شمار می آورند که چنگیز خان در افغانستان گماشته بود. (فروزان: ۱۳۸۴، ص ۳۵) ایشان با آنکه با مردمان محلی افغانستان در آمیخته اند، اما استخوان های پهن گونه ها، چشمان تنگ و باریک و ریشهای اندک و تنک را از نیاکان مغول خود به میراث برده اند. (کلیفور، ۱۳۶۸: ۵۸) آقای لورل کورنا نیز عقیده بر این است که هزاره ها، که خود گروه شیعه هستند، همراه با چنگیز خان سردار بزرگ مغول که در قرن سیزدهم به اینجا آمده اند و چهره کاملاً مغولی دارند. (کورنا، ۱۳۸۳: ۱۵) همچنین هزاره های که بیشتر در باختر مسیر قندهار به کابل قرار داشتند و کلاً منشأ مغولی دارند. (مجتهد زاده، ۱۳۸۶: ۲۰۱) اگر چه هزاره ها از جهت شکل ظاهری شباهت بسیار زیادی به قوم مغول دارند ولی در مورد تاریخ این قوم و این شباهت آنها و اینکه آنها چرا این منطقه از افغانستان را برای زندگی برگزیده اند اطلاع چندانی در دست نداریم. (بیلو، ۱۳۷۴: ۹۴) داستانها و افسانه های موجود تا حال حاضر در بین خود هزاره ها نشان می دهد که از اخلاف سپاهیان چنگیز خان شمرده می شوند و توسط آنان به حوزه های بین هرات، قندهار و غزنی انتقال یافته اند برخی از خوانین هزاره افتخار می نمایند که از تیره مغول هستند و یا ظاهراً ثابت می نمایند که از جمله سپاهیان چنگیز خانی تسخیر کننده ی بامیان می باشند.

نظریه سوم: اینکه هزاره ها یکی از شاخه های اقوام آریایی و مشخصاً تاجیک هستند، نفوذ فرهنگ تاجیک بر تشکیل قومیت هزاره ها، آن چنان مهم است که بعضی از محققین را بدان وا داشته است که منکر مغول تبار بودن هزاره ها شوند، به گونه ای که محقق روسی تسارف^۱، نظریه خود را بدین صورت ابراز می دارد: "به این نتیجه رسیده ام که هزاره ها مغول تبار نبوده اند. آنها رگه خویشاوندی بسیار دوری با مغولان دارند، ولی قویاً با خون تاجیک آمیخته اند" در چنین وضعیتی نمی توان ادعا کرد که ادغام فرهنگی بین تاجیک های بومی و ترک و مغولان فاتح صد در صد صورت گرفته است. الکسی^۲ شرمین معتقد است که فقط دانشمندان علم مطالعه استخوان و اعضای بدن، قادر اند نظریه ادغام را ثابت یا رد کنند و تاریخ فرهنگی هزاره ها را دریابند. (پولادی، ۱۳۷۸: ۵۰)

نظریه چهارم: اینکه ریشه و منشأ هزاره ها به اقوام تبتی قیزهای پامیر منتهی می شود. چندین محقق آشنا به

۱. tasaruf.

۲. H.w.bilo.

۲. Alexey-sherman.

مناطق محلی هیمالیا هزاره ها را از نژاد تبتی ها دانسته اند. از طرف دیگر، مورکراف^۱ بیشتر هزاره ها را به تبتی ها مربوط دانسته است تا مغولان. ترینکل که شباهت زیادی را بین نژاد تبتی و هزاره ها یافته است، این خویشاوندی را پذیرفته است. (پولادی، ۱۳۸۷: ۳۰)

نظریه پنجم: هزاره ها با گورکان های ناپالی دارای تبار مشترک هستند، برخی دیگر از محققان مانند واین ییلو^۲ و موهن لال^۳ مورخ هندی معتقدند که هزاره ها به دلیل شباهت چهره و قیافه از ریشه گورکان های ناپالی یا گورخان های ناپال هستند. (ارزگانی، ۱۳۸۷: ۱۰۷)

نظریه ششم: هزاره ها از نژاد تاتار هستند. آقای میتلند^۴ معتقد است که هزاره ها دراصل از نژاد تاتارند که در منطقه وسیع کوهستان مرکزی افغانستان سکونت دارند. این منطقه توسط جغرافیدانان باستان به نام پاراپامیزوس نامگذاری شده است. در حال حاضر منطقه هزاره ها به نام هزاره جات و هم هزارستان یاد می شود ولی نام اولی بیشتر در ذهن ما جای گرفته و در این اثر از آن استفاده شده است. هزاره جات در اینجا بیشتر به حیث یک اصطلاح جغرافیایی بکار برده شده تا سیاسی و حدود دقیق آنرا نمی توان تعیین کرد و چون مناطقی وجود دارد که جزء محدوده هزاره جات به شمار نرفته ولی ساکنان آنرا مطلقاً هزاره تشکیل می دهند. در اصطلاح عموم این لفظ به منطقه ای اطلاق می شود که از جنوب بند بابا شروع شده و بین حوزه آب هلمند و منطقه وردک در شرق و جلگه مرتفع تایمنی در غرب قرار دارد. در جنوب با منطقه باغران و خونی از مربوطات زمین داور و هم چنان با مناطق دهراوود و تیرین از علاقه قندهار و با ناوۀ ارغنداب از مربوطات قلات غلزایی هم سرحد می باشد. (میتلند، ۱۳۷۸: ۱۳)

توجه به این نکته نیز لازم است که امروزه، هزاره بیش از آنکه نام یک قوم به معنای یک گروه خونی باشد. نام یک گروه فرهنگی و مذهبی است زیرا در میان این مردم، سادات که نسب خود را به امام علی (ع) و پیامبر اسلام (ص) می رسانند و اقلیتهای از گروه های نژادی دیگر که روشن است که با این مردم پیوند خونی ندارند حضور دارند، ولی جزئی از این مردم به شمار می روند. (بختیاری، ۱۳۸۵: ۱۱۲) بنابر این نمی توان نظریۀ قاطعی را به عنوان منشأ نژادی قوم هزاره پذیرفت زیرا مردمانی که در هزاره جات زندگی می کنند متشکل از اقوام مختلف مانند سادات و قزلباش و بیات و برخی از ترک ها، بلوچها و تاجیکها که مذهب شیعه دارند به نام هزاره یاد می شوند لذا هزاره یک قوم با یک گروه خونی مشترک نیستند هزاره نام یک منطقه جغرافیایی است و مردمانی که در آنجا بود و باش دارند

^۴ Mohan.lal

^۱ murcroph

^۵ P.G.mitland

به نام هزاره یاد می شوند و برای پیدا کردن منشأ نژادی هزاره ها لازم است اقوامی که در هزاره جات زندگی می کنند بصورت جدا از هم مطالعه و بررسی شود مثلاً سادات که حضور شان در افغانستان در اوایل اسلام می رسد و هم چنین قزلباش ها که عده کثیر شان در زمان صفویه و نادر شاه افشار از ایران وارد حوضه شرق ایران شده اند ولی با این حال نظریه مغولی بودن را نیز نمی توان رد کرد ممکن است که در زمان حمله چنگیز خان به خراسان عده از مغولان در این ناحیه مسکن گزیده باشند لذا همه نظریاتی که ارائه داده شده است ثابت شده نیست، فقط با در نظر داشت برخی عواملی که به این موضوع ربط دارند مورد بررسی قرار گرفته است که سعی شده، منشأ نژادی قوم هزاره را دریابند.

بعضی از محققان، هزاره ها را از بازماندگان قوم مغول، از اعقاب نیروهایی به شمار می آورند که چنگیز خان در شرق خراسان گماشته بود. بعضی دیگر نیز حضور هزاره ها در افغانستان را مربوط به مدتها قبل از حمله مغول می دانند (علی آبادی، ۱۳۷۳: ۱۹) و اگر این فرض را قبول کنیم که هزاره ها از بازماندگان قوم مغول هستند نمی توان ثابت کرد که در ناحیه هزاره جات قبل از آنها چه کسانی زندگی می کرده اند، پس احتمال نظریه بومی بودن هزاره ها و مختلط بودن شان با سایر اقوام افغانستان بیشتر است تا اینکه بگوییم از بازماندگان قوم مغول باشند و منشأ مغولی خالص دارند. چون چنگیز خان در قرن ۶ هجری قمری وارد منطقه خراسان شد و در قرن ۹ هجری از منطقه به نام هزاره جات که مردمان شان با زبان فارسی و دارای مذهب شیعه بوده اند یاد شد. چگونه در مدت ۳ قرن تحول زبان و گرایش مذهبی صورت گرفته باشد، با آنکه زبان اولیه شان فارسی نبوده و مذهب شان نیز شیعه نباشند. پس ادعای کاملاً مغولی بودن هزاره ها را نمی شود پذیرفت و اقوام دیگری نیز در ترکیب هزاره ها سهم دارند.

در مورد سهم ترکها در تشکیل ملیت هزاره حقایق مختلفی به نظر می رسد. مثلاً هزاره های جاغوری ادعا می کنند که آنها از بقایای عساکر تیمور لنگ بوده و توسط فرمانده تیموری بوتای بوگا آورده شده اند. همچنان قبیله شیخ علی نیز ادعا دارد که اصلاً ترک است. درباره این ادعای عادلانه دلیل زنده موجودیت یک گروه دیگر آنها به نام ترکمن تحت رهبری آفسقال ها است. باید تذکر داد که در قبیله شیخ علی چهره و قیافه مغولی کمتر دیده می شود و آن چیزی است که باید مورد توجه قرار گیرد. (خاوری، ۱۳۹۲: ۱۰۹)

در ترکیب هزاره ها اقوام دیگری نیز سهم گرفته اند، مانند ترکهای خلجی و قارلوقها که پیش از حملات مغول ساکنین اصلی محلات مرکزی افغانستان کنونی بودند شباهت چهره بعضی از هزاره ها و طوایف آن بخلجها و قارلوقها بهترین شاهد برای ادعای مذکور می باشد. ترکها در ترکیب منشأ هزاره ها سهم می باشند مثلاً ظفر نامه در این مورد شهادت داده می گوید: فرمانده تیمور لنگ امیر زاده پیر محمد جهانگیر که فرمانده منطقه بین قندهار تا دریای سند را بعهدہ داشت توانست با کوشش های فراوان عساکر و نیروهای زیادی را همراه با فامیلهای شان در

مناطق مذکور جایگزین سازند. عناصر ترکی در زبان هزارگی بیشتر از عناصر ترکی در زبان تاجیکی می باشد. مخصوصاً نامهای علوفه و بوته ها تقریباً اکثر ترکی هستند. مطالعات تاریخی و فرهنگی نشان می دهد که مغولها و ترک مغولها در موقع جایگزین شدن از تاجیکها فن زراعت، مالداری، حرفه های صنعتی را فرا گرفتند، این همکاری و کسب لسان و حرفه ها در مورد هزاره ها با تاجیکها بود تا هنوز نیز ادامه دارد. فرهنگ تاجیک در تکامل فرهنگ هزاره نقش مهم و ارزنده داشته است که در نتیجه آن اکتساب هزاره ها توانستند فرهنگ مردم تاجیک را جذب و حرفه های صنعتی و امور زراعتی را مورد استفاده قرار دهند. (تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۳۸-۳۹)

۲-۳- پیشینه تاریخی

در مورد پیشینه تاریخی قوم هزاره و اینکه هزاره ها قبل از ورود چنگیز خان در این ناحیه بود باش داشتند در این خصوص روایتی که مورد استفاده اکثر محققان هزاره قرار گرفته است، همان روایت مشهور هیانگ تسانگ^۱ مسافر چینی است که در اوایل قرن دوم هجری به همراه یکی از پادشاهان تخارستان که در پیرامون کشور خود سفر می کرد تا هم مالیات عقب افتاده را وصول کند و هم قدرت حکومت مرکزی را به قبایل آنجا نشان دهد، از قلمرو هزاره نیز عبور کرده است. هنگامی که مسافر چینی به اتفاق کاروان شاهی وارد هزاره جات می شود، هوای سرد و خلق ناهنجار ساکنان آنجا را که حتی زبانشان با زبان همسایگان آنان اختلاف داشت، یاد داشت می نماید و حتی از قیافه چینی مآب آنان که مردم این منطقه دارند تعجب می کند. مورکراف^۲ انگلیسی که نیز مستقیماً از لاداخ آمده، همان مردمی را مشاهده کرده که در تبت شرقی دیده است. از قراین و شواهد قومی هزاره ها پیداست که بخش مهمی از آنها از ترکان باستانی به شمار می روند. به روایتی چنگیز بعد از فتح شرق ایران یعنی ماوراءالنهر و میان رودان لشکریان خویش را به صف آورد و خطاب به آنان گفته است که از امروز به شما لقب زیبا و شجاع را می نهم، مغول بنابر این روایت، کلمه مغول در زمان چنگیز خان به وجود آمده است. (خاوری، ۱۳۹۲: ۳۱، ۳۲)

بنا بر این، یکی از اقوام و قبیله های بزرگی که در افغانستان از سالیان بسیار دور، ابزار سنگی، سنگ عتیق، دوران صیقل سنگ و مرحله فلزات به این سو که تقریباً از پانزده هزار سال قبل از میلاد به پیش تر می رود زیست کرده اند، مردم هزاره جات است که آثار آن هنوز در یکاولنگ، فولادی، شهر ضحاک، دره آهنگران، مرکز ولایت

^۱ . Hiyang-tsang

^۲ . murcroph

بامیان، خوات، دشت ناور، نی قلعه (نای قلعه)، دایه و فولاد، اجرستان از توابع غزنی و سایر حصص دیگر که در اثر سیلاب ها یا کندن کاری مخروبه ها و یا قبرستان ها حفره های پدید می گردد، نشانه هایی به دست می آید که عبارتند از آلات جارحه سنگی و سکه های نقش دار غیر خوانا از مس یا برنز است. آثاری که از حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد است یعنی مجسمه های دو بت بزرگ مرکز بامیان، بیانگر این حقیقت است. (مقصودی، ۱۳۹۳: ۱۶)

دیگر اینکه افسانه های دوران های گذشته هنوز در بین طوایف هزاره به نقل می آید، حکایت از آن دارد که طوایفی از این مردم، متعلق اند به آغاز تاریخ سرزمین غوره که این حکایت ها را به نسل های بعدی انتقال داده اند. از این جمله است قضیه مسلمان شدن مردم هزاره به دست حضرت علی (ع) که به همین خاطر شیعه خاص حضرت مولا به شمار می روند. اسلام آوردن سنسب به دست حضرت علی (ع) تا حدودی شبیه داستان بند امیر و مسلمان شدن پادشاهان آن دیار به دست آن حضرت است که این ماجرا با سفر طی الارض به وقوع می پیوندد. بعضی محققان افغانی پادشاهان شاران سنسبانیه را هزاره می دانند چنان که پوهاند دکتر عبدالاحد جاوید و عمر صالح مؤلفان جغرافیای کلاس نهم معارف افغانستان می نویسند: این طایفه (هزاره) از اقوام اصیل و بومی این سرزمین اند که قبل از مغول (چنگیز) به نام غره یعنی غرجستان معروف بوده اند و سلسله شاهان غور و بامیان از میان همین اقوام بوده اند نژاد هزاره ممکن است اختلاطی از اقوام اورال آلتایی داشته باشد، اما مسلماً این اختلاط در مدت کمتر از دو هزار سال صورت نگرفته است. (خاوری، ۱۳۹۲: ۷۸)

بر این اساس طایفه هزاره بر خلاف آنچه که معروف است مغول نبوده بلکه از اقوام اصیل و بومی این سرزمین هستند که قبل از مغول به نام غره یعنی غرجستان معروف بوده اند و سلسله های شاهی غور و کرت و شاه های بامیان از همین اقوام بوده اند کلمه هزاره که تصور می شد از کلمه هزار و از واحد های لشکری مغول است، در حقیقت تحریفی از کلمه غره به معنی کوهی و کوهستانی است. (انصاری، ۱۳۹۰: ۴۴۵) هزاره جات در گذشته های دور به نامهای مختلف در تاریخ آمده است این سرزمین در گذشته به پاروپامیزاد یا پاروپامیزوس معروف بود. علاوه بر نام مشهور آن هزاره جات، هزارستان و بربرستان هم به آن گفته اند. در بعضی منابع قرون وسطی، نام سره جات نیز به آن اطلاق شده است. (غرجستانی، ۱۳۸۷: ۲۲)

از ظهور چنگیز خان مغول در سال ۱۲۲۰ م تا هجوم تیمور خان در سال ۱۴۰۰ م حدود دو قرن طول کشید تا هزاره ها به عنوان یک قوم شناخته شدند. ظاهراً تا نیمه قرن چهاردهم جماعت عمده هزاره ها در بر خورد بین سپاهیان مغول و نژاد های محلی به سکونت در نواحی هزاره جات شده بودند. در اواسط قرن ۱۳ بود که برای اولین بار کلمه هزارها به کار برده شد و در نیمه قرن ۱۶ برای اولین بار از منطقه ای به نام هزاره جات یاد شد. (پولادی، ۱۳۷۸: ۴۱)

هزارستان یا سرزمین هزاره ها بعد از امرا و شاهان محلی ارغونیه در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری قمری به شکل ملوک الطوائفی اداره می شد و مردم آن فقط از رؤسا و خوانین خود اطاعت می کردند. تنها سرزمین های نوار مرزی مانند: بهسود و قسمتهای از بامیان در اداره مالیات از سلاطین مغولی هند فرمان می بردند ولی در حل و فصل مسائل اجتماعی به خوانین خود مراجعه می کردند. مرکز هزارستان از جمله ارزگان و توابع آن تا زمان امیر عبدالرحمن خان از هر حیث آزاد و مستقل بود. (یزدانی، ۱۳۷۰: ۳۳)

به دلیل آنکه هزاره های مرکزی افغانستان از نظر مذهبی، قومی و زبانی با جمعیت اطراف خود متفاوت اند. در طول تاریخ ارتباط خود را با آنان به کمترین حد ممکن کاهش داده بودند شکی نیست که روابط با دیگران و دیدن حکومتهای مقتدر از نزدیک و مشارکت در رده های بالای قدرتها یا وجود یک قدرت متمرکز سنتی در خود منطقه عامل مهمی در ظهور حکومتهای قدرت مند به شمار می آیند. هزاره های مرکزی از داشتن هر دو نوع تجربه یاد شده تا حد زیادی بی بهره بوده اند. هزاره ها از زمانی که در تاریخ به این نام شناخته شده اند، هیچ حکومت مقتدری را رهبری نکرده اند از سوی دیگر به دلایل گوناگون بریده از اقوام دیگر به طور مستقل زندگی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود را اداره می کرده اند و شمار اندکی از آنان در حکومتهای همسایه نفوذ و سیاست را تجربه کرده اند و تعدادی از بزرگان هزاره در دربار حکومتهای افغانستان راه یافته بودند. (بختیاری، ۱۳۸۵: ۱۷۲-۱۷۳)

یکی از بزرگان هزاره میر ناصر بیگ بود که در دربار شیر علی خان نفوذ کرد و توانست که مردم خود را از شمول در دربار و اردوی افغانستان دور نگه دارد. محمد عظیم بیگ پسر علی زاهد خان سر کرده طایفه سه پای دایزنگی فتودال دیگری بود که به امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۸۸۷ مکتوبی نوشت و گفت پدران من به ضد سلاطین سابق افغانستان اقداماتی کرده و به مردم هزاره و پشتون ضررها رسانده اند. من نیز همین کار را کرده ام و اکنون از دولت خواهانم اگر شاه مرا رتبه (سرداری) دهد به خدمت دولت حاضر خواهم شد. امیر عبدالرحمن خان با آنکه برنامه انهدام ملوک الطوائف مقتدر و رقیب خود را داشت، برای جلب او این درخواست محمد عظیم بیگ را منظور نمود و بیگ در سال ۱۸۸۸ م به دربار آمد. امیر چنانی که وعده کرده بود او را لقب سرداری داد. (غبار، ۱۳۹۰: ۴۸۴)

با چنین اوضاعی هزاره ها همواره در نا امنی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی به سر برده اند، آنان از دهه ۱۸۸۰ به بعد در اثر سیاست های نژادگرایانه امیر عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان (۱۸۸۰-۱۹۰۱) متحمل شرایط سخت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی شده اند و قیام آنان علیه برتری طلبی به طور وحشیانه ای در اواخر قرن نوزدهم سرکوب شد. هزاران تن از آنان کشته شده و زنان و کودکان شان به اسارت رفتند. اغلب زمین های حاصلخیز خود را

از دست دادند و به ناچار به شهرها، مخصوصا کابل به عنوان کارگران غیر ماهر و خدمتگذاران منازل مهاجرت کردند. (جانسون، بی تا: ۱۶)

۲-۴- وجه تسمیه واژه هزاره

هزاره نام یا اصطلاحی است که کاربرد وسیعی در میان واژها و اصطلاحات فارسی داشته و همچنان در بطن منظومه اعداد حسابی جای پا دارد. وجه تسمیه شان به هزاره آن است که در عصر سلاطین و پادشاهان قدیم زابلستان این قوم، هزار سوار به عوض باج و خراج به عنوان قشون استمرار در لشکر شاهی می فرستادند. و آنچه که خود هزاره ها می گویند نقل قول های متعددی است و به طور مثال: هزاره عبارت است از هزار قوم، هزاره مردمانی است که از هزار راه وارد شدند، هزاره مردمی است که هزار خانواده بوده است از نزدیکان مغول و موقعی که خان مغول دوباره به سرزمین "گرولانند" باز می گشت، این قوم را طاقی و یاغی یافت و آنها را به این صوب به قهر و زور گسیل داشت. (لعلی، ۱۳۷۲: ۲۲)

در مورد واژه هزاره معنای زیر هم وجود دارد:

- هزار چشمه از منطقه شان بیرون می آید.
- به جای بت خانه بعد از اسلام هزار مسجد و هزار منبر داشته اند.
- به جای مالیات سالانه هزار اسب به سلطان سنجر سلجوقی می داده اند.
- هزار نهر، هزار دره و هزار کوه مرتفع داشته است.
- سال به سال هزار سوار عوض مالیات می داده اند. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۲۷۶)

برخی کلمه هزاره را در اصل مغولی می دانند که از لغت فارسی گرفته شده است. این کلمه ترجمه ب لغت مغولی مینگان است که معرف یک واحد از قشون مغول است. لشکر مغول به چند واحد تقسیم می شد؛ آربان به معنای ده، یوان به معنای صد، مینگان به معنای هزار و تیومان یا تومان به معنای ده هزار، به این ترتیب بزرگترین واحد در ارتش مغولان تیومان و کمترین واحد آن آربان بود. این عبارت که در ابتدا کاملاً به مفهوم نظامی به کار گرفته می شد، طوری که در بین مغولان نواحی شرق به عنوان مثال: کلمه تیومان دیگر به عنوان شاخص یک واحد نظامی نبود، بلکه نمایندگی یک اجتماع بزرگ از قبیله مغولان بود یا یک تیول مغولی، شکلی که یک قبیله بزرگ مغولی را تحت

پوشش می آورد (اُیرات) مرکب بود از چهار تیمان ولوس، ولوس در لهجه مغولی عبارت است از یک نژاد یا یک ملت و قوم، با کشته شدن بیش از حد سربازان مغول در جنگهای مداوم، طولی نکشید که تهیه و تدارک ده هزار مرد جنگی توسط فرماندهان مغول امکان پذیر نبود. آهسته آهسته کاربرد واحد کوچکتر از نیروهای مغول به نام مینگان یا مینگ بر سر زبان ها افتاد. در طی قرون ۱۴ تا ۱۷ کلمه اوبق جانشین کلمه مینگان شد و در زبان فارسی کلمه (هزاره) به معنای هزار به کار رفته است. این هر دو کلمه (اوبق و هزار) در سالهای اخیر برای مشخص کردن قبیله ای به کار گرفته شده است. کلمه هزاره برای گروهی خاصی از مردم در نیمه دوم قرن چهارم به وجود آمد. نویسنده (تاریخ رشیدی) کوه نشینان را بدون در نظر گیری جنبه ای خاص هزاره خطاب می کند. (پولادی، ۱۳۷۸: ۵۸-۵۹)

و اما آنچه که در دایره المعارف های معتبر به واژه هزاره آشنا می شویم این گونه است از جمله: در دایره المعارف شوروی چنین می خوانیم: هزاره خلق ترک زبانی که بعد از حمله هون ها که در قرن چهارم میلادی صورت گرفت، به وجود آمد و در دشتهای سواحل غربی دریای خزر به زندگی کوچی گری مشغول شدند. هم چنان «هزاره خلق باستانی که در قرن هفتم تا دهم دولتی را تشکیل دادند که وسعت آن از بخشهای زیرین ولگا تا قفقاز و سواحل شمالی بحیره سیاه را در بر می گرفت.» در لغت نامه المنجد هزاره این طور آمده است: «هزاره ناحیه ای است در پاکستان شرقی نزدیک هیمالیای غربی، بین کشمیر و هند.» دایره المعارف بریتانیا ذیل کلمه هزاره می نویسد «هزاره ها در بخش کوهستانی به نام هزاره جات در جنوب سلسله هندوکش و در منطقه غرب انار دره (گندره) در سرحد ایران زندگی می کنند. (خاوری، ۱۳۹۲: ۷۳) کلمه هزاره در حدود سالهای (۹۰۰ هـ ق) به عنوان یک قوم در متن های تاریخی دیده می شود. (مقصودی، ۱۳۹۳: ۲۹)

۲-۵- زبان و مذهب

زبان اکثریت قاطع هزاره ها، فارسی و با لهجه هزارگی است. ولی هزاره های شهری و نیز هزاره های شمال، شمال شرقی و شمال غربی لهجه متفاوت با لهجه هزاره های هزاره جات دارند. (دولت آبادی، ۱۳۹۰: ۲۸)

هزاره ها بلا استثنا با زبان فارسی که به (فارسی کهن) تعریف شده است صحبت می کنند. اگر چه این فارسی ذاتاً (فارسی کهن) محسوب می شود، از نظر جمله بندی مثل فارسی (نوین است) به هر حال صفات ویژه این زبان سبب شده است که فارسی هزارگی به راحتی از فارسی ای که در کابل و هرات صحبت می شود قابل تشخیص باشد. اما یکی از این ویژگی ها که خیلی قابل توجه است وجود لغات و اصطلاحات ترکی است که در دیگر لهجه های

فارسی رایج در افغانستان یافت نمی شود. به علاوه فارسی هزارگی از فارسی ای که افغان ها با آن تکلم می کنند، در وجود تعداد بی شماری لغات مغولی که مبین تماس این زبان با یک زبان بیگانه است فرق می کند. (پولادی، ۱۳۷۸: ۱۰۲)

هزاره ها به نظر اغلب پژوهشگران از زیر شاخه های اقوام زرد پوست آسیایی هستند و بر این اساس زبان اولیه آنها فارسی نبوده است این پرسش که زبان اولیه این مردم چه بوده است؟ تغییر زبان این مردم در کدام زمان و چگونه اتفاق افتاده است و هزاره ها زبان فارسی را از کدام قوم و ملیت فرا گرفته اند نظریه پذیرفته شده ای وجود ندارد. (ارزگانی، ۱۳۸۷: ۱۰۶)

تحقیقات نشان می دهد که هزارگی لهجه ای است مختلط از فارسی، مغولی و ترکی با سنت گفتاری مخصوص به خود اما تدوین نشده، تا کنون اثری با لهجه هزارگی نوشته نشده است؛ تحصیل کردگان، محققان و نویسندگان هزاره همیشه به فارسی و یا عربی و اخیراً به زبان های اروپایی نوشته اند، اما هیچ گاه به هزارگی اثری تدوین نکرده اند از نقطه نظر زبان شناختی لهجه عنوان دقیق تری برای هزارگی است تا زبان. (موسوی، ۱۳۸۷: ۱۱۹)

لهجه هزاره ها، مخصوص به خود آنان و مرتبط با سیستم ترکیب جملات و عبارات محلی و بومی بوده است. این امر بدین علت است که زبان هزارگی از غلظت لغوی و جملاتی خاص انباشته است، علاوه از نفوذ زبان فارسی، زبان های ترکی و مغولی، عربی و پشتو در لابلای زبان هزارگی به چشم می خورد بقول (ایفیوف^۱) دانشمند زبان شناس شوروی (زبان هزارگی) همانطوری که خود هزاره ها لهجه خود می نامند رسم الخط ندارد، این زبان نظر به ویژگی های ساختاری خود نمی تواند خارج از چوکات لهجه های تاجیکی که در آسیای میانه و افغانستان مروج است مطالعه شود. زیرا بین هزارگی و فارسی کابلی بسیار ویژگی های مشترک دیده می شود، اما در عین زمان زبان ملیت هزاره را می توان به صورت جداگانه و مستقل مطالعه کرد، زیرا که ملیت هزاره نه تنها گروپ مستقل اتنیکی می باشد، بلکه زبان هزارگی ویژگی های فونیتیکی و گرامری مختص به خود داشته و در آن بقای زبان مغولی- ترکی موجود است. لهجه هزاره ها در هنگام تکلم و بیان مطلب تابع قواعد گرامری (صرف و اعراب) بوده است ولی شکستگی و سکتگی و حذف برخی حروف و هجاهای غلیظ معمولاً به لحاظ سهولت در تکلم ناشی می شده است و اصولاً اصل عبارت و معنی عبارت مفاهیم زبان فارسی را تفهیم می کند. علی رغم برخی تصورات، اساساً زبان هزاره ها (فارسی) بوده و آمیخته با مفاهیم ترکی و مغولی که اگر دقیقاً زبان هزاره گی عصاره کشی شود، حدود ۳۰ تا ۴۰

۱. Efimov.

در صد اصطلاحات مغولی و ترکی قاموس زبان هزاره ها را تشکیل می دهد. اما اینکه کلیت مفاهیم زبانی، زبان هزاره ها به فارسی آشنا و مانوس است به علت داشتن سوابق تاریخی هزاره ها در غور و غورستان و غرجستان است که در گذشته ساکنان این مرز و بوم با زبان دیگری تکلم می کرده است و بعدها به واسطه تسلط مذهب شیعه به واسطه ی ایلخانیان در هزاره جات، هزاره ها عقیده و زبان جدید را جذب کردند و عده ی معتقدند هزاره ها بخاطر روابط همجواری با تاجیک هاتحت تأثیر زبان و فرهنگ ایشان قرار گرفتند و عوامل دیگری را در شکل بندی ساختمان زبان هزاره ها دخیل می دانند و اما فریه^۱ معتقد است که زبانی که توسط هزاره ها بکار برده می شود همان لهجه ابتدائی زبان دری (فارسی) می باشد که به صورت تند تند و سریع و جویده و بدون در نظر گرفتن حروف حرف زده می شود. (لعلی، ۱۳۷۲: ۵۰-۵۱)

بسیار دشوار است که بپذیریم هزاره ها به زبان دیگر صحبت می کرده اند و بعد تحت تأثیر زبان فارسی تغییر زبان داده اند. بلکه آنچه به نظر دقیق تر می رسد این است که آنها زبان اصلی شان زبان فارسی بوده است.

هزاره ها شیعه مذهب، دری زبان و از اقوام زرد پوست هستند و تعداد آنان از ۱۵ تا ۲۰ در صد جمعیت کشور تخمین زده شده است. وجود و حضور گروه قومی یاد شده با خصوصیات ظاهری، زیستی، زبانی، مذهبی و فرهنگی کاملاً متمایز و منحصر به فرد در کوهپایه های مرکزی افغانستان اسباب حیرت و سردرگمی مورخان و پژوهشگران داخلی و خارجی را فراهم ساخته، نظرات گوناگون و گاه متناقضی را برانگیخته است. پرسش ها و ابهامات فراوانی پیرامون نژاد، مذهب، و زیست بوم اولیه این مردم وجود دارد. در حالی که اکثریت اقوام و ساکنین افغانستان سنی هستند، حضور این گروه شیعه مذهب در قلب چنین کشوری، پرسش هایی را خلق کرده است مانند اینکه: مذهب شیعه در کدام زمان و توسط چه کسی یا کسانی در میان این قوم رایج گردیده است؟ آئین و مذهب پیشین این مردم چه بوده است؟ (ارزگانی، ۱۳۸۷: ۱۰۶)

این که هزاره ها در چه زمانی به تشیع روی آورده و یا در طول چه حادثه ی تاریخی و یا در کدام یک از سلسله های پادشاهان، به درستی معلوم نیست در این مورد سه نظریه وجود دارد.

نظریه اول: بعضی محققان به این باورند که این اتفاق، در زمان خلافت حضرت علی (ع) افتاده است، طبق این نظریه در خصوص گرویدن هزاره ها به تشیع و پیدایش این مذهب در افغانستان به زمان حضرت علی (ع) می رسد. در زمان خلافت آن حضرت بود که مردم غرجستان (هزاره جات) با طیب خاطر اسلام را پذیرفتند و حضرت علی (ع)

۱. ferreai.

عهد نامه و پرچمی را برای رئیس غور فرستاد و او را به امارت آن کوهستان ابقا نمود و دستور خواندن نماز را نیز برای اهالی غور نوشت و ارسال نمود. بدین طریق محبت خاندان پیامبر(ص) در قلب مردم غور (هزاره جات حالیه) راسخ گردید و بعدها تفکر شیعی بتدریج در میان مردم بلخ و طالقان و جوزجان، بدخشان، هرات، کابل، غزنی نفوذ یافت. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۵۶)

نظریه دوم: برخی معتقدند در زمان غازان خان مغول به تشیع گراییده است.

نظریه سوم: اکثر پژوهشگران معتقدند که هزاره ها در زمان صفویه به مذهب شیعه گرایش یافته است. بر اساس آن، هزاره ها در زمان شاه عباس (سالهای ۱۵۸۴-۱۶۲۹) به مذهب شیعه گرویده اند. این نظریه اولین بار توسط شرمین^۱ محقق امریکایی طرح شد و بدون توجه به گفته و.گ. وامبری^۲ تأیید گشت که در قرن شانزدهم هنگامیکه صفوی ها مذهب شیعه را در ایران رسمی ساختند، تمام ساکنین ایران را وادار به قبول این مذهب گردانیدند و از تمام ساکنین مناطق دیگر نیز برای قبول آن دعوت به عمل آوردند، آنها ابتدا بزرگان و بعداً قشر پائین مردم هزاره را شیعه مذهب ساختند. (خاوری، ۱۳۹۲: ۲۲۹-۲۳۰)

آمدن حضرت علی (ع) در منطقه خراسان را نمی شود انکار کرد ولی چون در اوایل اسلام و در زمان حضرت علی (ع) شیعه و سنی مطرح نبوده این نظریه را نمی شود به طور قاطع پذیرفت که هزاره ها در آن زمان به مذهب شیعه روی آورده است اما می توان گفت: که به احتمال زیاد هزاره ها در زمان صفویه به مذهب شیعه گرایش یافته باشند چون در زمان صفویه فعالیت های گسترده ای برای گسترش مذهب تشیع در مناطق شرق خراسان صورت گرفته است.

لذا گرویدن هزاره ها به مذهب تشیع دقیق معلوم نیست که چه زمانی به این مذهب روی آورده اند ولی در حال حاضر هزاره ها بیشترین جمعیت شیعی افغانستان را تشکیل می دهند به گونه ای که هزاره و شیعه در افغانستان وحدت مفهومی یافته، بسیار اتفاق می افتد که وقتی کسی واژه هزاره را به کار می برد، مرادش شیعه است. درواقع از گروه های قومی دیگری، تنها اقلیتهای پیرو مذهب تشیع اند، ولی مردم قوم هزاره تقریباً همگی شیعه اثنی عشری اند. البته در آن میان، شمار اندکی در اثر فشار دولتهای متعصب تغییر مذهب داده اند. برخی نیز تحت تأثیر مبلغان اسماعیلی، به این شاخه مذهب تشیع گرویدند. (بختیاری، ۱۳۸۵: ۱۰۹)

گرچه در افغانستان هزاره را مترادف با شیعه می دانند، اما تمام هزاره ها این طور نیستند بلکه یک عده از هزاره

^۱ Alexey-sherman .

^۲ w.g.vambery .

ها به نام هزاره های گدی و بغل که در شرق استان بغلان و اطراف کابل زندگی می کنند، سنی مذهب شده اند. آنچه به اهمیت هزاره ها افزوده این است که عده ی اقوام دیگر مانند سادات، قزلباش و بلوچ و ترکمن و تیموری که در هزاره جات زندگی می کنند و همه شیعه ی اثنا عشری اند، نیز به نام هزاره معروفند پس منظور از هزاره ها، شیعه های اثنا عشری هستند، به ویژه هزاره های هزاره جات. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۸)

۲-۶- ریخت شناسی و خصایص اخلاقی

ممیزات و شاخصه های جسمانی و ظاهری هزاره ها را می توان چنین بر شمرد: موهای سیاه و انبوه، ابروان باز، چشمان پسته ای، بینی پهن، چهره باز و پهن، کم بودن مو در آلاشه (زنخ) قد متوسط بازوهای فراخ. به هر حال جامعه هزاره از نظر ریخت شناسی مربوط به نژاد (زرد) که ترک ها، مغول ها و... در این مجموعه بزرگ دخیل اند و تا کنون مردم هزاره این اصالت نژادی خود را حفظ کرده اند و مسلماً عامل اتنیکی و وراثت در زنده نگهداشتن ژست نژادی و تثبیت هویت ملی و اخلاقی هزاره ها بی تاثیر نبوده است. (لعلی، ۱۳۷۲: ۲۴-۲۵) نکته قابل توجه اینکه تمام اقوامی که در منطقه هزاره جات زندگی می کنند چنانچه شرح داده شد از لحاظ شکل ظاهری و قیافه یک سان نیست. بعضی از مردمانی که در بامیان و نقاط دیگر هزاره جات زندگی می کنند چهره مغولی ندارند و همچنین در قبیله شیخعلی چهره و قیافه مغولی کمتر دیده می شود و آن چیزی است که باید مورد توجه قرار گیرد. (خاوری، ۱۳۹۲: ۱۰۹)

یک محقق انگلیسی به نام مونت استوارت الفنستون^۱ در سال ۱۸۳۸ م که در افغانستان سفر کرده است گزارشهایی در کتاب افغانان در مورد خصائص اخلاقی هزاره ها از مشاهدات خود با اشاره به وضعیت مردم هزاره در آن زمان در اثر خویش نگاشته است وی اظهار داشته که هزاره گان در خانه های کاهگلی زندگی می کنند که تا کمر در دامنه کوهها فرو رفته است و به تصویر یک مرد هزاره اشاره می کند که یکی از اجزاء آن پایتابه است که مانند ازبکان بر ساق خویش می پیچد. زنان روپوش بلند پشمی و چکمه های از پوست نرم گوسفند دارند که تا زانو می رسد. کلاه آن برگشته است و شاخه ای از عقب سر آویزان است که تا کمر می رسد زنان و مردان هر دو شدیداً قیافه تاتاری دارند اما زنان نیرومند تر و فربه تر از آنانند. زنان غالبند خوشکلند. مولف سپس اضافه می کند آنچه که در یک قبیله بدوی حیرت انگیز است برتری زنان است که نمونه آن را نمی توان در ممالک مجاور یافت. خانم، کارخانه،

^۱ monte-stewart-Elvenstone .

نگهداری اموال و تشریفات میزبانی را انجام می دهند و شوهر در همه مسایل خویش با او مشورت می کند زنان هرگز کتک نمی خورند و روی نمی پوشند از آزادی زنان اقوال مختلفی شنیده ام زنان و مردان بیشتر وقت خویش را صرف نشستن دور اجاق خانه می نمایند هم آنان آواز خان و گیتار نوازان خوبی هستند و بسیار شاعرند. مردان ساعتها می نشینند و با هم افسانه می سازند و سرگرمی شان در بیرون شکار، صید آهو و مسابقه است. نقطه از زمین را برای چنین سرگرمیها می روبند و بر اسبان برهنه سوار می شوند. جایزه مسابقه غالباً چندین گوسفند و گاو یا لباس است. با همین شروط به نشانه زنی هم می پردازند. همه در تیر اندازی و نشانه زنی ماهرند و هر مرد یک تفنگ فیله ای دارد دیگر جنگ افروزان (جنگ افراها) عبارتند از شمشیر ایرانی، یک خنجر باریک و بلند و غلاف چوبی و گاهی نیزه. هزاره ها بسیار احساساتی، تحریک پذیر و متلون مزاجند. پس از یک ساعت دلجویی تنها یک سخن کافی است که آنان را بر انگیزد و با شما قهر کنند. از گرم مزاجی شان که بگذریم مردمانی خوبند، خوش مشرب، خوش سخن، خوش طبع و مهمان نواز هستند و از سادگی شان داستانهای بسیار نقل می کنند. (الفنستون، ۱۳۷۵: ۴۲۹)

طبیعت سخت و خشن هزاره جات و هوای سرد آن قهراً بر اخلاق و رفتار ساکنین آن تاثیر گذاشته است. لذا باشندگان آن مردمانی زحمت کش، سخت کوش، مقاوم و پرکار، صبور، صادق، ساده، خوش قلب، در ناموس پرستی و وطن خواهی سخت متعصب و غیور می باشند تحمل این قوم در برابر سختی ها و نا ملایمات روزگار، سرمای شدید محیط، فقر و تنگدستی، گرسنگی و تشنگی فوق العاده زیاد است. با اینکه در منتهای فقر به سر می برند، اما تا کنون دیده نشده که یک نفر هزاره دست به تكدی و یوزگی دراز کرده باشد. تدین و شجاعت از صفات بارز این قوم می باشد، با آن که در اثر اعمال تبعیض نژادی از سوی دستگاه حاکمه، قشر عظیمی از این مردم بی سواد مانده اند اما افرادی که موفق به تحصیل دانش شده و یا به کارهای فنی و هنری گماشته شده اند نشان داده اند که این مردم دارای استعداد قوی و شگرف می باشند. هزاره ها به سخت کوشی و تیز هوشی و قابل انطباق بودن شهره اند. (صدیق فرهنگ، ۱۳۸۰: ۳۷۹)

فصل دوم: امیر عبدالرحمن خان و هزاره ها: تعامل و تقابل

۳-۱- حکومت امیر عبدالرحمن خان

عبدالرحمن خان پسر محمد افضل خان نواده دوست محمد خان از تبار محمد زایی و از طایفه بارکزایی قندهار در سال ۱۸۴۴م متولد گردید. و ایام کودکی را در بلخ که پدرش حاکم آنجا بود گذراند و با اینکه از طرف پدر مجبور به فراگیری علوم و فنون متداوله زمان خویش بود ولی به درس و مشق توجه نشان نمی داد و بیشتر متمایل به تفریح و شکار و استفاده از وسایل جنگی بوده و وی (امیر عبدالرحمن خان) روی همین اصل، پدرش او را تحت تربیت سپه سالار قشون خویش، یک نفر انگلیسی به نام کمپل^۱ که بعد از اسارت در جنگ قندهار در سال ۱۸۳۴م مسلمان شده و نام شیر محمد را برگزیده بود قرار داد و همه فنون نظامی را به عبدالرحمن خان آموخت. (انصاری، ۱۳۸۱: ۷) با توجه به اقدامات و رفتارهای قاطعی که در دو دهه پسین سده نوزدهم از خود بروز داد، در تاریخ معاصر افغانستان به (پادشاه آهنین) مشهور شد. (بینش، ۱۳۹۰: ۸۷) امیر در آخر عمرش به مرض نفرس مبتلا شد و به شدت از آن رنج می برد سرانجام در اوایل ماه اکتبر سال ۱۹۰۱م با از دست دادن توان جسمی و توان رفتاری، در سن ۵۵ سالگی در کاخ باغ بالا در شهر کابل از دنیا رفت. (فیاض، ۱۳۹۴: ۷۷)

امیر عبدالرحمن خان مرد تند و سخت گیر و سنگدل بود. هنگامیکه سردار عبدالرحمن خان در نوجوانی در بیرون شهر بلخ تمرین تیر اندازی می کرد، گفت: گلوله تفنگ آدم می کشد یا خیر؟ بعد از آن غلام بچه خود را چهار متر دور گفت بایستد و با تفنگ زد و کشت و خندید. چون این خبر به پدرش والی بلخ رسید او را سرزنش کرد و مدت یک سال در کارگاه توپخانه زندان نمود. سردار در زندان موی سر نگرفت و لباس تازه نپوشید تا آزاد شد. امیر با چنین نهادی به سلطنت نشست و با قساوت حکمرانی کرد، به خصوص که اوضاع محیط طوری فراهم می شد که خشونت او را میدان وسیع داد. (غبار، ۱۳۹۰: ۴۶۰)

گرفین^۲ عبدالرحمن را چنین توصیف می کند:

«او حدود چهل سال دارد، قدش متوسط و کمی فربه است چهره بسیار هوشمند دارد. چشمانش قهوه ای، لبخندش خوش آیند، رک و مؤدب است. تأثیری که او در من و افسرانی که همراهم بودند گذاشت بسیار مثبت بود. شخصیت عبدالرحمن بسیار جذاب تر از بقیه سرداران بارکزایی است که با آنها در افغانستان ملاقات کرده ام، در

۱. campel.

۲. Griffin.

گفتگو با او دریافتم درست قضاوت می کند و آنچه می گوید عاقلانه است او فقط درباره نکات مورد نظر گفتگو می کرد و سخنانش هوشیاری و توانایی اش را نشان می داد. به نظر می رسد او صمیمانه علاقه مند به برقراری روابط دوستانه با دولت هند انگلیس است». (مارتین، ۱۳۹۶: ۱۰۳)

چنانچه که شرح داده شد امیر عبدالرحمن خان در زمان نوجوانی و کودکی خود فرد سنگدل و بی رحم بود، او با عمویش امیر شیر علی خان مکرر جنگید و پدرش را به امارت افغانستان رسانید و بعد از پدرش عمویش امیر محمد اعظم خان را به پادشاهی برگزید. و دوباره با عمویش امیر شیر علی خان جنگید و در شش گاو بین غزنی و کابل شکست خورد و با عمویش محمد اعظم خان فراراً به بلوچستان و بعد به ایران رفت و در مشهد از عمویش محمد اعظم خان جدا گردیده به جانب بخارا که قبلاً نیز در آنجا بود قدم گذاشت. مدتی در بخارا و بعد به سمرقند انتقال پیدا کرده و در همانجا در انتظار فرصت به سر می برد و چشم او جانب افغانستان بود که چه شرایطی پیش می آید. تا اینکه انگلیسها برای بار دوم هجوم آوردند و امیر شیر علی خان کابل را ترک گفته به مزار (بلخ) آمد و در آنجا فوت شد و بجای او امیر محمد یعقوب خان نشست و با انعقاد قرارداد داد گندمک، کیوناری بعنوان سفیر بریتانیا در کابل آمد و اما بعد کشته شد پس از قتل سفیر دوباره نیروی انگلیس در کابل آمد و امیر محمد یعقوب خان اسیر و به هند فرستاده شد. سردار عبدالرحمن خان زمینه را مساعد و میدان را خالی دیده از بخارا به ترکستان قدم گذاشت. و از جوهی که ذخیره داشت مقداری اسلحه خریداری کرد و برای همراهانش اسب و سلاح تهیه دید و در ماه (فبروری ۱۸۸۰) از آب آمو عبور کرد و وارد تخارستان شد. (اخلاقی، ۱۳۸۰: ۱۳-۱۴)

آمدن عبدالرحمن خان به افغانستان به دستور و یا به صلاحدید روس انجام پذیرفته بود. اما انگلیس هم در صدد یافتن چنین شخصی بود که در ظاهر چهره ضد انگلیسی داشته باشد و در باطن با انگلیس باشد؛ و در آن شرایط شخصی بهتر از او سراغ نداشتند لذا انگلیس از طریق خواهر او شاه بوبو جان وارد صحنه شدند. (دولت آبادی، ۱۳۹۰: ۳۶۱)

بالاخره در ماه آپریل، گریفین^۱، باب مکاتبه را با سردار باز نمود توسط شاه بوبو جان به او نوشت: «دوست محترم من سردار عبدالرحمن خان بعد از تبلیغات سلام زحمت افزا می شود که دولت انگلیس از استماعی که شما به سلامتی وارد قطغن شده اید مشعوف است و خوشنود خواهیم شد تا بدانم شما از روسیه به چه قسم حرکت نموده اید و اراده و خیالات شما چیست؟» (امیر عبدالرحمن خان، ۱۳۹۰: ۱۹۶) نظریه همراهان به این بود که جواب نامه انگلیسها

^۱ Griffin.

تند و درشت نوشته شود اما سردار عبدالرحمن خان از این امر خودداری کرد و جواب نامه را با لحن ملایم نوشت و فرستاد در این جواب از همکاری خود با انگلیس چیزی ننوشت اما آهسته به پیشروی خود به جانب کابل ادامه داد و از طرفی او باب مکاتبه را با مشک عالم که دشمن شماره یک انگلیس ها بود باز نمود در حالیکه مکاتبه امیر عبدالرحمن خان با گریفین انگلیسی ادامه داشت. در هرات سردار محمد ایوب خان پسر امیر شیر علی خان نیز آمادگی را علیه انگلیسها ترتیب داده نامه ای برای سردار عبدالرحمن خان نوشت و فرستاد و در آن متذکر شد که ما و شما برای راندن انگلیسها باید متحد شویم، اما سردار عبدالرحمن خان در جواب او نوشت که دشمنی ما و شما با انگلیس به نفع افغانستان نیست چنانچه امیر شیر علی خان مرتکب این اشتباه شد و از بین رفت، پس شما هم راه آشتی را با بریتانیا در پیش گیرید. (اخلاقی، ۱۳۸: ۱۴-۱۵) امیر عبدالرحمن خان به شدت در تلاش برای به سلطنت رسیدن بود، به هر نحوی تلاش می کرد که رقبای سیاسی خویش را عقب رانده و بتواند وارد صحنه سیاسی کشور شود.

در این زمان داعیه پشتیبانی از جهاد به اوج خود رسیده بود. بنا بر این عبدالرحمن هم از احساسات عمومی مردم که بر ضد انگلیس تحریک شده بود در راه رسیدن به مقاصد سیاسی خودش استفاده نمود و با ارسال پیامها به فرماندهان ترکستان، کوهستان و کابل اعلان کرد که قصد دارد انگلیسها را از افغانستان خارج کند. در این وقت مذاکرات در مورد جا نشینی، تاج و تخت افغانستان به شکست مواجه شده بود و هیچکدام از مدعیان واجد شرایط یعنی امیر محمد یعقوب خان و سردار ایوب خان پسران شیر علی خان مورد قبول همه گروههای مردم واقع نبودند چنانچه مردم هرات، قندهار، فراه از محمد ایوب خان طرفداری می کردند و این درحالی بود که جرگه دیگری مرکب از ۱۸۹ عضو به شمول ملا مشک عالم، به حمایت از امیر معزول، امیر محمد یعقوب خان، در غزنی دایر می گردید. از این هم گذشته مردم کابل، کوهدامن و لوگر هیچ یک از این کاندیدها را قبول نداشتند. (نوید، ۱۳۸۸: ۳۰، ۳۱)

دولت انگلستان که از شرایط افغانستان سخت نگران بود و نمایندگان آن هم دنبال فردی می گشتند که هم توان اداره کشور و آرام نمودن بحران را داشته باشد و هم رابطه خوبی با انگلیس داشته باشد. فردی با این مشخصات کمتر پیدا می شود. از آنجا که انگلیسها به هیچ یک از پسران شاه سابق اطمینان نداشتند متوجه سردار عبدالرحمن خان شدند که وی پس از ۱۲ سال تبعید در روسیه، از آمو دریا عبور کرده وارد افغانستان شده و لویه جرگه وقت افغانستان در جولای ۱۸۸۰ به وی لقب امیر داد. ضعف حکومت مرکزی و نابسامانی اوضاع افغانستان حتی برای دولتهای انگلیس هم مشکل ایجاد کرده بود، به حمایت از امیر عبدالرحمن خان پرداختند. در حالی که می دانستند نیروهای تحت امیر عبدالرحمن خان به طور آشکار از سوی روسها پشتیبانی و تقویت می شوند. استدلال انگلیس این بود که

عبدالرحمن خان یک ناسیونالیست است و ممکن نیست تا به یک عامل دست نشانده روسی یا انگلیسی تبدیل گردد. (افغانستان به سفارش دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۸: ۱۵۵-۱۵۶)

بالاخره سیاسیون انگلیس عبدالرحمن خان را که مرد آهنین بود پذیرفتند و او را به شرط قبول اطاعت در سیاست خارجی وعده تقویه دادند، سردار حسب ضرورت پذیرفت، با این روحیه جدید بر تخت کابل تکیه زد و امنیت شهر کابل را برقرار ساخت و بعد از آن به سمت قندهار حرکت کرد، ولی قبل از او جنرال رابرتس^۱ با ده هزار لشکر انگلیسی سردار محمد ایوب خان را از قندهار بیرون کرده و به ایران فراری ساخته بود. زمانیکه امیر به قندهار رسید لشکریان انگلیس آنرا به او سپردند و جنرال رابرتس از راه قندهار و دره بولان و جنرال استیورات^۲ از راه جلال آباد و خیبر از افغانستان خارج شدند و جنگ دوم افغان و انگلیس هم ختم شد. (حبیبی، ۱۳۴۹: ۱۲۷) انگلیسها با حمایت امیر عبدالرحمن خان امیدوار بودند که، به همان شدت و حدتی که اسلافش در مقابل انگلیسها مقاومت کرده بودند. در مقابل مداخله جویان روسیه ایستادگی خواهد کرد. (کلیفورد، ۱۳۶۸: ۱۷۳)

بنابر این امیر عبدالرحمن خان که در ماه رمضان سال ۱۸۸۰ میلادی بر تخت امارت افغانستان جلوس نمود. قبل از هر کاری با نهایت شدت و قساوت شروع به زجر و حبس و قتل طرفداران امیر شیر علی خان و پسرانش کرد. با این حال او حتی حرمت علما و روحانیون اعم از شیعه و سنی را نگاه نداشت و گروهی از آنان مانند ملا محمد علی و ملا علی جان قندهاری و ملا شهاب کابلی و دیگران را با زجر تمام کشت و آخوند ملا عبدالرحیم را که از بزرگان علماء حنفی بود و در فرقه شریف تحصن جسته بود بقوة قهریه بیرون کشید و بدست خود بقتل رسانید و به سردار عبدالقدوس خان که پسر سردار محمد خان برادر امیر دوست محمد خان که مردی سفاک بود مأموریت داد متهمین مخالفش را منکوب نماید. (سمیعی، ۱۳۶۳: ۱۸، ۱۹)

از مخالفین سر سخت امیر عبدالرحمن، صاحب زاده عطا محمد، رهبر روحانی قبایل غلزایی-درانی و ملا صاحب هده در شینوار بود. شخص اخیر الذکر قبایل شینوار را در مقابل امیر تحریک کرد و او را به روابط دوستانه با انگلیس و آوردن غربی ها به افغانستان متهم ساخت. ملا عبدالرحیم هم نقش براننده در شورش غلزایی ها (۱۸۸۷-۱۸۸۶) داشت، امیر عبدالرحمن را فردی خود ستا و دوست یک دولت بیگانه اعلان کرد. امیر عبدالرحمن خان علی الرغم مخالفت زیاد علماء موفق شد که قدرتش را در افغانستان تحکیم بخشد او جنبش های تجزیه طلب را درهم کوفت و سروران مظنون بارکزیایی، خان های قبایل و مدعیان بالقوه تاج و تخت را از بین برد و یا تبعید کرد.

^۱ roberts .

^۲ sir Donald Stewart .

انگلیسها موفقیت های عبدالرحمن را قسماً به ذکاوت شخصی و قسماً به کمک های وافر اسلحه و پولی، که از طرف حکومت هند برایش داده می شد و وی را قادر به تشکیل اردوی قوی نموده بود مربوط می دانند. امیر عبدالرحمن خان در برابر رهبران و علمای دینی که بر خلافتش قد علم نموده بودند از سیاست سه جانبه ای کار گرفت: استعمال قوه نظامی، توسل به تقوی و آوردن اداره اوقاف در تحت کنترل دولت، که هدف آن را بسته ساختن گروههای مخالف از نظر مالی به حکومت مرکزی بود. زمانیکه امیر پسران عم و رقبای خود، سردار ایوب خان را در قندهار و هرات و سردار اسحاق خان را در بلخ شکست داد، تصمیم گرفت کنترل خود را بر روحانیون تنگ کند او در سال ۱۸۸۲ حضرت محمد عمر جان مجددی و پسرش عبدالباقی مجددی را که از سردار ایوب خان حمایت کرده بودند، کشت و پسران دیگر محمد عمر جان مذکور را تبعید نمود. (نوید، ۱۳۸۸: ۳۳)

مشکل اصلی عبدالرحمن خان پول بود خزانه خالی بود و در واقع همان طور که در زندگی نامه اش نوشت وقتی وارد کابل شد رستوران وجود نداشت او و همراهانش مجبور شدند در کلبه ای گلی و در چادر منزل کنند. (امیر عبدالرحمن خان، ۱۳۹۰: ۲۲۲) اما کمک هزینه قابل توجهی که انگلیس به او داد و پس از آن مستمری که آن کشور به طور منظم و دائمی همراه با مقدار زیادی سلاح و مهمات در اختیار عبدالرحمن خان گذاشت، او را قادر کرد تا حدی مشکلات مالی اش را رفع کند. در واقع عکس العمل انگلیس به هر گونه که عبدالرحمن سر راهشان قرار می داد پرداخت پول بیشتر به او بود. خواست دیگر عبدالرحمن این بود که نظام ملوک الطوائفی را که بار دیگر قوی شده بود، برچیند و سراسر افغانستان را متحد و زیر فرمان خود در آورد. (مارتین، ۱۳۹۶: ۱۰۴)

بنابر این دولت هند برتانیای نیز امیر را تقویه کرد و در سال ۱۸۸۰ م به او پنج لک روپیه نقد با چندین ضد توپ و چندین هزار تفنگ داد و هر سال ۱۸ هزار پوند به او امداد می کردند، و به این صورت امیر با امداد پولی انگلیس اردوی جدیدی تشکیل داد و در مدت کمی قوت گرفت و بر تمام افغانستان مسلط گردید. (حبیبی، ۱۳۴۹: ۱۲۷)

چون عبدالرحمن زمام امور کشور را از انگلیسی ها در دست گرفت همه چیز کشور از میان رفته بود، تشکیلات اداری که خاصتاً با حاکمیت امیر شیر علی خان (۱۸۸۰-۱۸۶۱) ایجاد گردیده و رتق و فتق امور در عهد وی صورت منظم یافته بود. با آغاز هجوم انگلیسها منهدم گشت، قدرت مرکزی کشور در اثر ظهور رهبران و رجال جهادی در محلات فرو پاشید و قهرمانان صحنه جنگ و جهاد در گوشه و کنار کشور شهرت و آوازه شایانی به کف آوردند، به ویژه آنکه بعضی این سران، علاوه بر وجاهت ملی دارای منزلت مذهبی و دینی نیز بودند مانند ملا مشک عالم و... که همه دست در دست هم داده باعث شده بود که کشور به سوی تجزیه، انحطاط و قهقرا رفته و از هر جهت، آماده پذیرش یک تحول اساسی گردد. (انصاری، ۱۳۸۱: ۴۰-۴۱) امیر عبدالرحمن با دیدگاه خاص خود این

شرایط را چنین بیان می دارد. «هر آخوند و ملا و سر کرده هر طایفه و قلعه خود را پادشاه بالاستقلال می دانستند و از مدت دویست سال آزادی و خود سری بیشتر از این آخوند ها و ملاها را حکمرانان سابق افغانستان نشده بودند، میر های ترکستان و میر های هزاره و سر کرده های غلجائی بالنسبه از امرای افغانستان قوی تر بودند و تا زمانی که آنها حکمران بودند پادشاه نمی توانسته است در مملکت عدالت نماید حکم و تعدی این اشخاص از درجه تحمل گذشته بود. اکثر این ملاها عقاید غریب در باب مذهب اسلامی به مردم القا می نمودند که در احادیث پیغمبر ابدأ وجود نداشت و همین عقاید سخیفه است که باعث انقراض ملل اسلامی در هر مملکت شده است. لهذا کار من این بود که قطاع الطریق و سارقین و انبیای کاذب و پادشاهان جعلی را تمام نمایم اذعان می نمایم که این کار آسانی نبود. بعضی از آنها را تبعید کردم و یا عازم سفر آخرت شدند». (امیر عبدالرحمن خان، ۱۳۹۰: ۲۱۷)

امیر عبدالرحمن خان در اداره امور داخلی غیر خود به هیچکس دیگری اعتماد نداشت و نظر به فلسفه ماکیاولی این خصیصه نزد تمامی اربابان قدرت و سلاطین جهان باید باشد و نیل به قدرت را وقتی مجاز می شمرد که با مهارت و زیرکی بدست آید و بقدر لزوم سری و مخفی و دور از انتظار خلق انجام شود حتی شاهان و سلاطین بعضاً از فرزندان خود ولو که آنها را شریک و وارث تاج و تخت خود هم قرار می دادند باز هم احتراز می جستند. امیر عبدالرحمن خان نیز همه امور را مستقیماً زیر نظر خود قرار داده بود او در عین حال کارهای صدر اعظم و وزیر حرب و وزیر داخله و خارجه و سایر وزارتخانه ها را شخصاً بعهده گرفته بود و مستقیماً از آن نظارت می کرد. به این ترتیب کارمندان و مأمورین که تحت این شرایط به کار گماشته می شدند از خود استقلال و آزادی نداشتند و همه چشم و گوش به اوامر امیر و سلطان داشتند تا از فرمان او اطاعت برند. احدی را جرأت نبود تا در مورد کارهای دولتی اظهار نظر نماید و شکایتی به زبان آورد. دستگاه سلطنت امیر عبدالرحمن خان تماماً روی منافع دول استعماری و استخبارات آنها اداره می گردید و ملت را اصلاً مجال آن نبود تا به پای خود بایستد و نیروی حقیقی خود را بکار اندازد. در واقع امیر یک مدیر تنها بود نه کابینه ای داشت و نه مجلس شورایی، برای اداره کشور توسط یک فرد غیر مسئول راه آسانی که باقی می ماند همانا دیکتاتوری شمشیر و زیر خوف و رعب نگهداشتن مردم بود و بس. (پیام، ۱۳۸۴: ۲۱-۲۲)

در این شکی نیست که دولت های مشرق زمین تا سده بیستم عموماً ماهیت شخصی و استبدادی داشت و فقط در دهه اول این قرن بود که در اثر نفوذ افکار جدید از اروپا و امریکا و مجادله و قیام مردم بعضی از دولت های خود کامة مشرق بر رژیم مشروطه و بعدتر به جمهوری مبدل گردیدند.

بنابر این طرز اداره امیر ماهیت استبدادی داشت استبداد امیر عبدالرحمن خان توسط نکات آتی مشخص می

شود.

الهی خواندن پادشاهی: عبدالرحمن برای استحکامات موقعیت خود ادعایی کرد که تا آن زمان کمتر سابقه داشت، او مدعی شد وظیفه فرمانروایی بر افغانستان از جانب خداوند و نه از سوی جرگه قبیله ها به او واگذار شده است. عبدالرحمن خان همیشه در این که پادشاهان مأموریت الهی دارند، تصورات اغراق آمیز و عجیب داشته همچنان که خود در زندگی نامه اش نوشت: «مردم حق کامل انتخاب پادشاه دارند اما تاج پادشاهی از آن خداوند، شاه شاهان، آفریننده ما است که پادشاهان را مانند چوپانان مأمور می کنند از گله های او نگهداری کنند و آنها را به دست او می سپارد. پادشاهان در کشورهای خود نایب خداوند روی زمین هستند» تردیدی نیست که این باور جزء عقاید دینی عبدالرحمن خان بود و گرایش های عرفانی او نیز در شکل گیری این عقیده بی تأثیر نبود. عبدالرحمن خان آنچه را نمایندگی از سوی خداوند برای اداره امور زمین می دید جدی می گرفت، اما در همان حال برگزیده خداوند بودن باعث شد که او بتواند رقیبانش را به نام دین کنار بزند و از قدرت روحانیان در افغانستان بکاهد. عبدالرحمن خان علما را توطئه گرانی خطر ناک می خواند و به آنها به چشم تحقیر می نگریست. او می نویسد: هر کشیش، ملا، رئیس قبیله یا کد خدا خود را پادشاهی مستقل می داند و در دویست سال گذشته هیچ فرمانروایی نتوانست قدرت آن ها را از بین ببرد. او جهت تضعیف روحانیون اوقاف را تحت کنترل دولت قرار داد. (مارتین، ۱۳۹۶: ۱۰۵)

دوم، ایجاد سیستم گسترده جاسوسی: عبدالرحمن خان در دوره اقامت اش در آسیای میانه با صاحب منصبان نظامی روسیه تماس داشته و با مفکوره های روسها آشنا گردیده بود، یکی از مسائلی که بیشتر او را مجذوب خود ساخته بود، سیستم جاسوسی آن کشور بود که این مفکوره را با خود آورده در اداره خویش تلفیق کرد. در سیستم جاسوسی عبدالرحمن خان در هر چهار نفر یک جاسوس از تمام اقشار و طبقات کشور موجود بود، حتی در دربار حرم، بین خانم ها و اولادهايش، این سیستم که تمام شهرها، قصبات و محلات را فرا گرفته بود، حتی اسرار محرمانه شخصی افراد را کشف می کرد. او با این دستگاه وسیع و پر مصرف بحیث یک فرد غیر مسئول و دیکتاتور سلطنت می کرد و با انواع مجازات قرون وسطایی مردم زیادی را نابود کرد و نام امیر خون و آهن و متخصص فن آدمکش را به خود کمایی کرد. (هاشمی، ۱۳۸۰، ۱۰۲) چنانچه خود عبدالرحمن خان در کتاب تاج التواریخ خویش نوشته است که «چون در مملکت حالت یاغی گری ظاهر بود جاسوس ها و مفتش های مخفیانه مقرر داشتم که هر چه بین مردم واقع می شود به من گزارش نمایند. به این قسم با دلایل کثیره، آنهایی را که وفادار و دوست بودند دریافتم و با اینها به طور مهربانی سلوک نمودم، ولی اشخاصی که خیالات خصمانه داشتند و محرک فتنه و فساد بودند کاملاً سیاست

نمودم». (امیر عبدالرحمن خان، ۱۳۹۰: ۲۰۶)

سوم، تولید دهشت از طریق زجر و شکنجه و اعدام های دسته جمعی: امیر عبدالرحمن، طبیعت خشن و سخت گیر داشت، استعمال زور و قوت را در کارها ترجیح می داد و می خواست هر مانعی را با خون و آتش و آهن از میان بردارد. امیر عبدالرحمن با توسل به وحشت و خون، بر تمام این حوادث غلبه جست و دولت مطلق العنانی را بر روی خرابه های آن استوار نمود تهداب این دولت بر صخره تهدید و تخوف، جاسوسی، زندان، شکنجه و اعدام قرار داشت، سفاکی ها و جنایات وی چنان مردم را از او متنفر و منزجر ساخت که چند نوبت مخالفانش عزم کردند جسدش را از قبر بیرون کشیده و به سنگ ها بیندازند سه مرتبه قبرش را آتش زدند. (هاشمی، ۱۳۸۰: ۱۰۵)

چهارم، امحای مطلق آزادی شخصی: دولت ها قبل از امیر هم رنگ و صبغه استبدادی داشتند اما چون پایه و اساس آنها بر عدم مرکزیت بنا یافته بود استبداد و سختگیری آنها هم جنبه نسبی داشت. به جز در موارد خاص که شخص شاه یا امیر مورد تعرض یا توطئه قرار می گرفت، احکام مجازات توسط مداخله اهل دربار و فیودال های محلی که در بین دولت و افراد حایل بودند، تخفیف می یافت و چون چرخ های اراده به کمک رشوت و بخشش روغن مالی می شد این امر از شدت خشونت مجازات می کاست و جنبه انسانی در اداره به کلی گله مال نمی گردید. با آمدن امیر در صحنه و تمرکز قدرت، اوضاع دگرگون شد در این ضمن دارائی اشخاص اعم از مأمورین و تجار را نیز مورد تنش دایمی قرار داد و ای بسا که به کوچکترین دلیل آن را ضبط و تاراج می کرد و مسافرت اشخاص خصوصاً اشخاص سرشناس به خارج و حتی در داخل به اجازه او منوط گردید. (صدیق فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۴۳-۴۴۴)

با این حال عبدالرحمن خان یک دوره دیکتاتوری را پشت سر گذاشته و خانات محلی را به اصطلاح فئودالی را که اکثراً مدعیان قدرت بودند را از بین برد تا یک حکومت مرکزی بسازد. (اخوان الصفا، ۱۳۸۰: ۲۷) و شاخص ترین چهره بازگرداننده افغانستان از اتحادیه قبیله ای به صورت دولت مرکزی، امیر عبدالرحمن بود. کمک های نقدی بریتانیا او را قادر ساخت تا با تشکیل یک ارتش مجهز، مخالفین خود را بی رحمانه سرکوب نماید. با این حال مناطق قبیله ای تا حدودی استقلال خود را حفظ کرده و هرگز تابعیت کامل حکومت مرکزی را نپذیرفتند، بعلاوه ترس از اینکه توسعه و پیشرفت کشور را برای دخالت های خارجی مهیا و نهایتاً باعث از دست رفتن استقلال کشور شود، مانع یک بازار ملی و ارتباط با بازارهای جهانی شد و کشور از جنبه های اقتصادی منزوی ماند. (جانسون، بی تا: ۲۸-۲۹)

از لحاظ فرهنگی و ادبی نیز افغانستان در این زمان کاملاً عقب ماند و هیچ توجهی از طرف امیر عبدالرحمن خان نشد و وضع فرهنگ و ادب افغانستان از قبل هم بدتر شد بطوری که امیر برای اداره امور دیوانی خویش کاتب خواست و نتوانست از سراسر افغانستان بیشتر از سه نفر را با سواد کامل بیابد. (انصاری، ۱۳۸۱: ۵۶)

هیچ یک نقطه درخشانی در تاریخ این عهد راجع به فرهنگ جدید دیده نمی شود، بی اعتنایی امیر در این زمینه تا جایی بود که می توان آن را تعند و تعهد او در جلوگیری از فرهنگ نامید، زیرا امیر عبدالرحمن خان از تمدن و فرهنگ جدید جهان، آگاه بود؛ حتی یک مکتب نساجی و یک جریده تأسیس نکرد، در حالی که افغانستان با هردو سابقه داشت. تنها امیر مطابع لیتوگرافی وارد کرد و کتب و رسالات چندی بر مبنی اطاعت پادشاه و تحویل دادن مالیات در سر موعد و چند قانون اداری چاپ نمود. امیر در مسجد شاهی بازار چوب فروشی مدرسه ای مختصر تعمیر و در قالب کوچکی تدریس فقه را دایر نمود مدرسین این مدرسه دو نفر ملاهای ننگرهار و قندهار به نام ملا غلام محمد و ملا ابوبکر بودند که بعدها معزول و عوضشان در ۱۸۹۳ ملا احمد خان توخی و ملا گل احمد، احمد زایی مقرر گردید. برعکس مطبوعات و رسالات خرافی و اساطیری از هند انگلیسی مثل سیلی در افغانستان می ریخت و نسل جوان کشور را به رجعت قهقرا به جانب فال گیری و اوهام و تاریکی رهنمونی می نمود. (غبار، ۱۳۹۰: ۴۶۰)

در مدت تقریباً ۴۰ سال که از مرگ امیر دوست محمد خان تا مرگ امیر عبدالرحمن خان سپری شد، افغانستان از نظر فرهنگ و ادب در سطح پایین باقی ماند. با اینکه در این ایام یک جنبش ادبی قابل اعتناء به شکل بازگشت به شیوه و اسلوب استادان متقدم در ایران ظهور نموده و در هند هم ادبیات فارسی رونق تازه یافت اما در افغانستان قسماً به علت بی علاقه‌گی دربار به اینگونه امور و فقر عامه و خرابی اوضاع اقتصادی، هیچگونه حرکت و جنبش قابل ملاحظه در این بخش رخ نداد. شکی نیست که حتی در این شرایط نا مساعد در اثر سنن ادبی که در بعضی مناطق هنوز زنده بود سخن سرایانی ظهور نمودند که به سرودن اشعار به اسلوب قدیم پرداختند، اما از یک طرف عده شان محدود بود و از جانبی هم برخی از آنها چون متاع شان در داخل خریدار نداشت به خارج مهاجرت کردند. از آن جمله یک تعداد از سخن وران بدخشان و ترکستان به دربار امیر عمر خانی والی فرغانه که شاعر صاحب قریحه و طبع رسا بود پناه برده از او پرورش یافتند و عده ای هم به خارج از کشور رفتند. (صدیق فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۵۴)

با این حال، دستاورد های عبدالرحمن خان در طول حکومت بر افغانستان قابل ملاحظه بود. مهمترین کار وی در این مدت آن بود که قبایل متمرّد و سرکش، خصوصاً غلزاییها و هزاره ها را تحت انقیاد در آورد و یکپارچگی افغانستان را تأمین و تضمین کرد. وی با واگذاری بخش عمده از وظایف نظامی و اداری رؤسای قبایلی به حکومت مرکزی، تا حدودی بسیار زیادی از خود مختاری و استقلال داخلی این کشور کاست. اگر چه در این مدت سایه و سنگینی اقتدار وی در همه گوشه و کنار این سرزمین احساس می شد، اما ادغام مردمی نافرمان و قبایل یاغی در یکدیگر و در آوردن آنان به صورت ملتی یکپارچه و متحد جز از این طریق ممکن نمی بود. (کلیفورد، ۱۳۶۸: ۱۷۴)

همچنین سرحدات کشور هم با همسایه گان نا معلوم و تا حدی مورد بحث و نزاع بود. تعیین حدود کشور با

ممالک همجوار که در دوره اول پادشاهی اوصورت گرفت همراه با تقویه حکومت مرکزی بزرگترین کارنامه دوره زمامداری او را تشکیل می دهد. (صدیق فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۲۰) و افغانستان در مرزهای کنونی اش در پایان قرن نوزدهم میلادی به دست امیر عبدالرحمن خان در (۱۹۰۱-۱۸۸۰) پایه گذاری شد. (طنین، ۱۳۸۴: ۱۹)

معروفترین قرار داد مرزی افغانستان در عهد امیر عبدالرحمن خان، قرار دارد دوراند (دیورند) است که در سال ۱۸۹۳ بین افغانستان و حکومت انگلیس هندی امضا گردید و بر اساس آن مرزهای افغانستان و هند و بعدها افغانستان و پاکستان شکل گرفت. خط دوراند (دیورند) توسط مهندسین نظامی انگلیس به سرپرستی سرمور تیر دوراند^۱، مسئول امنیت خارجی حکومت انگلیس هند، تهیه و تنظیم گردید و قرار دادن آن که حالت تحمیلی داشت با امیر عبدالرحمن خان امضاء گردید و این خط مرزی، اقوام بلوچ و پشتون و براهویی را با وجود قربانهای سببی و نسبی و وابستگی های نژادی و قومی تقسیم نمود. این خط مرزی بعدها منشأ اختلافات مرزی افغانستان و پاکستان نیز گردید که تا هنوز هم ادامه دارد. (افغانستان به سفارش دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۸: ۱۵۶-۱۵۷)

امیر هر چند استقلال سیاسی را به دست نیاورد و به همان سیاست تحت الحمایگی با انگلیس ادامه داد، اما در اداره داخلی یک حکومت متمرکز قوی به وجود آورد که تمام اختیارات در دارالسلطنه کابل به دست شخص خودش بود و حتی وظیفه جلادی را نیز خود انجام می داد و شخصا اسرا و زندانیان را به دست خودش می کشت (به قول خود امیر عبدالرحمن خان یک صد هزار افغان به امرش نابود شده اند). با آن هم در ظاهر چند ولایت وجود داشت که والی های فاقد صلاحیت در آن حکومت می کردند در واقع امیر عبدالرحمن خان کشور را به چند ساحه جغرافیایی تقسیم کرده بود که در هر کدام نماینده وی حکومت می کردند. از قبیل:

دارالسلطنه کابل، ترکستان، هزاره جات، خوست و جلال آباد، غزنی و قندهار، فراه و هرات.

همان طور که اشاره شد این تقسیمات فقط برای سهولت دستیابی به اداره آن نقاط توسط خود وی بود نه اینکه واقعا اداره مستقل ولایتی وجود داشته باشد. چه بسا که خود، شخصاً کارهای ولایات را نیز انجام می داد. (عظیمی، ۱۳۹۱: ۲۸۹)

توحید پول اقدام اداری دیگر امیر که قابل ذکر می باشد توحید پول مسکوک بود که بعد ها تسهیلات زیادی برای تجارت فراهم آورد. قبل از دوره عبدالرحمن خان در سه نقطه افغانستان یعنی کابل، هرات و قندهار پول ضرب می شد و هریک از این پول ها اجزاء و اضعاف جداگانه داشت. امیر ضرب سکه را به پایتخت محدود ساخته اجزای

^۱ sar moore timer durand.

آنها به پسه، شاهی و عباسی تثبیت نمود نرخ تبادله با اسعار خارجی در اکثر دوره پادشاهی او عبارت بود از یک روپیه کابلی معادل دو شلینگ انگلیسی. (صدیق فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۴۸)

امیر عبدالرحمن خان با تشکیلات وسیع اداری و نظامی و ریفورمهایی که در نظر داشت محتاج پول بیشتر بود. سپس در مالیات قدیم افزود و مالیاتهای جدیدی وضع کرد و این خود البته بر فشار بالای دهقانان و سایر زحمت کشان کشور افزود. مثلاً مالیات سالانه اراضی للمی که ده یک بود پنج یک گردید، مالیات هر شتری که سالانه یک روپیه و بیست پسه بود به دو روپیه بلند رفت (هر روپیه برابر با شصت پسه بود) و یا بر اشجار مثمر مالیات جدید گذاشته شد. همچنان بر مواشی مردم کوچی که در هند رفته و بر می گشتند مالیات وضع گردید و از هر چهل گوسفند و بز چهار روپیه، از هر شتر یک روپیه، از هر چهار ماده گاو یک روپیه، از هر شش الاغ یک روپیه می شد و غیره. روی هم رفته مالیات مستقیم و غیر مستقیم متعددی بود که از قبیل سرخانه، زکات، جل و جوال، بلیط فروش از فروش کفش و کلاه، ظروف مسی و غیره. مثلاً از مال مواشی یک زکات کامل گوسفند و بز ده و نیم روپیه و از ناقص ده روپیه در صد رأس گرفته می شد و یا طبق شمارش مواشی از یک هزار گوسفند و بز دو گوسفند و از هر اسب یک روپیه اخذ می گردید، (به استثنا اسب سواری، گاو شیری خانواده، نرگاو قلبه ای و گاو و الاغی که شامل گله نبود). مالیات چراگاههای افغانستان از این قرار بود: ماده گاو پنجاه پسه، الاغ سی پسه، اسب یک روپیه، شتر یک قران (مساوی نیم روپیه) از صد گوسفند دو روپیه و از صد بز یک روپیه گرفته می شد. (غبار، ۱۳۹۰: ۴۵۴)

تعیین اندازه مالیه زمین در دوره قبل از عبدالرحمن خان دشوار است زیرا این مالیه که عمدتاً توسط مستأجران و جاگیرداران یعنی سران قبایل خانان از دهاقین اخذ می شد، نصاب معین نداشت بلکه اندازه آن نظر به قوت و ضعف خان و مستأجر و رابطه او با ملاکان و رعایا تعیین می گردید از یکسال تا سال دیگر و از یک محل به محل دیگر از یک قوم به قوم دیگر فرق می کرد، امیر عبدالرحمن بدون آنکه این بی عدالتی را از بین بردارد نصاب مالیه را به پیمانه قابل ملاحظه بالا برد و مردم را وادار ساخت تا آنها مستقیماً به کارمندان دولت بپردازد. این موضوع عامل داخلی عصر امیر بود که در ضمن آن نه تنها متنفذین محلی صدمه دیدند بلکه افراد رعیت نیز خسارات کمر شکن را متحمل گردیدند و روی هم رفته اقتصاد زراعتی و روستایی در افغانستان با ورشکست مواجه شد منابع مهم مالیاتی در عصر امیر عبارت بود از مالیه زمین، محصولات واردات و صادرات، محصول ثبت اسناد، مثل قرار داد های تجارتي، نکاح نامه و جریمه ها، عواید املاک و جایداد دولتی، عواید معادن مثل لاجورد و نمک و بلاخره عواید ناشی از مصادره مایملک مأمورین، تجار و سایر مردم مالیات اخذ می گردید. (صدیق فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۴۵-۴۴۶)

مالیات ها به زور گرفته می شد و کسانی که از فرمان های امیر عبدالرحمن خان نا فرمانی می کردند مجازات

می گردید و مجرمین به زندانهای مخوف که مشهور به سیاه چال یا سیاه چاه بود زندانی می گردید و در آن انواع و اقسام شکنجه ها اعمال می شد. بعضی از انواع این شکنجه ها عبارت بودند از کنده، ولچک، زولانه، قین و فانه، تیل داغ، قطع اعضا، بیدار خوابی، کور کردن، سنگسار، به دار زدن، به توپ بستن، توسط درخت ها پاره کردن و غیره بود. عبدالرحمن خان تنها در زندان های کابل دوازده هزار مرد و هشت هزار زن را زندانی کرده بود که بعد از مرگش آزاد شدند. او همچنین، هر روز پانزده نفر از اسرایی را که بعد از سرکوبی قیام مردم بلخ به اسارت گرفته بود، در میدان مرداخانی کابل، به ضرب شمشیر افسران خود می کشت. (مصباح زاده، ۱۳۸۸: ۷۸) این ظلم و شکنجه های بی دلیل باعث نا رضایتی و قیام های مردمی شد که سراسر افغانستان را فراگرفت.

در زمان حکومت او قبیله های گوناگون بیش از چهل بار شورش کردند بعضی از قیام کننده ها تهدید جدی به حساب نمی آمدند ولی بعضی دیگر از جمله قیام غلجایی ها در سال ۱۸۸۶، ازبک ها در سال ۱۸۸۸ و هزاره ها در سال های ۱۸۹۱-۱۸۹۳ عواقب سختی به دنبال داشت عبدالرحمن خان برای مقابله با چنین نا آرامی ها خدمت سربازی اجباری را بنا گذاشت که به موجب آن از هر هشت جوان یک نفر بایستی به سربازی می رفت برای اجرای این برنامه انگلیسی ها با پول و صلاح به او کمک کردند. عبدالرحمن خان بر این که سرکوب با موفقیت هر چه بیشتر انجام شود، قبیله هایی را که با یکدیگر دشمن بودند تحریک به جنگ با یکدیگر می کرد. (مارتین، ۱۳۹۶: ۱۰۶)

قیام هایی که در سراسر مملکت افغانستان رخ می داد بیانگر این بود که مردم افغانستان به طور اکثریت و عموم از وضع حکومت امیر عبدالرحمن خان رضایت نداشتند و ناخشنود بودند و این ناخشنودی دو علت داشت: یکی در سر سپردگی امیر در مقابل انگلیسی ها که تابع مطلق بود دیگر نحوه حکومت او در مقابل مردم افغانستان که توأم با ظلم و ستم و تبعیض بود. او مالیات کمر شکن را وضع کرد و مردم را تحت فشار شدید قرار داد. این فشارها در نقاط مختلف افغانستان موجبات نارضایتی همگانی را فراهم ساخت دستگاه دولتی به انحاء مختلف مردم را تحت فشار و شکنجه قرار می دادند که از تحمل و شکیبایی مردم بیرون بود. مردم که تاب آن همه شکنجه و ظلم را نمی آوردند به مجرد اینکه صدای شان بلند می شد دولت به شدت سرکوب می کرد و از اسلحه و نیروی نظامی کاری می گرفت. (اخلاقی، ۱۳۸۰: ۴۴-۴۵)

در بعضی موارد عامل این حوادث، مقاومت عناصر فتودالی مثل خانان، ملاکان و ملاهای سرکش در برابر سلطه دولت مرکزی بود که در مرحله تمرکز قدرت بدیده ضروری تاریخ به حساب می رود. از این نگاه امیر مثل لویی یازدهم پادشاه فرانسه، پتر کبیر روسیه، محمد شاه قاجار در ایران و امثال ایشان در سایر کشورها در حکم افزاری بود که توسط آن تاریخ عناصر فتودال را درهم کوبیده راه را برای انکشاف نیروهای جدید و انکشاف و پیشرفت طبقه

بورژوا باز می کند اما یک قسمت دیگر از تحمیلات طاقت فرسای مالی و سخت گیری های غیر ضروری و غیر انسانی دولت مثل قتل عام ها و حبس های دسته جمعی نشأت می کرد که مردم را به شورش های مکرر وارد نموده خون ریزی را به طور بیهوده ادامه می داد. به هر حال اولین قیام بزرگ او از طرف شنواری ها رخ داد که مثل مهمندها به راه کابل-پشاور حاکم بوده از تجار راهداری اخذ می کردند امیر بر اساس سیاست تمرکز قوا، این امتیاز را از ایشان گرفت، و در نتیجه شنواری ها در سال (۱۸۸۲)م با اتکاء به موقعیت نظامی شان در دامنه سفید کوه علیه دولت قیام نمودند در ابتدا قوای امیر به قیادت سپهسالار غلام حیدر خان چرخ می گردید به سهولت شوشیان را مغلوب ساخت، اما بعد از آن به امر امیر از سرهای کشته شده گان کله منار ساختند و اسرای شنواری را در سیاه چال مقید ساختند. (صدیق فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۰۸)

بعد از شنواری ها، پشتون های غلجایی که از وضع مالیات ناراضی بودند شورش کردند، وضع مالیات از این قرار بود که باید از محصولات کشاورزی بویژه گندم، یک سوم از کشت آبی و یک پنجم از کشت للمی به دولت پرداخت می شد به همین ترتیب مالیاتی به عنوان مالیت ولادت، ازدواج، میراث و غیره از مردم گرفته می شد شورش غلجایی ها از سال ۱۸۸۶ تا ۱۸۸۷ ادامه یافت. و قیام سوم قیام مردم ترکستان است که در سال ۱۸۸۸ سردار محمد اسحاق خان پسر محمد اعظم خان که حاکم سمت شمال افغانستان بود از پرداخت مالیات منطقه مذکور به دولت مرکزی خود داری ورزید و علیه عبدالرحمن قیام کرد این قیام نیز سرکوب شد و عده ی زیادی از مردم آن منطقه تحت شکنجه قرار گرفته به قتل رسیدند. ازبک ها به زور از سرزمین هایشان رانده شدند و به جای آنها قبایل پشتون صافی، شنواری، مهمند و نورزایی مستقر گردیدند. در سال ۱۸۹۰ مردم هزاره جات علیه مظالم عمال عبدالرحمن خان قیام کردند که مدت سه سال دوام نمود و به شدت سرکوب شدند. (مصباح زاده، ۱۳۸۸: ۷۵-۷۶)

۳-۲- روابط هزاره ها با دولت و علل شورش ها

هزاره جات تا زمان امیر عبدالرحمن حالت نیمه استقلال داشت. مرکز آن کاملاً مستقل بود و هیچ دولتی تا آن وقت در آنجا تسلط نیافته بود؛ چون دولتهای گذشته در بیشتر حصص هزاره جات حضور نداشتند لذا کدام درگیری نیز پیش نمی آمد. احمد شاه سدوزایی اولین کسی بود که به فکر تسخیر تمام هزاره جات بر آمد اما توفیقی نیافت. او در سال ۱۷۶۴ میلادی شاه ولی خان وزیر خویش را به همراه عظمت خان غلزایی با سپاه عظیم به سرکوبی مردم دایکندی ارسال داشت. مردم دایکندی به رهبری عنایت ا... خان که از مردان نامدار بود به دفاع برخاستند که جنگ

عظیم به وقوع پیوست ولی موفق به تسخیر هزاره جات نشد. (یزدانی، ۱۳۶۹: ۳۰) همچنین در زمان امیر شیر علی خان وی کوشش داشت که در امور داخلی طوایف هزاره ها دخالت ننماید که این امر را حوادث بی شماری تایید و تصدیق می نماید. میرهای هزاره در حل و فصل مشکلات داخلی طایفه خود مستقل بودند. به این ترتیب دیده می شود که حتی هنگامیکه نفوذ حکومت افغانها بر تمام مناطق اطراف هزاره جات خصوصاً در دهه هفتم قرن نوزدهم میلادی گسترش یافته بود باز هم نفوذ حکومت کابل در تمام هزاره جات وضع مستحکم و استواری نداشت و به صورت مداوم اجرا نمی گردید. تشکیلات اداری حکومت افغانی در هزاره جات همانند دیگر مناطق افغانستان بود اداره و رهبری کاملاً در دست میران هزاره بود. میران هزاره از نقطه نظر مسائل داخلی پادشاهان مناطق خود به شمار می رفتند. (اعتمادی، ۱۳۷۴: ۷۹)

هزاره جات چندین طایفه دارد و هر کدام به نامی موسومند، عمده آنها طایفه دای زنگی و دای کندی می باشند که امرای قدرتمندی داشته اند و استعداد آنها بیشتر از سایر اهالی هزاره جات است، بدان جهت امراء افغانستان هم سخت گیری در تبعیت آنها نداشته و رعایای آن منطقه فقط میر خود را می شناختند و آنچه مرسوم وطن بود مردم هزاره جات به میرهای خود می پرداختند، میرها هر چه رای خودشان بود به امرای افغانستان می دادند، امارت کابل به همین مطلب قناعت داشت که آنها اظهار اطاعت و هم خیالی نمایند و شرارت نداشته باشند و مشکلی برای دولت به وجود نیاورند. مناطق دیگر که عمده بود بهسود و جاغوری می باشد که یکی نزدیک به کابل و دیگری نزدیک به قندهار واقع است اوامر حکومت کابل به بهسود تا اندازه ی جاری بود و حکومت قندهار نیز فرمان فرمایی به طایفه جاغوری داشت. سایر طوایف هزاره اطاعت و تبعیت صحیحی در عهد هیچ یک از امرای افغانستان نداشتند و آنها چندین طایفه و به چند نقطه ساکنند، یکی از آنها طایفه شیخ علی بود که در نواحی تاله و برفک و نزدیکی بلخاب و سر راه ترکستان ازبک ساکنند. طایفه دیگر طایفه و اهالی دای چوپان نزدیک مَقر و کلات بوده اند که آنها از رعایای همجوار خود (پشتون ها) نگران بودند، هر وقت اردوی بزرگی را از امارت مسلط به خود می دیدند اظهار اطاعت داشتند و هر وقت نیروهای نظامی کابل در آن نواحی حضور نداشتند خود مختار بودند چند طایفه و نواحی دیگر بودند که ابداً اعتنایی به سلطنت افغانستان نداشتند و خود سر بودند مانند اجرستان و ارزگان و شوی و بوباش و غیره. (اخلاقی، ۱۳۸۰: ۱۳۴-۱۳۵)

این وضعیت در زمانی تغییر پذیرفت که امیر عبدالرحمن خان در (۱۹۰۱-۱۸۸۰) م توانست حکومت مرکزی بسیار قوی و نیرومند افغانی را در کابل پایه گذاری کند و تمام مناطق افغانستان را مستقیماً تحت قیادت حکومت خود در آورد که در آن جمله هزاره جات نیز ضمیمه قلمرو وی گردید امیر کابل موفق شد تمام نیروهای مسلح را در کلیه

مناطق افغانستان تحت حاکمیت خود در آورده و به صفت دیکتاتور در صحنه سیاست و قدرت اظهار وجود نماید و به حیث پادشاه مستبد و دیکتاتور بر تخت حکومت تکیه زند. (اعتمادی، ۱۳۷۴: ۷۹)

با وجود اینکه هزاره ها در امور داخلی خود مختار بودند، ولی در اردوی امیر، در مقابل شورشیان می جنگیدند که بسیاری از شورش ها با کمک هزاره ها خاموش شد. در اینجا باید یاد آور شد که اگر کمک هزاره های دایکندی و دایزنگی نمی بود، اقدام عبدالقدوس به هرات در سال ۱۸۸۱م به موفقیت نمی انجامید. او از ترکستان با یکی دو واحد سواره نظام، ۲۰۰ خاصه دار و چهار توپ کوهی به سرزمین دایکندی رفت. ایوب خان در آن زمان دومین حمله خویش را بالای قندهار انجام می داد و هرات تقریباً بدون محافظ بود. بعضی از بزرگان و رهبران هرات به عبدالرحمن اعلام وفاداری کرده بودند و هزاره های دایزنگی و دایکندی وعده در تهیه خوار و بار و ۱۰۰ سوار داده بودند. آنان به وعده های خود وفا نمودند و عبدالقدوس توانست دایزنگی را به حیث پایگاه خویش به کار برد. دایزنگیها حتی یک قزلباش افشار به نام سلطان محمد را به حیث والی قبول کردند ولی تقرر وی موقتی بود و شاید برای تهیه خوار و بار و یا رفع اختلافاتی بود که امکان داشت بین رهبران بروز کند. عبدالقدوس خان در مدت کوتاهی قادر شد تا به طرف غور عزیمت نماید قوای کوچک وی با یکجا شدن هزاره ها دو برابر شده و با بدست آوردن غور و کمک انبیاء خان رهبر تایمنی ها، موفق شد که هرات را تسخیر کند و ایوب خان را شکست دهد. (میتلند، ۱۳۷۶: ۲۸، ۲۹)

بنابر این در آغاز جلوس امیر عبدالرحمن خان مخالفتی بین امیر و هزاره ها وجود نداشت. چنانچه امیر عبدالرحمن خان در سالهای ۱۸۸۳ و ۱۸۸۶ میلادی برای تعزیه داری ماه محرم اهالی تشیع افغانستان در هرات و کابل برای استماع ذکر مصیبت ابا عبدالله الحسین (ع) حضور پیدا می کرد. به خصوص در حسینیة ی آخوند ملا یوسف علی ساکن چنداول کابل حضور پیدا کرد و مبلغی را برای صرف امور تعزیه داری در تکیه ی مذکور پرداخت نمود. همچنین در روزهای عاشورا زمانیکه دسته جات از حسینیة ها بیرون می آمدند و به محلات دیگر می رفتند، سپاهیان امیر عبدالرحمن خان امنیت دسته جات مذکور را تأمین می کردند. (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۱۷۵) بالاخره این روابط دوستانه بین امیر عبدالرحمن خان و هزاره ها رو به خامت رفت و امیر در صدد تسخیر هزاره جات شد که قیام های مردم هزاره جات را در پی داشت.

عوامل اصلی قیام ها و شورش های هزاره ها تا کنون به وضوح و دقت دسته بندی نشده است برخی مورخان بر اختلاف، میان حکومت مرکزی و میرهای هزاره انگشت می گذارند و بعضی دیگر بر فشارهای اقتصادی و اجتماعی سرکوب کننده و غیر عادلانه که بر این مردم وارد می آمد تکیه می کنند. (موسوی، ۱۳۸۷: ۱۵۹-۱۶۰)

محققان افغانی و خارجی دلایل جنگ عبدالرحمن با هزاره ها را بر شمرده اند که قرار ذیل است.

۱ - وضع مالیات سنگین به هزاره ها از سوی عبدالرحمن، بر اساس مدارک موجود، عبدالرحمن شانزده نوع مالیات وضع کرده بود که برخی از آنها تنها ویژه هزاره گان بود. مجموع این مالیات چنان بر گردن مردم سنگینی می کرد که عده ی از مردم مجبور می شد که همسر و کودکان خود را بفروشند.

۲ - برخی بر این باورند که عبدالرحمن برای متحد ساختن افغانها به چنین جنگی نیاز داشت عبدالرحمن می خواست حکومت افغانها را تحکیم بخشد و این امر به آن نیازمند بود که همه افغان ها به طور یکپارچه تحت فرماندهی او قرار گیرند، اما افغان ها متحد نبودند و مانند هزاره ها هر قوم آنان را یک یا چند خان اداره می کرد. عبدالرحمن می خواست با تراشیدن دشمن مشترک برای همه افغان ها، روحیه همبستگی و یگانگی را در آنها به وجود آورد و این دشمن هیچ گروهی جز گروه هزاره گان نمی توانست باشد؛ زیرا آنان از نظر قومی و مذهبی و زبانی با افغان ها تفاوت داشته از این رو، با بزرگ کردن این نقاط اختلاف، عبدالرحمن توانست تعصبات افغان ها را علیه هزاره ها تحریک کند و هر چند تاجیکها و ازبک ها از نظر زبان و قومیت با افغان ها متفاوت بودند، از لحاظ مذهبی با افغان ها اشتراک داشتند از این روی عبدالرحمن حتی می توانست در صورت لزوم از آنها نیز کمک بگیرد.

۳ - حکومت کابل بر مناطق مرکزی تسلط نداشت از این رو، دخالت در امور داخلی این مناطق موجب نا رضایتی هزاره ها شد، شورش آنان را در پی داشت.

۴- اختلافات قبیله ای ریشه دار میان هزاره ها و افغان ها به این جنگ انجامید.

برخی از دلایل یاد شده، عبدالرحمن را عامل و آغازگر جنگها معرفی می کند و برخی دیگر هزاره ها را، به نظر می رسد که با توجه به سیاست متمرکز سازی عبدالرحمن و عادت مرکز گریزی هزاره ها، عبدالرحمن از تمام توان خود برای درهم شکستن مقاومت هزاره ها استفاده می کرد و هزاره ها نیز با تمام نیرو مقاومت و ایستادگی می کردند، در نتیجه جنگی که میان آنها در گرفت سر انجام به شکست و انهدام هزاره ها انجامید. (بختیاری، ۱۳۸۵: ۱۷۷-۱۷۸)

و دلیل دیگری که ذکر شده است زمانیکه نظامیان کابلی برای ماموریت به شمال افغانستان رفته بودند در راه بازگشت به مرکز از طرف هزاره های منطقه شیخ علی مورد حمله و تاراج قرار گرفتند، در مقابل، امیر لشکری را مامور دفع آنان نمود که در نتیجه درگیری های شدید، هجوم به نیروهای دولت مرکزی تخم دشمنی و عداوت را بین آن دو و به خصوص پشتون های حامی دولت کاشت و از جانی هم چون اکثر مامورین تحصیل مالیات از جماعت افغان بودند، هنگامی که در هزاره جات بنای تعدی و تجاوز را در امر تحصیل مالیه گذاشته، هزاره ها به ستوه آمده با همدیگر به مخالفت با امیر عبدالرحمن خان متفق شدند و در مناطق شکر آباد، ارزگان، زاولی و بوباش دست به شورش و طغیان زدند. دوم اینکه در شورش محمد اسحاق خان در ترکستان افغانی که ضربات سختی بر نیروهای

دولت وارد آمده ژنرال محمد حسین خان هزاره با افواج هزاره ی تحت فرمانش نقش کلیدی داشت و این موضوع برای امیر بی نهایت مهم بود که بعد از ختم غائله مزبور هزاره ها را ادب و سیاست کند تا اگر بار دیگر جنگی در گرفت و شورش به پا گشت، توان جرأت ایستادگی را در خود نیابند. (انصاری، ۱۳۸۱: ۴۶-۴۷)

همچنین امیر عبدالرحمن خان نیز در مورد جنگ با مردم هزاره می گوید که « این جنگ چهارمین جنگ داخلی می باشد که در زمان حکمرانی من اتفاق افتاده است. اعتقاد در این است که این جنگ بالنسبه به جنگهای دیگر بیشتر باعث ازدیاد شوکت و قوت و قدرت و امنیت و سلامت سلطنت من گردیده است. اول اینکه مردمان هزاره ی بربری قریهای بسیار اسباب وحشت حکمران های افغانستان بوده اند، حتی پادشاه اعظم نادرشاه که افغانستان و هندوستان و ایران را به حیطه تصرف در آورده بود نتوانست طایفه هزاره گردنکش را مطیع نماید. دوم اینکه هزاره ها همیشه در ولایات جنوب و شمالی و مغربی افغانستان به مسافرتین تعدی می نمودند. از وقتی که تاخت و تاراج آنها به پایان رسیده حالت مملکت بکلی منظم گردیده است. سوم اینکه این طایفه همیشه حاضر بودند همین که کسی از خارج تخطی نمود و به افغانستان حمله نماید با او ملحق شوند. چون هزاره ها خود را شیعه می دانند و دیگران سنی هستند. اعتقادشان این است که همه افغان ها کافر می باشند». (امیر عبدالرحمن خان، ۱۳۷۵: ۲۶۲)

با این حال هزاره ها قصد جنگ با عبدالرحمن خان را نداشتند چنانچه اگر واقعا می خواستند در مقابل عبدالرحمن خان ایستادگی کنند و امیر عبدالرحمن خان را به عنوان پادشاه قبول نداشته باشند در این صورت هیچ همکاری با سپاه امیر در خاموش کردن اغتشاشات نمی کردند. و نکته قابل توجه اینکه خود هزاره ها نیز در تسخیر هزاره جات سهم داشتند. فقط خواسته های از امیر داشتند که رسیدگی شود.

خواسته های عمده هزاره جات عبارت بودند از: پایین آوردن مالیات قطع ظلم و جور تحصیلداران و عمال دولت، رها کردن زعما و رهبران دینی مذهبی و میران آنها از محابس مخوف امیر بود. (اعتمادی، ۱۳۷۴: ۸۲) اما مهمتر از اینها، موضوع قضا بود که توسط قضات دولتی بر اساس فقه حنفی اجرا می شد در حالی که هزاره ها چنان که دیدیم شیعه مذهب و تابع فقه جعفری می باشند و تطبیق فقه حنفی را تعرض بر مذهب و اعتقاد خود می شمردند. بنابر این عالمان دینی شیعه تبلیغات علیه آن را آغاز کردند. مردم هزاره در آغاز، مخالفت خود را با سیاست های عبدالرحمن خان به ویژه در حیطه مذهب، با ارسال نامه ها و طرح شکایات و اعزام نمایندگان ابراز کردند اما عبدالرحمن خان به جای رسیدگی به شکایات و جست و جوی حقایق و اعزام مامورین لایق و شایسته، سردار عبدالقدوس خان را مامور رسیدگی کرد که به عناد و خصومت او با جماعت شیعه مذهب اطمینان کامل داشت. (مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ۱۳۹۴: ۸۴)

امیر عبدالرحمن خان یا شاید هم کارشناسان پشت پرده او که بیشتر انگلیسی ها بودند، جنگ ها را طوری طراحی کردند که ابتدا اطراف کشور که با کشورهای همسایه ارتباط داشت سرکوب شوند. تقریباً در تمامی این جنگهای اطراف، هزاره ها، یارو مددگار حکومت کابل بودند و سران هزاره گمان می کردند که خود مختاری خودشان مثل گذشته حفظ خواهد شد، ولی جنگ عبدالرحمن خان در هزاره جات از مهمترین و در حقیقت اصلی ترین جنگی بود که عبدالرحمن در نظر داشت لذا آنرا زمانی عملی ساخت که هزاره جات را از هر نگاه به طور کامل در محاصره قرار داده و از سوی دیگر با کشاندن پای هزاره ها در جنگ های جنوب و شمال حس ضدیت اقوام دیگر را به خصوص در زمینه های مذهبی تحریک و آماده انتقام ساخته بود. (دولت آبادی، ۱۳۸۵: ۵۱) امیر عبدالرحمن خان که قصد داشت حکومت ملوک الطوائفی را از کشور برچیند هزاره ها بر خلاف سیاست امیر خودمختار بودند این امر با اقدامات امیر سازگار نبود لذا برای کسب معلومات از مناطق مختلف هزاره جات جاسوسهایی را جهت فرستادن به آن مناطق آماده نمود. که بتواند قبل ورود در هزاره جات معلومات مفصل داشته باشد.

بنابر این از هر طرف مناطق هزاره جات مخبرین دولت آماده گشت، شگفت آور است که عده ی جاسوسان از خود هزاره انتخاب شده بود که فعالیت های خود را داخل هزاره جات آغاز کردند از جمله کسانی که در این کار شرکت داشتند عبارت بودند از:

- ۱- حکمران غزنی سید بابا شاه و سید عبدالوهاب و سید نبی را داخل کوهستانات هزاره جات نمود.
- ۲- حکمران قندهار، سیدشاه نجف ولد سلطان شاه ساکن چهاردهنه و محمد خان تاجر قوم گندگانی قزلباش را مامور این کار خطیر کرد.
- ۳- نایب حکمران فراه و محمد عمرخان و یار محمد را از طرف غور وظیفه جاسوسی داد.
- ۴- حاکم پشت رود، عبدالرسول خان سدوزائی و عبدالنبی قوم بروتی را ماموریت آگاهی داد. (غرجستانی، ۱۳۷۲: ۱۳۵)

انگلیسها که در آن عصر برای مقاصد استعماری توسط جواسیس خود از صوبدار محمد حسن قزلباش، مقداری معلومات از قبایل هزاره گرد آوری می نمودند از جمله درباره هزارستان می نویسد: «منطقه جنوب شرق هزاره جات هنوز مستقل است (۱۸۸۵م) در شمال شرق آن بهسود و در جنوب شرق آن غزنی به طرف جنوب مناطق کلات، غلجایی، ترین کوت، دِراود، مربوط ولایت قندهار، در جنوب غرب منطقه زمینداور، پشت رود در ولایت فراه، شمال غرب گیزاب و سرزمین دایکندی ها و در شمال آن قسمتی از سرزمین دایزنگی قرار دارد». پس از این چند سطر این جاسوس انگلیسی علاوه می کند که: مامورین افغان این منطقه را تنها بنام هزاره و هزارستان می شناسند.

آنان معلومات اندکی درباره آن دارند خود ما هم تقریباً هیچ معلومات نداریم بالاخره می گوید: تنها قزلباش ها که شیعه اند به این قسمت جرأت رفت و آمد بخود راه می دهند افغان ها هیچ وقت اقدام به این کار نمی توانند و نمی کنند. (غرجستانی، ۱۳۷۲: ۱۲۱، ۱۲۲)

انگلیسی ها نظر به عدم اعتماد به مردمان این سرزمین جهت سرکوب و نابودی هزاره ها، خود گروه تحقیقی دیگری به هزاره جات اعزام داشتند، این بار این گروه تحقیق از هزاره جات گزارش مفصل تقدیم انگلیسی ها و عبدالرحمن خان نمود. گروه اعزامی انگلیس روحیه و آمادگی هزاره ها را ارزیابی نموده نقاط استراتژیک، کوهها، کوتلها و راه هایی را برای عبور توپ و لشکر به طور کامل شناسایی نمودند. در گزارش آنها از استقلال هزاره جات اظهار تأسف می شود و در جایی از آن گزارش آمده است، از شرق در عبور به جاغوری از پنج راه می توان توپ را عبور داد و در تمام مناطق به آب دسترسی وجود دارد و در جای دیگر از این گزارش آمده است که اگر توسط هزاره ها دفاع صورت گیرد با اعمال قوه نمی توان راه خود را باز کرد. همچنین دو نفر جاسوس دیگر انگلیس نیز که یکی آن مردی بنام محمد علی بود که در بین قیام کننده گان و هم در بین قشون مهاجم فعالیت دو جانبه داشت، زبان دری و پشتو را می دانست. دیگر آن زن پخته سال هندی بود که بنام گیاه شناس در هزاره جات گشت و گذار داشت. (جاغوری، بی تا: ۳۲۳-۳۲۴)

امیر عبدالرحمن خان بعد از اینکه معلومات مفصل در مورد هزاره جات کسب نمود سپس فعالیت هایی را جهت تسخیر هزاره جات و تحت کنترل در آوردن آن مناطق تحت حکومت مرکزی، آغاز نمود. این اقدامات سرداران امیر عبدالرحمن خان در هزاره جات با خشونت همراه بوده است که قیام های قوم هزاره را در پی داشت.

۳-۳- آغاز شورش های هزاره جات

در هزاره جات قیام و شورش دو مرحله داشت، مرحله اول عدم اطاعت و فرمان برداری از حکومت مرکزی که بیشتر مظهر آن عدم تادیه مالیات و عدم ارتباط با حکومت مرکزی به خصوص شخص امیر و عدم پذیرش حکام و عمال او بوده است. این مرحله قیام و شورش محدود به چند نقطه و محل بوده، مانند: ارزگان، اجرستان، سه پای، شهرستان و شوی و باش، عدم اطاعت و فرمان بری این مردم بوده است. هدف شان بیشتر آزادی و عدم پرداخت مالیات و زیر بار نرفتن حکام عمال امیر دیده می شود. چون از مدتها تحت سلطه حکومتی نبوده اند و آزاد زندگی داشته، از سوی دیگر بیشتر این شورش و قیام ارتباط به خوانین و رؤسای هزاره داشته چون با تبعیت مردم از دولت

منافع و حکومت قبیله ای آنها به خطر قرار می گرفت و موقعیت شان ضعیف می گردید. بعد به نظر می رسد که آنان غیر از آنچه ذکر شد دارای اهدافی بالاتر از آن بوده باشند و بعداً دیده می شود که این مردم از راه انقیاد و اطاعت جلو می آیند و فرمان حکومت مرکزی را می پذیرند و قبول می کنند و بزرگان در نزد امیر می روند و خلعت و انعام می گیرند.

اما مرحله دوم که قیام و شورش شکل عمومی به خود گرفت و اکثریت مناطق هزاره جات را، حتی دای زنگی و دای کندی و مالستان و بهسود را نیز در بر گرفت. این حرکت و شورش بعد از ورود و استقرار نیروی نظامی در منطقه به وقوع پیوسته است، علت آن در این مرحله تعدی و تجاوز و ظلم و ستم عمال و نیروی نظامی امیر بوده که از تحمل مردم خارج و از چهار چوبه یک دولت و حکومت که بنایش اداره امور و ایجاد امنیت و آرامش باشد بیرون بود. چون مردم تاب و توان و تحمل را از دست دادند و مجبور به قیام و شورش گردیده و در مقابل نیروی دولت ایستاده، دست به اسلحه برده جنگ را آغاز نمودند. (اخلاقی، ۱۳۸۰: ۱۳۸-۱۳۹)

در طی دهه ۱۸۸۰ وقتی عبدالرحمن سرگرم جدال با مخالفین خود در نقاط مختلف افغانستان بود، هزاره ها در مجموع در صلح و صفا زندگی می کردند. اما چندین برخوردش که بعضی از قبایل هزاره در آن شرکت داشتند توجه خصمانه امیر را بیشتر به این مردم معطوف داشت. مهمترین این حوادث قیام مردم شیخ علی بود. (پولادی، ۱۳۷۸، ۳۱۸)

چنانچه عبدالرحمن خان در سال ۱۸۸۱ سید جعفر، رهبر هزاره های شیخ علی، در غوربند را گروگان گرفت و به مزار شریف تبعید کرد. این اقدام بی دلیل ناراحتی شدیدی در میان دیگر رهبران شیخ علی به وجود آورده بود. در سال ۱۸۸۸ م هنگامیکه اسحاق خان یکی از پسر عموهای عبدالرحمن و حاکم مزار شریف، به مخالفت وی برخاست بعضی از خانواده های قبیله شیخ علی چون پنج قول و علی جم، از فرصت استفاده کرده و به مخالفین پیوستند اما مخالفین به زودی درهم کوبیده شد ۲۳ تن از رهبران آن دستگیر و محاکمه گردیدند. همچنین هزاره های شیخ علی دو گروه شیعه و سنی بودند، عبدالرحمن از این اختلاف مذهبی استفاده کرده، هزاره های سنی را به جنگ علیه هزاره های شیعه که به مخالفین پیوسته بودند، وادار ساخت. این اختلافات در سالهای (۹۰-۱۸۸۹) به اوج خود رسید و به مناقشات بین دو فرقه منجر شد حاکم افغان منطقه شیخ علی، از این وضعیت بهره برداری کرده و هر دو طرف را ۱۰۰ هزار رویه جریمه کرد، هیچ کدام از دو فرقه قادر به پرداخت این مبلغ سنگین نبودند و زمانی که مامورین جمع آوری مالیات در (ژانویه ۱۸۹۰) به منطقه رسیدند، مورد تهاجم قرار گرفته و مجبور به فرار شدند. (موسوی، ۱۳۸۷: ۱۶۵-۱۶۶)

واقعیت این بود که هزاره های شیخ علی از نگاه موقعیت جغرافیایی در سرزمینی قرار داشت که عبدالرحمن خان به هیچ وجه حاضر نبود این مردم را در آن نواحی سوق الجیشی و استراتژیک ببیند. شاید همین گروه اولین دسته از اسرای قوم هزاره باشند که بعد از سرکوبی ترکستان و متواری شدن مردم آنجا از سوی حکومت در برخی نقاط شمال کشور جا داده شدند. به این شکل هزاره های شیخ علی قبل از هزاره های دیگر نواحی هزاره جات همزمان با سرکوبی مردم ترکستان سرکوب شده و از بین رفتند نکته جالب توجه اینکه در سرکوبی هزاره های شیخ علی هم در سرکوبی ترکستان زمین، سران مردم هزاره جات نقش عمده و اساسی را بازی می کردند از نگاه تدارکات و مهمات به خصوص آذوقه که رول عمده را در برد و باخت جنگ آن روز بازی می کرد، هزاره جات یک پل ارتباطی مطمئن بین جنوب و شمال برای عبدالرحمن خان محسوب می شد. گذشته از آن سربازان هزاره به سرکردگی خوانین و میران خود در تصرف شمال با سربازان کابل همدست و هماهنگ بودند. (دولت آبادی، ۱۳۸۵: ۴۸-۵۰)

نه تنها قوم شیخ علی در مقابل دولت شورش کرد بلکه بعد از آن فتودالهای هزاره که در داخل دره ها می زیستند، بر ضد مرکزیت دولت بوده و به مقاومت های کوچک و محلی می پرداختند، که انگیزه آن فقط مظالم امیر بوده، قبل از آن در طول سال ۱۸۸۵ هزاره ها نسبتاً آرامش داشتند اما در سال ۱۸۸۶ مردم پشه ای و شیرداغ استان غزنی توسط ابراهیم سلطان و عبدالعلی خان و سلطان علی خان پسران شیر علی خان جاغوری و حیدر علی خان نواسه ی او اولین بار به مقابل دولت قیام کردند. (غبار، ۱۳۹۰: ۴۸۴)

از زمانی که امیر حاکمی را در جاغوری منصوب کرد، مردم از مقامات رسمی افغان به شدت در رنج و حرارت به سر می بردند. در سال ۱۸۸۷ حاکم افغان جاغوری، میرزا احمد علی، مثل متصدیان پیشین خود از موقعیت خود بهره برداری های شخصی می کرد. او زن باره تر از حاکمان قبلی بود او نه تنها دختران جوان هزاره را با زور به حرم سرای خود نگه می داشت، حتی مزاحم زنان متأهل هم می شد، تا اینکه یکباره تقریباً پانزده نفر مرد بستگان یک زن متأهل (که در بازداشت حاکم بود) به محل اقامت حاکم حمله ور شده، بعد از آن حاکم را کشتند آن را آزاد کردند. واقعیت این بود که قتل مقامات رسمی افغان از آشوبی پدید آمد که پس از کشته شدن بزرگان هزاره و تحمیل مالیات سنگین به وجود آمده بود. امیر یک تیم تحقیق به سنگ ماشه اعزام کرد. این تیم متوجه شدند که حاکم مقصر بوده است، آشکار شدن این حقیقت را به خاطر این که امیر به شدت درگیر با شورشیان غلزایی بوده به آینده موکول کردند. (پولادی، ۱۳۷۸: ۳۲۳-۳۲۴)

سپس در سال ۱۸۸۸ مردم مالستان از پرداخت مالیات سرباز زدند تا رهبر آنها که در غزنی بود، آزاد شوند. حاکم جاغوری سید عبدالعلی بعد از دریافت فرمانهای مکرر از امیر، با نیروهای هزارگی جاغوری از سنگ ماشه به

سمت مالستان حرکت کرد نیروهای افغان، در قلعه پنج برجه در محاصره ی نیروهای هزاره به رهبری برادر بنیاد خان در آمدند. نیروهای افغان به دژ نظامی یکی از دوستان هزاره ی خود عقب نشینی کردند. از آنجا کمک بیشتری از امیر خواستند و لشکر بزرگی به کمک آنها اعزام شد این نیرو یک بار دیگر نیروهای هزاره را شکست داده و مالیات را بر آنان تحمیل کرد. (پولادی، ۱۳۷۸: ۳۲۵) شورش های هزاره ها در مقابل حکام دولتی بر اثر ظلم و مالیات سنگین روز به روز بیشتر می شد هزاره جات فاقد راههایی بود که سپاه بتواند بخاطر مطیع کردن به راحتی داخل هزاره جات شود. لذا امیر عبدالرحمن راه هایی را برای دسترسی دولت به هزاره جات اعمار نمود که در سال ۱۸۸۸ م قدرت امیر در سرزمین قبایل مذکور به همان اندازه مورد شناسی می باشد که در مجاورت کابل یا قندهار است. این مسئله قسمماً نتیجه راهی است که ساخته شده بود و بدون شک یکی از اهداف امیر برای ساختن آن کنترل کامل هزاره جات غربی بود. (میتلند، ۱۳۷۶: ۲۸)

عبدالرحمن خان بعد از فارغ شدن از جنگهای اقوام دیگر افغانستان و ساختن راهها برای عبور سپاه و شناسایی مناطق مختلف هزاره جات به فکر لشکر کشی به طرف مناطق هزاره جات بخصوص ارزگان افتاد، بنیاد خان را از مالستان به کابل خواست از او پذیرایی نمود و به او پیشنهاد کرد که سپاه مجهزی برایش می دهد به سمت ارزگان که قلب هزاره جات و پشت و پناه آن مردم است برود و حاکم آنجا مقرر شود، پاینده خان بخاطر کوهستانی و صعب العبور بودن مناطق هزاره جات قبول نکرد و گفت: سپاه تلف خواهد شد این کار از عهده من بر نمی آید. سپس او را در زندان انداخت تا آنجا فوت نمود. بعد از آن محمد عظیم بیگ را لقب سرداری داد و از او در مورد فتح ارزگان و مناطق دیگر هزاره جات مشورت خواست، محمد عظیم بیگ گفت: برای تسخیر هزاره جات بهتر است که از هزاره های تابع حکومت، کمک گرفت زیرا لشکریان امیر اگر به تنهایی وارد هزاره جات شود هزاره ها شورش خواهد کرد بهتر آن است که نخست خود هزاره ها جهت مطیع کردن وارد هزاره جات شود زیرا آنها حاضر نیستند همدیگر را به قتل رسانند. امیر عبدالرحمن خان این پیشنهاد محمد عظیم بیگ را قبول کرد. سپس محمد عظیم بیگ را مأمور دعوت ارزگان و اجرستان و سایر مناطق هزاره جات نمود محمد عظیم بیگ سران هزاره را جمع نمود و به آنها پیشنهاد مقام و منصب نمود و از طرف دیگر دهقانان را در میان رعایای هزاره فرستاد آنها را نیز طرف حکومت کابل مایل گردانید در بین مردم عوام شایعاتی پخش نمود که اگر حکومت کابل را بپذیرید دیگر به شما ظلم نخواهد شد چنانکه میرها به شما ظلم می کنند شاه و گدا با هم مساوی خواهند شد و صاحب اختیار خود خواهید شد. مردمان بی خبر که حکومت کابل را در خواب هم ندیده بودند و از رؤسای شان جز ظلم و ستم چیزی احساس نداشتند زمانیکه این مطلب را شنیدند دست به دعا می بردند و می گفتند: خدایا حکومت کابل را به این مملکت مسلط گردان تا از خانه جنگی و

بیداد گری رؤسای خویش نجات یابیم با این حال همه به حکومت کابل مایل بودند. (اخلاقی، ۱۳۸: ۱۵۵-۱۵۴)

امیر عبدالرحمن خان در ابتدا از رؤسای قوم دیگر مناطق هزاره جات مدد جست و به این شرح که بزرگان دایزنگی و یکاولنگ و دایکندی را بعزم مطیع هزارستان تحت فرمان خود به کابل طلب نمود همه را خلعت های فاخر بخشید که مشهورترین، میر یوسف بیگ، ابراهیم بیگ، محمد امیر بیگ، کلبی بیگ سه پای دایزنگی، ملا علی شیر، علی نظر اوقی، قاضی محمد عسکر، عبدالله طوایف دایه و فولاده، حجرستان و همچنان به نام سران طوایف زاولی سلطان احمد و وارزگان و شوی و بوباش و سایر علاقه ی هزارستان محسوب و میران دایزنگی و یکاولنگ و دایکندی فرستاده میران دایزنگی و یکاولنگ و دایکندی را که امیر برایشان جوایز و انعام تقدیم نمودند هرگونه همکاری با امیر را بر عهده گرفته بودند با هول و اشتیاق به فکر دور و دراز نتیجه، پیام مهم را می بردند که به تاریخ ۱۸۸۷ م به مردم رسید. اکثر بزرگان بر خلاف توقع میران دایزنگی عکس العمل نشان دادند تنها علی نقی و عبدالله مهتر فولاده حجرستان، با حاملین مکتوب اسارت احسان و اطاعت دست نشانده را پذیرفتند و وعده دادند که افواج پادشاهی را در هر ده و قلعه جا داده همکاری نمایند و گفتند پس ستوده آنست که لشکر پادشاهی وارد این بوم بر شده به اتفاق هم همه را اگر اطاعت نکند به قتل و غارت خسته و تباه سازیم. (غرجستانی، ۱۳۷۲: ۱۲۲-۱۲۴)

زمانی که عبدالقدوس خان روانه هزاره جات شد تقریباً ده هزار از مردم هزاره بهسود و سایر نقاط هزاره جات را به سپاه کرنیل فرهاد خان فرستاد و خودش با بسیاری از میرهای هزاره مثل محمد امیر بیگ پسر محمد علی بیگ و سردار محمد عظیم بیگ پسر میر علی رضائی خان را با خود گرفته و به سمت ارزگان حرکت نمود. کرنیل فرهاد خان با توپخانه و سپاه نظامی که همراه داشت به سرحد اجرستان نقطه میر آدینه ورود کرد و اهالی مالستان با او همراهی کردند که چهار الی پنج هزار ایلجاری به کمک او آمدند و مختصر جنگی با مردم اجرستان نمودند. پس از قتل شش نفر اجرستان که به طایفه ی دایه معروف اند و کشته شدن سه نفر اهالی اجرستان به دلالت مردم مالستان سلامتی گرفتند. هم در آن ایام فرمانده صمد خان همراه هزار سواره ی ایلجاری هزاره و افغان و فوج پهلوان غزنی و چهارصد هزار سوار رساله، ۴۰۰ توپ به نقطه کنج طاله وارد شدند. اهالی ارزگان و زاولی با آنها روبرو شدند و جنگ سختی در گرفت. با وجود استعداد نظامی کابل، فرماندهان مذکور کاری از پیش نبرد و هزاره ها توانستند لشکریان امیر را شکست دهند. بعد کرنیل فرهاد خان با سپاه خود به مالستان وارد شد، به راهنمایی او و اتفاق اهالی و همراهی هزاره های بهسود و دستیاری چند ایلجاری ملاخیل افغان و غیره که همراه او بودند در نقطه زردک با چهار هزار جنگجوی هزاره مخالف دولت ارزگانی جنگیدند و آنها را شکست دادند و به منطقه سبز چوب و زولی که سه منزل مساحت دارد شدند خیمه و قرارگاه نظامی خویش را پر پا کردند. اردوی مزبور مرکب از بیست و دو هزار جمعیت سواره و

پیاده و سی و چهار عراده توپ شد و همه در تحت حکم سردار عبدالقدوس خان بودند. اهالی نقاط مزبور از دولت مرکزی اطاعت کردند، به سردار عبدالقدوس خان قول تبعیت دادند که همه ساله خانوار یک رویه کابلی مالیات بدهند و اوامر امارت را تابع باشند. (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۱۱-۲۱۲)

بعد از آن ظلم و تعدی لشکریان شروع شد کرنیل فرهاد خان بعضی از اهالی را به بهانه ی اینکه چرا یاغی بوده اند دست و پایشان را بسته نزد سگان درنده که همراه داشتند می انداخت و همچنین سپاهیان زیر دست خان شخصی از طایفه پالان را گرفتند و ریگها را میان آتش گذاشتند سپس دست هایشان را بسته و ریگهای داغ را به یغی اش انداختند، زمانیکه بستگان آن شخص حال او را مشاهده دیدند به قصد انتقام حرکت کردند و سه نفر را که در این کار دست داشتند به قتل رساندند زمانیکه این خبر به اهالی منطقه رسید همه شورش کردند انبار آذوقه و اسلحه سپاه را متصرف شدند و به لشکریان حمله بردند سپاه زبردست خان را در ارزگان محاصره نمودند که سیصد نفر از آنها را به قتل رسانیدند. زیر دست خان همراه با نیروهای خود به ناچار شکست خورده و از ارزگان خارج شدند. (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۱۴)

بدین ترتیب در سال ۱۸۹۱ م سپاه عظیمی به سرکردگی سردار عبدالقدوس خان برای سرکوبی هزاره ها وارد بامیان و یکاولنگ شد، تا حدود ارزگان پیش آمدند و به جمع آوری اسلحه مردم و تخریب قلاع پرداختند. در بامیان برای ماندن دائمی به ساختن قلعه های نظامی آغاز نمودند، بعد از جمع آوری اسلحه سران هزاره را دستگیر کرده به کابل فرستادند که همه شان در زندان های مخوف جان دادند در اواخر این سال جنگ در مناطق مختلف غرب هزاره جات شروع شد، در حالیکه مردان بزرگ شان از بین رفته و اسلحه شان جمع آوری و قلاع شان تخریب شده بود با این وضع چه می توانستند انجام دهند؟ این بود که با شدت و قساوت تمام قتل عام شدند و در سال ۱۸۹۱ میلادی آتش جنگ در بیشتر هزاره جات مشتعل گردید و مردم با دست خالی قیام کردند با همان حال حماسه های بزرگ آفریدند و در این سال زمینهای هزاره غزنی که قیام نکرده بودند به مساحت جریب در آمد و چنان مالیات سنگین وضع شد که بسیاری از مردم زمین هایشان را به افغان ها فروختند تا از اداره مالیات در امان باشند. عساکر دولتی به بهانه جستجوی اسلحه از هیچ نوع ظلم و ستمی فروگذاری نمی کردند مردم مجبور بودند که مخارج سپاه عبدالرحمن خان را تأمین کنند و در تابستان دهها نفر برای حیوانات شان از کوهها علف تازه می آوردند و برای خود سپاهیان از قله های دور دست، روز چند پشتوار برف می آوردند تا عیش و نوش سپاه کامل باشد. (یزدانی، ۱۳۶۹: ۳۳)

عبدالرحمن طی (۱۸۹۱-۱۸۸۰) توانست مناطق دیگری از هزاره جات را که در آنها بیش از ۵۰ طایفه و قبیله هزاره می زیستند تحت انقیاد در آورد عمده این نواحی عبارت بودند از: ارزگان، سلطان احمد، لوتی، حیدر، میر قدم،

دایه، فولادی، دانکه، حاجی، قارلیق، محمد دابه، نهال، باسی، دولت خان، نیک محمد، عزیز، آسکه، تفلوق، تیمور، قوتینه، خیال، چوپانک، میرقولی دارو، بارلاس، پنج پا، میر آدینه، شادی، تاجیک، نوربیک، حاجی خان، خودک، زیده، ملکی، مریدی، مکانک، غلام، زاولی، عنایت خان، سه پای، و خوشنو، این مناطق حدود نیمی از هزاره جات را در بر می گرفت. عبدالرحمن تا سال ۱۸۹۲ عملاً تمام هزاره جات را بدون برخورد با مقاومت جدی تحت انقیاد در آورد. هزاره ها مالیات های تحمیل شده را قبول کرده و مردان خود را برای سربازی به کابل فرستادند اما ثابت شد که عبدالرحمن اینها را کافی نمی داند او همچنان هزاره ها را بزرگترین تهدید تلقی می کرد از همین رو تصمیم داشت آنها را کاملاً از بین ببرد و به عنوان یک نیرو از افغانستان محو کند. برای این منظور، میرها و رهبران مذهبی هزاره را به کابل فراخواند و سپس آنان را به زندان انداخت یا تبعید کرد و به جای آنان حاکمان و فرماندهان افغان را همراه با گروهی سربازان به هزاره جات فرستاد. عبدالقدوس خان به منظور تسریع روند جمعیت زدایی هزاره جات و جایگزینی کوچی های افغان به جای هزاره ها، میر های دایکندی، دایزنگی و دیگر طوایف را دستگیر کرده و به کابل فرستاد. همچنین مالیات های جدیدی به زمینهای قابل کشت هزاره ها وضع کرد. دیگر آنکه هیچ قاعده و قانونی نگذاشت از برای اخذ محصول اراضی یکروز امر می کردند چند خروار چوب، (یک خروار = ۱۰ سیر = ۷۱۶۶ کیلو گرم) روز دیگر امر می کردند چندخروار روغن، چند روز بعد امر می کردند صد رأس گوسفند پروراری، روز دیگر چند خروار گندم، تمام مخارج قشون ایلجاری را از مردم به اجبار می گرفتند. (موسوی، ۱۳۸۷: ۱۶۷-۱۶۸)

بنابر این جنگهای کوچک و محلی تقریباً به یک جنگ عمومی هزاره جات مبدل شد. خصوصاً که مأمورین و افسران عبدالقدوس خان به تعدی بیشتری پرداختند و این روش، مردمان بی طرف را نیز، به ضد دولت برانگیخت. غلام حسن گدامدار دولت، آنقدر با مالیه دهان و تحویل کننده گان غله رفتار ظالمانه و خشن نمود که مردم از تحویل دادن غله برای مصرف قشون سرباز زدند و در این کار از شکنجه و آزار و تاراج مردم مضایقه نکردند، کرنیل فرهاد یک افسر شیر قشون، مواشی مردم را تاراج و مساکنشان را تخریب و بعضاً اسرای جنگ را اعدام می نمودند و به مردم دشنام می داد. در دایزنگی نیز یک نفر عسکر سواره به خانواده میر یزدان بخش تجاوز نمود در حالی که دایزنگی و دایکندی پنج هزار عسکر به دولت داده بودند. این است که فئودال ها و روحانیون و دهقانان و مال داران متحدانه به دفاع برخاستند و جنگهای خونی به عمل آمد. (غبار، ۱۳۹۰: ۴۸۵-۴۸۶)

بنابر این جنایات بی اندازه عبدالقدوس خان سبب شد که افراد بی تفاوت و بی طرف و بی احساس در صف مردم پیوندند. خلاصه اینبار، دهقانان، مالداران، ارباب، روحانی و همه علیه مظالم دست به قیام بردند. (بهسودی،

۱۳۷۴: ۲۵۴)

عبدالرحمن خطاب به مردم هزاره می نویسد: «در این طور وقت نام یاغی در میان سرزمین افغانستان بسیار بد حرف است. چرا که مردم همسایه خیال خواهند کرد که از دست قوم افغان و پادشاه افغان نمی آید که مردم چهار دور آن مردم افغان است و این مردم که در بین ملک افغان است رعیت کرده بتواند. عین بی عزتی و کم زوری افغان و پادشاه افغان در خاطره های شان جایگزین می شود و این ننگ بر پدرهای این قوم افغان می گردد. پس من که امیر عبدالرحمن هستم و خیر خواه جمله مؤمنان هستم و از طرف خداوند عالم بر جمله مؤمنان و مسلمانان فرمان روایی دارم باید که خیر خواهی مؤمنان را بکنم. بنابر این آنرا از برای شما می نویسم و شمارا می آگاهانم که حیف من می آید به خرابی شمایان و می خواهم که شمایان هم مثل میر های دیگر هزاره جات در دیار افغانستان با عزت باشید و نمی خواهم که خوار و خراب و بی اعتبار باشید و در نزد خداوند و رسول او شرمسار شوید». (دولت آبادی، ۱۳۸۵: ۷۵)

مردمانی مانند افراد طایفه دای چوپان که از پرداخت این مالیات ها خود داری می کردند، صدها تن اعم از زن و کودک به قتل می رسیدند، بقیه جمعیت کاملاً خلع سلاح می شد و این چه بسا با تاراج، تخریب و تجاوز به زنان هزاره همراه بود. این رویداد ها وقتی به اوج خود رسید زمینه قیام های بزرگ هزاره ها را فراهم آورد، بهانه عملی شروع اولین شورش، تجاوز سی و سه سرباز افغان به زن یک پهلوان هزاره بود. سربازان که به بهانه یافتن اسلحه وارد خانه شدند، مرد خانواده را بسته و پیش روی او زنش را مورد تجاوز قرار دادند. خانواده های مرد و زن که احساس کردند مرگ صد بار بهتر از این بی آبرویی است سربازان متجاوز را به قتل رسانده و به پایگاه نظامی محلی حمله نمودند و سلاح های مصادره شده خود را از آغاز پس گرفتند. بدین ترتیب، قیام های عمده هزاره ها از (آوریل ۱۸۹۲) در هزاره جات تحت اشغال آغاز گردید. جالب آنکه شورش ابتدا در مناطقی از هزاره جات شروع شد که امیر در آنجاها از حمایت بیشتری بر خوردار بودند و به دنبال موقعیت این قیام ها، هزاره های ارزگان نیز اسلحه بدست گرفته و به قیام پیوستند از میان کلیه نیروهای افغان منطقه تنها محمدالله خان و افرادش قادر به فرار شده و جان خود را نجات دادند و همان طور که قیام گسترش یافته و به کابل نزدیک می شد، هزاره های کابل و حتی بعضی از مقامات ناراضی حکومتی نیز به مخالفان پیوستند. اگر چه قیام با شورش وسیع مردمان عادی هزاره شروع شد، به زودی رهبران عمده نیز اولین آنان محمد عظیم بیگ و میر دایزنگی به آنان پیوستند، محمد عظیم بیگ جزء اولین میر های هزاره بود که در سال ۱۸۸۷ با امیر کابل بیعت کرد و به همین دلیل مفتخر به دریافت عنوان سرداری از سوی عبدالرحمن شد. (موسوی، ۱۳۸۷: ۱۶۹-۱۷۰)

بدین ترتیب مردم بیشتر بر افروختند و در ارزگان و زاولی و اجرستان و اکثر مناطق هزاره جات دست به

شورش بردند، این آتش به تدریج در دایره ی وسیع تری مشتعل گردید. فتودال های بزرگ مانند میر فضیلت بیگ و محمد رضا بیگ و غیره بر این آتش هیزم ریختند. عبدالقدوس خان سرکردگانی را که قبلاً خلعت داده بود و در کابل فرستاد در زندانهای هولناک کابل بر این عده سخت گرفته شد و آوازه ی آن در هزاره جات پیچید و مردم از ترس جان به مقاومت خود افزودند. (غبار، ۱۳۹۰: ۴۸۵)

آتش فتنه و جنگ در تمام نقاط مذکور مشتعل شد و سپاه افاغنه را از اوطان دور ساختند و در این مورد از بس که لشکریان افغان به رعایای تابع هزاره ها دشنام پیرو مذهب می دادند و تعدی و دست درازی به مال و ناموس آنها می کردند، رؤسای هزاره جات هم که با لشکریان امیر عبدالرحمن همراه بودند و آذوقه سپاه را فراهم می کردند، سخت رنجیده هر کدام به محل خود شتافته بر ضد امارت افغانستان به شورشیان هزاره پیوستند. (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۱۵)

محمد عظیم بیگ کوشش کرد تا قیام و شورش هزاره ها شکل عمومی یافته و تمام هزاره جات را در بر بگیرد. او همچنان از تمام خوانین و میرهای هزاره دعوت کرد تا به شورشیان پیوندند. بنا به دعوت میر مذکور اجلاسیه عمومی میران هزاره تشکیل شد به نام (جرگه او قول) و همه با یکدیگر تصمیم مهمی مبنی بر اعلام جنگ علیه امیر کابل را صادر کردند، در آخر تمام آنها در پشت قرآن کریم امضا کردند و مهر خود را به یادگار گذاشتند. شورش هزاره ها برای عبدالرحمن خان و اطرافیان وی بسیار خطرناک و حتی مرگبار بود. این جنگ با جنگهای دیگری که رخ می داد فرق اساسی داشت زیرا این جنگ سیاسی بود که قصد سرنگونی حکومت مرکزی را داشتند. جنگ هر لحظه در دایره وسیعتری گسترش پیدا می کرد. چنانچه فیروز کوهی ها و جمشیدی ها نیز به شورشیان پیوستند. ازبک های میمنه و حتی والی آنجا محمد شریف خان با دلسوزی از شورشیان حمایت کردند والی مذکور در ناحیه ی خود به محمد عظیم بیگ برایش اطمینان داد که او نیز حتماً به شورش برخاسته و با قیام کننده گان هزاره یکدست خواهد شد. والی شریف خان، مکتوب های تاییدی دیگر نیز برای سایر رهبران شورش فرستاد. ساکنین خوست، ساکنین کابل و کوهستان نیز به حمایت شورشیان برخاستند. خوش بینی خویش را به آنها نشان می دادند. در این میان ساکنین کابل با رژیم استبدادی امیر عبدالرحمن مخالف بود و آتش شورش را شعله ور می ساختند، آنان معلومات رسمی دولت و امور حربی را به شورشیان می رساندند. در اوایل نیرهای حاکمه ی افغانستان اهمیتی برای شورشیان هزاره قایل نبود در ابتدا تصمیم داشتند تا فقط به کمک نیروهای مسلح حکومتی که در هزاره جات مستقر بودند و همچنان با فرستادن نیروی کمکی نا چیز مسلح از کابل، از آتش شورش خاموش نمایند لیکن حقیقت، تمام تصمیمات و آرزوی مسئولین را به باد داد. زیرا نیروهای مسلح افغان که تحت رهبری عبدالقدوس در کج قول هزاره جات مستقر بوده کاملاً توسط

میر محمد عظیم بیگ نابود شد. (خاوری، ۱۳۹۲: ۲۱۰-۲۱۱)

این جنگ علیه عبدالرحمن خان تمام هزاره جات را فرا گرفت و سر سختانه با سپاه امیر وارد جنگ شدند امیر که برای جلب اذهان به نفع خود اعلامیه هایی نشر می کرد. در این مورد نیز چندین اعلامیه نشر کرد و یکی از آنها اعلامیه ای است که به عنوان مردم دایزنگی و دایکندی و بهسود فرستاد، به قرار ذیل: «من با مردم هزاره عداوت نداشته و ندارم، و اگر می داشتم یک نفر از آنها را در افغانستان نمی گذاشتم چون چنین نبود سعی در غمخواری آنها نموده و چون مسلمان و اهل قبله هستند، خرید و فروش پسر و دخترشان را ممنوع قرار دادم. وقتی که مردم ارزگان و هجرستان و زاوولی و غیره تمرد کردند و باز اطاعت نمودند همه مشغول امور زندگی خود گردیدند اکنون میرهای دایزنگی و دایکندی که تمرد نموده اند برای آن است که بزرگان هزاره هرچه می خواستند از زیر دستان خود گرفته و دختران و پسران ایشان را می فروختند. دولت دست اذیت و آزار آنها را از ارتکاب قبیح افعال باز داشت. ایشان ترک عادت را مرض دانسته آغاز فتنه و فساد کردند. باری اگر از راه انابت پیش آیند مشمول عواطف پادشاهی می گردند و الا کیفر کردار خود را به قتل و تاراج خواهند دید. آنان در جواب منشور امیر چنین نوشتند: «فرمایش حضرت اعلی سرپا صحیح و مطابق واقع است اما حکام و قضات و افسران نظام که در هر موضع و مقامی بوده و هستند مال و خون و زن و فرزند هزاره را حلال دانسته از سفک دما و اسر نسا و تاراج متاع ایشان دریغ نمی نمایند و چنانچه در اوایل حال برای مطیع ساختن طوایف که مطیع نبودند سردار عبدالقدوس خان با قلیلی از سپاه مأمور شد. مردم دایزنگی و دایکندی و بهسود و مالستان و جاغوری و غزنه و دای چوپان با سردار مذکور کمر خدمت بسته و جهد ورزیدند تا مردم متمرده هزاره را که از بزرگان خود جور و ستم کشیده بودند سر به خط فرمان نهادند، قلاع خود را خراب کرده و اسلحه خود را تسلیم نمودند، مگر بعد از آن سپاه دولت در اندرون ملکشان مقام گرفتند، همان دختران و پسرانی که اعلی حضرت از خرید و فروش باز داشته بودند مفت و رایگان بر جبر و اکراه متصرف شدند و به آن هم اکتفا نکرده زنان شوهر دار را گرفتند. پس مردم اطاعت را گذاشته بغاوت کردند تا دیدند هر چه دیدند». (غبار، ۱۳۹۰: ۴۸۶-۴۸۷)

آتش شورش نیز با نیروی تازه ای جان گرفته، شعله ورتر گشت، میران دایکندی، باقریگ، محمد رضا بیگ و محمد جان بیگ نیز به شورشیان پیوستند، ساکنین کجران، گیزاب و تخران دست به شورش بردند و بزرگان جاغوری، قلندر، شیرک و پشه نیز به شورشیان پیوستند. عمال دولت در تمام دره جات از حاکم گرفته تا تحصیلدار از ترس جان، هزاره جات را ترک گفته بطرف کابل فرار نمودند، شورشیان آن عده از میرها و بزرگان خویش را که با امیر کابل مراوده و یا دوستی برقرار کرده بودند نیز به قتل رسانیدند. (تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۲۰۳)

۳-۴- حکم تکفیر هزاره ها و اعلان جنگ از طرف امیر عبدالرحمن خان

تلاش های بعدی امیر نیز در زمینه ی سرکوب هزاره ها مؤثر نیفتاد و به ناچار دست به حربه خطر ناک مذهب علیه مذهب زد و خواستار فتوای جهاد از علمای اهل سنت علیه مسلمانان شیعه مذهب شد و از جمله ملا سید محمد معروف به ممتحن را که بسیار محیل بود با سید محمود قندهاری تشویق نمود که کتابچه و اعلانی برای عموم در اثبات تکفیر طایفه هزاره بنویسد و اهل سنت را ترغیب و تحریص به جنگ بر ضد آنان نماید. این ملای مذکور کتابچه خود را تنظیم و آن را به طبع رسانید و منتشر ساخت و علمای شیعه تمام نقاط را به مسجد فرا خوانده و ضمن قرائت فرامین و اشتها مزبور حکم نمود که تمام اهل تشیع همه روزه به مساجد اهل سنت حاضر شوند و اقتدا به مقتدای اهل سنت نمایند و تعزیه داری امام حسین (ع) ممنوع باشد و به علاوه حسینیه های شیعه را گرفته و به علمای اهل سنت سپردند و آنان نیز منبر و علم و بنای حسینیه ها را ویران کردند. (انصاری، ۱۳۸۱: ۴۸)

محمد یوسف ریاضی هروی نیز در این رابطه می نویسد که: «امیر عبدالرحمن خان مجبور به تدبیرات چندی شد. من جمله ملا صید محمد نام کوسح معروف را که در لقب صید محمد ممتحن می گفتند و از علماء الهل سنت و بسیار محیل بود با صید محمود قندهاری تشویق کرد بر اینکه کتابچه و اعلانی به عوام انشاء نمایند در ثبوت تکفیر بربری و عموم روافض، مشروط بر اینکه در عنوانات مندرجه ی آن برای دلایل بعضی آیات قرآنی و احادیث نبوی راضی کننده و ملت سنی را عموماً ترغیب و تحریص به جنگ و دفاع بربریان نماید». (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۲۱)

امیر عبدالرحمن خود در مورد جنگ با مردم هزاره می نویسد: «چنانچه قبلاً بیان داشته ام هزاره ها در تمام مملکت با جمعیت افاغنه مخلوط می باشند بیم کلی داشتم، مبدا شورش عمومی بر پا شود و در همین اوقات دولت هندوستان سختی می نمود که سفارت خود را به ریاست لرد رابرتس با لشکر زیاد به کابل بفرستد و از این اقدام اهالی افغانستان چنین تصور می نمود که به سبب اینکه نمی توانیم شخصاً از عهده ی شورشیان بر آیم انگلیس ها می خواهند افغانستان را به تصرف خودشان بیاورند. از طرف دیگر بعضی اشکالات در میمنه در کار فراهم آمدن بود. حمراء خان با حور هم اسباب تشویش شده عساکر مقیم جلال آباد را تهدید می نمود و دولت هندوستان نمی گذاشت او را تنبیه نمایم، مجبور شدم تمام اقداماتی که ممکن بود به جهت جلوگیری این اغتشاش عمومی و پریشانی به عمل آورم، لهذا به جنرال غلام حیدر خان سپهسالار حکم دادم هر قدر لشکر که می تواند جمع نموده از ترکستان حرکت نماید و به این لشکر حکم داده بودم از طرف شمال و مغرب به هزاره ها حمله نمایند و لشکر دیگری به سر کردگی سعدالدین خان، حاکم هرات از هرات حرکت نماید و سردار عبدالله خان را از قندهار و ژنرال امیر محمد خان تابی را از کابل

فرستادم که از طرف جنوب و مشرق حمله نماید، به این قسم از همه طرف به یاغی ها حمله ببرند. (امیر عبدالرحمن خان، ۱۳۷۵: ۲۶۷)

و همچنین امیر عبدالرحمن خان در ادامه می گوید: «در این وقت حکم عمومی دادم که هر شخصی برود و در تنبیه شورشیان کمک نماید. عساکر و ایلجاری که حاضر خدمت شده بودند تعدادشان سی هزار الی چهل هزار اشخاص جنگی بود که از اطراف به سرکردگی خوانین و رؤسای خود، عازم ولایت هزاره شدند. قبل از رسیدن این جمعیت ایلجاری غلام حیدر خان سپهسالار و سعدالدین خان و سردار عبدالله خان که با یکدیگر ملحق شده بودند و می خواستند به اتفاق ژنرال امیر محمد خان هم با کمال شجاعت و مهارت جنگیده بود عساکر متفقۀ شورشیان را شکست کامل داده به محمد حسین خان هزاره ی خائن و رسول خان که یک نفر از مدبرین هزاره بود و تاجی خان میر هزاره معروف به سنگ خورد را با چندین نفر دیگر از میرها و خوانین و جنگجویان اسیر نموده تمام این اسرا را به کابل آوردند. و ولایت از وجود تمام این اشخاص مفسدین پاک شد». (امیر عبدالرحمن خان، ۱۳۷۵: ۲۶۸)

اقوام درانی که امیر عبدالرحمن خان به آن قوم می پیوندند. نامه ای برای امیر عبدالرحمن خان فرستادند و نوشتند: «مایان به مجرد شنیدن و وصول فرامین و اشتها پادشاهای بر بغض و طغیان هزاره آگاهی یافته نزد سردار عبدالله خان حکمران قندهار حاضر گردیده و به بزرگ و کوچک خویش ترغیب و تحریص جهاد نموده طریق غزا پیش گرفته و با وجود فراهم شدن و روی تدمیر به سوی آن قوم تریر نهادن، سردار عبدالقدوس خان شرحی از شکوه و شکایت معروض حضور اقدس بدون صدور خطا و گناهی نموده است بنابر آن امیر عفو و آگهی دادن از سینه ایشان داریم» امیر عبدالرحمن در جواب نوشت: که شکایت سردار عبدالقدوس خان از جایی است که مردم درانی صد هزار خانوارند و پنجصد الی ششصد تن از راه ایلی و قومی در هزاره جات رفتند و باقی در خانه های خود نشسته اند. (اخلاقی، ۱۳۸۰: ۲۱۲) و عبدالرحمن خان در ادامه می گوید «اگر چنانچه مردمی بودند و غیرت قومی داشتند از دو خانه یک نفر کمر به معاونت دولت می بستند همانا پنجاه هزار مرد جرار می شدند که دمار از روزگار اشرار هزاره کشیده وجود ایشان را از مملکت افغانستان نیست و نابود می کرد و امر مکتون خاطر والا که پیشنهاد ضمیر منیر دارد و می خواهد که اراضی و املاک هزاره را به مردم درانی بدهد آگاه می شدند». (انصاری، ۱۳۸۱: ۴۴-۴۵)

بنا بر این امیر کابل جهاد مقدس علیه هزاره ها را اعلام کرد. برای اشخاصی که در جنگ علیه هزاره ها شرکت می کنند مال و دارائی هزاره جات بحیث جایزه داده می شود و زنها و اطفال هزاره ها به کنیز و غلام تبدیل خواهد شد برای سرکوبی شورشیان هزاره، نیروهای بسیار جمع آوری و تهیه کرده بود که تقریباً ۴۰ فوج پیاده نظام، ده هزاره سواره نظام کمکی با صد میل توپ، صد هزار پیاده، بیست هزار سواره مسلح عادی و غیر نظامی کمکی بودند. (تیمور

خانوف، ۱۳۷۲: ۲۰۷-۲۰۸

با این حال امیر عبدالرحمن خان بزرگترین قوای مختلط نظامی و قومی را از ۵ سمت، کابل، غزنی، قندهار، هرات و مزار شریف به داخل هزاره جات سوق داد بزرگترین سردار او مثل سردار عبدالقدوس خان، سپهسالار غلام حیدر خان چرخ و جنرال محمد خان خان در آن جنگ سهم گرفته دره جات مختلف هزاره جات را یکی پس از دیگری به زور و قوه فتح کردند. هزاره ها که برای بار اول متحد شده بودند، با شجاعتی که قسماً ناشی از مایوسی بود به رهبری رؤسای قومی شان مثل میر حسن بیگ ارزگانی، سردار محمد عظیم بیگ و قاضی میر عسکر و دیگر میرها و سلطان های محلی، دره به دره و روستا به روستا با قوای دولتی جنگیدند، هر قدر جنگ دوام می یافت قهر و عصبانیت و بی رحمی جانبین که تبلیغات روحانیان آن را تحریک می کرد افزایش می یافت، اما در حالی که هزاره ها دست شان جز به افراد اردو به کسی نمی رسید، نیروی حکومت و سران ایشان بر مردم ملکی بی داد می کردند، این ها به قتل و شکنجه مردان محارب و غیر محارب، بر زنان و اطفال هم رحم نمی نمودند و ناموس زنان و دختران جوان را با کمال بی باکی مورد تعرض قرار می دادند، در هر منطقه که اردوی حکومت داخل می شد پس از کشتار مردان، پسران و دختران و حتی زنان را اسیر می ساخت و به عنوان صورتی برای تمتع خود و شهزاده گان انتخاب کرده و پسران جوان میران و بیگ ها را طور غلام بچه جزء عملی دربار می ساخت. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۱۷)

بنابر این مجموع ایلجاری دولت که از هر طرف به هزاره جات حمله ور شد از ۱۲۰ هزار نفر تجاوز نمود که با توپهای مخرب و تفنگهای آتشین به جان مردم بیگناه هزاره افتاده بودند و روستاها را یکی پس از دیگری به آتش کشیده به ویرانه ای تبدیل می کردند و اهالی را قتل عام و اموال پر ارزش را به تاراج می بردند برای آنان فرقی نداشت که چه کسی قیام کرده و چه کسانی قیام نکرده، همه را از دم تیغ می گذراندند. بدین ترتیب دهها هزار نفر قتل عام شدند که اکثر شان زن و کودک و پیران از کار افتاده بودند. تنها در منطقه ارزگان ۱۳۰۰ قلعه از بنیان ویران گردید. در اجرستان نه تنها قلعه ها ویران شد بلکه بیش از ۲۰۰ هزار اصله درخت از ریشه قطع و مزارع ویران و باغها خاکستر گردیدند و ۴۵ قوم اجرستان همه شان از میان رفتند ساکنین ارزگان و جوهره نیز بدین سرنوشت گرفتار شدند و اقوامی مانند: قوم پهلوان، بوبک، بوباش، سلطان احمد و غیره به انقراض کامل کشیده شدند و جز نام، اثری از آنها باقی نماند و سر آدم فروشی گرم شد، دهها هزار کودک معصوم هزاره بفروش رفت. هیچ خانواده ثروتمندی در افغانستان نبود که یکی دوتا برده هزاره نداشته باشد و حتی بردگان به خارج از کشور نیز صادر گردید و هندوان قندهاری نیز کودکان هزاره را خریدند و به رسم مذهبی شان در کمرشان زنار بستند. تنها از یک دفتر آدم فروشی در ارزگان عایدات دولت به ۷۰ هزار روپیه رسید. زیرا یک دهم قیمت برده ها به عنوان مالیات به دولت داده می شد و قیمت

افراد از یک روپیه تا صد و بیست روپیه بود. زنان و دختران برای اینکه دامن شان به ننگ آلوده نگردد خود کشی می کردند. (یزدانی، ۱۳۶۹: ۳۳-۳۴)

فیض محمد کاتب هزاره در سراج التواریخ در مورد گرفتن دختران هزاره توسط سپاه می نویسد: «مقارن این حال از عرایض واقعه نگاران سپاه ظفر همراه که در رکاب سردار عبدالقدوس خان جاده پیما بودند به مسمع فیض حضرت والا رسید که سردار عبدالقدوس خان چند تن از دختران بزرگان هزاره را که در حسن و جمال ممتازند به اسم سیریتی تصرف کرده، و همچنین هر یک از قواد سپاه یک و دو دو را در آغوش تمنا روز عشرت به نای و نوش می گذرانند و حضرت والا او را فرمان کرد که بعضی از دختران بزرگان قوم که شایان خدمت حضور و سزاوار پرستار حرم محترم عفت دستور شاهی باشد به رضای و رغبت ابوبین اش برگزیده گسیل درگاه عالم پناه بدارد و در خصوص دوشیزگانی که خود او سران و اعداد سپاه به تصرف آورده بودند ارقام فرموده که چرا مرتکب چنین امر شده و آن مردم را که اگر چه در ظاهر بدین فعل تن در داده اما در باطن از دولت متنفر خواهند شد و این کار را ناگوار خواهند پنداشت و سردار معزی الیه از کاری که در این بابت ارتکاب ورزیده بود تغافل نموده معروض پایه سریر سلطنت داشت: که آنچه از دختران مردم هزاره به مشاهده افتاد همه بهایم صفت و بوزینه هیت و خرص صورتند که طبیعت انسانی هرگز خواهش ندارد که از ایشان به نکاح یا پرستاری برگزید و زیست. (کاتب هزاره، ۱۳۹۳: ۸۴۱)

بعد از این سوال و جواب بین امیر و سردار عبدالقدوس خان فرمان صادر شد که اگر مردم هزاره بخواهند زن و دختر و پسر خود را بفروشند، به مهر قاضی و حاکم هر قدر که (کارکنان دولت) می خواهند غلام و کنیز خریده ده یک بهای آن را محصول به دولت بدهند و از صدور این حکم مردم هزاره راهی برای معیشت یافته و هزاران زن و فرزند و دختر را از دو الی ده سیر جو، جواری و گندم فروخته، عشرت موقت شان به سیرت مبدل گردید. سربازانی که مرخصی می گرفتند، چند تن از برده های اسیر هزاره را می فرختند و در نتیجه ی این امر فروش پسرها و دخترهای هزاره چنان گسترش یافت که چون بعد، برخی از هندوان قندهار در مقام دفاع از ایشان عرض کردند که غیر از اینها دختران و پسران و زنان بسیاری از این قوم را تاجران و بازرگانان مسلمان و هندو خریده و از راه تجارت در شالکوت و سند و هند برده حتی به بولیان شهر و بازار فروخته و ایشان همه را در آغوش هندو و نصارا در آورده و مزد می گیرند. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۱۷)

اطلاعاتی از یادداشت های دکتر لیلیان همیلتون^۱ (پزشک زن که در دربار امیر عبدالرحمن خان کار طبابت می

^۱ Hamilton

کرد) به دست می آید که می نویسد: «سربازان افغان فقط زنان و بچه ها را توقیف کردند همه آنها از خواب بیدار شدند و آنها را از خانه هایشان بیرون می کشیدند. در حالی که ساکنان و اهالی روستا در بیرون می لرزیدند، متعلقات و مایملک شان به دست سربازان غارت شد». همیلتون صحنه را شرح می دهد: «آن صحنه را هرگز کسی نمی تواند فراموش کند. با روشنایی ای که طلوع به نظر می رسید، طوفان تا حدی آرام شده بود. تا آنجا که چشم می توانست ببیند. شب‌بهای در نور صبحگاهی در حرکت بودند. شب‌بهای بیشتر و به طور عمده از زنان و بچه هایی بود که سربازان آنها را اینجا و آنجا رانده و هول می دادند. همه در مقابل یک دیوار ایستاده بودند، کفشها و چکمه هایشان را نهاده بودند و لباسهای محقر شان پاره شده بود. بسیاری از آنها سکوت رقت انگیزی داشتند. با شلوغی جمعیت، تقریباً غیر ممکن بود کسی را پیدا کنم. چنان شیون و زاری و چنان حق و ناامیدی بی سابقه بود. اما تنها گریه بچه ها و جمعیت زیاد دختران خواب آلود نیمه عریان بود که در معرض نسیم سرد شبانه عرض اندام می کرد. سپس ناگهان دستور مارش داده شد همه جمعیت از تپه به سمت کابل به پایین رانده شدند. هیچ گونه وسیله حمل و نقلی برای انتقال آنان در دسترس نبود. بنابر این آنها توسط صدها نفر، به پیاده روی مرگ طولانی که چندین روز در هوای سرد و گرم و بدون خوردن و آشامیدنی طول می کشید، وارد شدند، جاده ای وجود نداشت. فقط راهی به چشم می رسید که با عبور چندین ساله مردم ساخته شده بود». (پولادی، ۱۳۷۸: ۴۱۶)

بنابر این خبر کشتار و قتل عام های مردم هزاره در خارج از کشور انتشار یافت، که در اثر آن، میرزا فتح علی خان استان دار مشهد در نامه ای امیر را به میانه روی دعوت نمود اما امیر از این مداخله رنجیده جواب داد که چون مردم هزاره از اتباع او می باشند به طوری که خواسته باشد با قتل، حبس و تبعید آنها را مجازات می کند. همچنان او در برابر دولت ایران و تبلیغات مجتهدین شیعه بخصوص مجتهد مشهد وضع شدیدی اختیار نمود. به طوری که می توان گفت این مداخلات به جای آنکه به حال هزاره ها سومند واقع شود فشار دولت و حس انتقام امیر را در برابر آنها شدیدتر ساخت. در نتیجه یک عده ی زیاد از هزاره های ارزگان و جاغوری و سایر نقاط که عرصه را از هر جهت بر خود تنگ دیدند ملک و وطن خود را گذاشته با آنچه از اعیال و اولاد برای آنها باقی مانده بود بعضی به سوی مشهد در ایران و برخی به کویت در بلوچستان مهاجرت کردند و در آن نواحی متوطن شدند. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۱۹)

آوازه جنایات امیر از طریق هجرت مردم و فروش اسرا حتی در روح انگلیسی ها که دشمن بود اثر نهاده متأثر ساخته بودند که وایسرای انگلیسی ها به امیر نوشت که در قبال مردم هزاره باید میانه روی را در پیش بگیرند. امیر در جواب نوشت که چون مردم هزاره از اتباع او می باشد هر طوری که خواسته باشد با قتل، حبس و تبعید آنها را مجازات می کند. (بهسودی، ۱۳۷۴: ۲۵۷)

روس ها هم مثل انگلیسها، هیچ کمکی به مردم هزاره نکردند. در ۹ دسامبر ۱۸۹۲ محمد امیر بیگ ایلخانی، یکی از سران هزاره که دائماً با روس ها در ارتباط بود از آنها خواست که مردم هزاره را در برابر جنایات امیر عبدالرحمن خان کمک کنند. سر کنسولگری روس در جواب استمداد مردم هزاره در مشهد ایران در روز ۲۰ دسامبر ۱۸۹۲ نوشت که حکومت متبوع او نمی تواند هیچ کاری برای آنان انجام دهد. (پولادی، ۱۳۷۸: ۳۹۸)

با این اوضاع مردم که تاب مقاومت در مقابل قوای مختلط امیر که از تمام افغانستان به هزاره جات وارد شده بودند نمی آوردند و به اطراف و کوهها فرار کرده و پناه می بردند ولی سپاه امیر آنان را نیز تعقیب کرده و اسیر می ساختند چنانچه فیض محمد کاتب هزاره می نویسد: «و از آن سوی جنرال شیر محمد خان و فرهاد خان کرنیل تمامیت اعداد سپاه را به دره های جبال مسکونه مردم زاولی و بیگ و پشه و شیر داغ از راه سراخ هزار گانی که فرار کرده به کوه پناه گزیده بودند مأمور کردند؛ چنانچه یک صد و چهل نفر را کشته و شصت تن مرد و زن را اسیر گرفته و پسران و دختران ایشان را به اسم برده و کنیز متصرف گردیده، مال و متاع و دواب و مواشی زیاد به دست آوردند و قلاع مواضع مذکوره را تمام آتش زده، سوختاندند و زراعات را تلف و علف اشتران و ستوران کردند، و در وسط علاقه ی سلطان احمد و پشه و شیرداغ اردو را فرود آورده به نامه ی سردار عبدالقدوس خان که به ایشان رسیده بود، به آهنگ تسخیر ارزگان که با دیگر افواجی که از چهار جانب رو بدانجا نهاده و عزم به یک روز داخل شدن کرده بودند، پنج روز فروکش کردند». (فیض محمد کاتب هزاره، ۱۳۹۳: ۱۰۱۶)

تا سال ۱۸۹۲ زرد خوردها در داخل کشور دوام داشت و البته منجر به شکست شورشیان گردید، زیرا مردم هزاره تنها با تفنگ و تفنگچه و قره و بنه و شمشیر در مقابل توپخانه و اسلحه برتر دولت می جنگیدند. مردم هزاره تلفات زیادی دادند و تلفات روحانیون نسبت به فتودال ها بیشتر بود، زیرا فتودال ها اغلب به دولت تسلیم شدند. در حالی که روحانیون کشته یا فراری گردیدند، از یکاولنگ صد خانوار روحانی به دست دولت افتاد و یک هزار خانوار روحانی موفق به فرار گردیدند و دو هزار و صد روحانی در جنگ کشته شد. امیر عبدالرحمن خان آن فتودال های هزاره را که به طرف دولت خدمت کرده بودند، اعزام نموده و رتبه و معاش داد و از آن جمله بود سلطان علی خان جاغوری پسر شیر علی خان که مستمری سالانه چهار هزار و سه صد روپیه و پنجاه و چهار خروار غله گرفت، زیرا نامبرده اکثر سرکردگان شورش را به دست آورده و به دولت سپرده بود و هم تصادیق این خدمت را از جنرال شیر محمد خان و کرنیل محمد حسین خان و سمندر حاکم ارزگان به دست داشت. (غبار، ۱۳۹۰: ۴۸۸)

زمانیکه شورشهای هزاره ها در مقابل حکومت ضعیف گردید و نیروهایی دولتی توانسته بودند مناطق هزاره جات را تحت کنترل خود در آورند، تصمیم گرفته شد که هرگز اجازه ندهند چنین شورشهایی تکرار شوند. همچنان

فیصله به عمل آمد که قشر حاکمه و طبقه فئودال را در هزاره جات نابود سازند، زیرا جریان شورش نشان داده بود که میرها و رهبران هزاره به آسانی رعایای هزاره و یا هزاره های عادی را به ضد دولت به شورش وا داشته تشویق می نمایند، لذا در خزان و زمستان سال (۱۸۹۲) حبس و دستگیری دسته جمعی میرها، خان ها، سلطان ها و بزرگان با اعضای فامیل شان بدون در نظر داشت این امر که در قیام دخالت داشته اند یا خیر شروع گردید و تمام دستگیر شده گان به کابل فرستاده شدند در طی چند ماه تقریباً دو هزار نفر به کابل اعزام گردیدند. بعد از آن عملیات دسته جمعی شورشیان و اسیران آغاز یافت که چندین هفته به طول انجامید و هر روز صد نفر را بدار می آویختند، زنان، اطفال و دختران به مرگ در بازار به قیمت (۲۰) الی ۴۰ روپیه فی نفر فروخته می شدند. (تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۲۱۸-۲۱۹)

عبدالرحمن خان خود نیز می گوید «اهالی آنجا حالا آرام و با امنیت و رعایای مطیع هستند و تمام تشویش و بیم شورش به انجام رسیده است اکنون احدی پیدا نمی شود که مردم را به شورش تحریک نماید چرا که همچون شخصی وجود ندارد». (امیر عبدالرحمن خان، ۱۳۶۹: ۲۹۳)

افزایش خشونت یک بار دیگر شعله های مخالفت را روشن کرد. اگر چه زمینه های قیام ۱۸۹۳ در پاییز ۱۸۹۲ به وجود آمده بود رویداد های اوایل ۱۸۹۳ بروز شورش را سرعت بخشید. قیام نخست از دایزنگی، بهسود و دایکنندی شروع شد و به زودی تمام هزاره جات را فرا گرفت، سرانجام شعله های قیام به کابل رسید و از آنجا به سوی دولت یار، بامیان، غور، اجرستان و مزار شریف گسترش یافت. دلایل قیام دوم در نامه رهبران ناراضی هزاره به عبدالرحمن نهفته است، رفتار نادرست فرماندهان و سربازان افغان با هزاره ها، وضع مالیات های متعدد و سنگین، تجاوز به زنان هزاره، کشتار بی گناهان، تاراج و چپاول خانه ها، به بردگی گرفتن مردان، زنان و کودکان، بدرفتاری با رهبران مذهبی و اجتماعی، توهین به مقدسات مذهبی و جایگزین کردن ملاهای سنی به جای ملاهای شیعه. بعضی از رهبران، مانند محمد رضا بیگ معتقد بودند که مخالفت مسلحانه ممکن است به نابودی کامل قبیله شان منجر شود. از این رو آنرا خطرناک می دانستند او تغییر موضع داد و در کنار نیروهای حکومتی علیه مخالفین جنگید. عبدالرحمن با استفاده از این ضعف نیروهای شورشی، حملات خود را در آوریل ۱۸۹۳ مطابق با فروردین ۱۲۷۲ شروع کرد. نیروهای حکومتی پس از تحمل تلفات سنگین، سرانجام خطوط دفاعی شورشیان را در جاده ها و دره ها شکسته و وارد هزاره جات شدند. با مقاومت شجاعانه هزاره ها بعضی از لشکرهای دولتی به کلی نابود گردیدند و برخی، مانند نیروی اعزامی از هرات، بیش از ۸۵ درصد افراد خود را از دست دادند اما حکومت به زودی نیروهای خود را تقویت کرد و جنگ و کشتار شدت گرفت. هر روز صدها سر بریده هزاره به بامیان و دیگر شهرها فرستاده می شد. (موسوی، ۱۳۸۷: ۱۷۴)

۳-۵- هزاره جات بعد از سرکوبی شورش ها

این جنگ ها چندین ماه ادامه یافت، طی این مدت مقاومت شجاعانه و جدی هزاره ها صدمات شدیدی بر نیروهای حکومتی وارد آورد. سرانجام در خزان ۱۸۹۳ عبدالرحمن خان نیروهایش را از هزاره جات فرا خواند. او مجبور شد با هزاره ها صلح کند و به هزاره جات امتیازات خاص اعطا کند. در همین زمان هزاره ها نیز به دلیل مواجهه با کمبودهای غذایی، قحطی، فقر و هزینه ها و صدمات جنگ، در صدد مصالحه برآمدند. آنان پس از گفتگوهای طولانی، برای مذاکره مستقیم با عبدالرحمن نمایندگانی به کابل فرستادند و برای اطمینان از عدم دستگیری نماینده ها، افرادی از چند خانواده مهم افغان را به عنوان گروگان پیش خود نگه داشتند. نمایندگان پس از انجام گفتگوها و تعهد عبدالرحمن به رعایت حقوق هزاره ها با وی بیعت کردند بدین ترتیب آخرین قیام ها پایان یافت. (خاوری، ۱۳۸۵: ۲۲۴) و شورشیان به سه گروه عمده تقسیم شدند

گروه اول: میرهایی که شرایط امیر را پذیرا شدند با طایفه ی خویش در مجموع ۷ تا ۱۰ هزار خانوار بودند. گروه دوم: شورشیانی که نه به تضمین وعده های امیر یقین داشتند و نه هم امکان دوام مبارزات مسلح را در خود می دیدند، تصمیم گرفتند که از افغانستان خارج شوند و چنان هم کردند، تعداد اینها به ۱۰ تا ۱۵ هزار خانواده می رسیدند، به سرزمین های بریتانیا (پاکستان امروزه و شاید هم عراق) و ایران مهاجرت کردند. و اما گروه سوم: شورشیانی بودند که باقی مانده، تمام شورشیان را تشکیل می دادند و تصمیم داشتند تا اخیر به مبارزات خویش ادامه دهند.

این شکاف عمیق و ایجاد شده در بین شورشیان سبب گردید تا نیروی شورشی نیز ضعیف شود. و با وجود آنکه شورش تا ماه (نوامبر ۱۸۹۳) ادامه پیدا کرد و در جریان آن نیروهای دولتی متحمل خسارات سنگین نیز شدند، سرنوشت شورش تعیین و واضح شده بود. در اواخر سال ۱۸۹۳ آخرین گروه شورشی یا به کلی نابود گشتند یا اسلحه خود را به زمین گذاشته تسلیم شدند و قیام مسلحانه پایان یافت. (تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۳۳۶-۳۳۷)

قیامهای (۹۳-۱۸۹۰) و افول آنها پیدایش تغییرات عمیق و بنیادی را در جامعه ی هزاره به دنبال داشت. ساختار اجتماعی کهنه به طور کامل از بین رفت و نظام جدیدی جایگزین آن شد. این تغییرات، که حالت جبری داشت و به بهای سنگین تمام شد، کلیه جنبه های زندگی هزاره ها را واژگون کرد، علاوه بر آن، این تحولات کل ساختار اجتماعی افغانستان را تحت تاثیر قرار داد. در سال ۱۸۹۴، عبدالرحمن خان به منظور جستجوی رهبران مخفی شده ی هزاره یک گروه کشف به سرپرستی نایب پاشا گل خان و سلطان علی خان فرزند سردار شیر علی خان جاغوری به

هزاره جات اعزام کرد. این گروه تا مارس ۱۸۹۵ تعداد ۸۰۲ نفر افراد مهم هزاره را ردیابی، دستگیر و به کابل اعزام کردند. دستگیر شده ها، به خیانت به مردم افغان و هزاره و حکومت متهم شدند. گروه اندکی از آنان به حومه های کابل، جلال آباد و بگرام تبعید گردیدند. حدود ۸۰۰۰ دختر و زن هزاره در کابل در کارخانه های کابل به کار گرفته شدند و صدها تن به عنوان جایزه به سربازان افغان تعلق یافتند، بقیه مردان، که اکثریت دستگیر شده ها را تشکیل می دادند در کابل اعدام گردیدند. نیت عبدالرحمن خان در مورد رعایای هزاره اش روشن بود: تخلیه هزاره جات از هزاره ها. (موسوی، ۱۳۸۷: ۱۷۸-۱۷۹)

اجرستان بیشتر از دیگر مناطق تخریب و نابود شد، اما مناطق دیگر هزاره جات نیز صدمات فراوان دیدند. هزاره های دهقان و عادی با از دست دادن وسایل امرار معاش و حیات، از خانه و ملک شان فرار کرده و تشنه و گرسنه به اطراف و اکناف هزاره جات پارچه پارچه پناه بردند و اکثر ایشان از سردی و گرسنگی مردند و فقط تعداد بسیار کم آنها توانستند که برای خویش مأوایی در کوهستانها پیدا نمایند، مرگ دسته دسته هزاره ها نه فقط در نتیجه گرسنگی و پارچه پارچه شدن هزاره جات بوده بلکه به دلیل ضبط و جمع آوری خوراکه باب در زمستان (۱۸۹۲) نیز بود. (تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۲۲۰)

بعد از اینکه به کلی قیام های هزاره ها سرکوب گردید باز هم هزاره ها آرامش نیافتند و این بار شکنجه ها و مظالم امیر شدت یافت و با وضع مالیات سنگین و آواره شدن و خراب شدن خانه هایشان روبرو شدند. چنانچه چندین نفر از میرها و بزرگان طوایف هزاره را بر حسب الامر امارت از کوه آسمایی به انواع و اقسام سرازیر می نمودند که بدنهای آنان قطعه قطعه می شد. در اواخر سال ۱۸۹۳ اوایل ۱۸۹۴م، هنگامیکه تمام طوایف هزاره مخالف دولت منهدم گردید امیر عبدالرحمن خان دستور به خرابی قلعه های آنان را صادر نمود و سپاه و توپخانه را از هزاره جات به کابل خواست و حکام افغانه را در نقاط مهمه هزاره جات مقرر داشت و همچنین سربازان داوطلب که در سرکوبی هزاره جات شرکت کرده بودند را مرخص نمود و شیر محمد خان با پنج هزار سپاه پیاده و سواره و توپخانه با قورخانه ی زیاد در اقامت به نواحی ارزگان مأموریت داده شد که بر هزاره ها کنترل کامل داشته باشد. (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۲۹) این حکام دولتی از هیچ شکنجه و آزاری دریغ نمی کردند و به انواع مختلف هزاره ها مورد آزار و اذیت قرار می گرفتند.

همچنین یکی از رفتارهای بد و شکنجه هایی که توسط دولت به اجرا گذاشته می شد برنامه ای به نام رقص میری بود که در زمان امیر عبدالرحمن خان معمول گردید. طبق این برنامه، آتشی افروخته می شده و مردم اطراف آن جمع می شده اند. در این هنگام تابه هایی را روی این آتش سرخ می کرده و هزاره ها را حاضر می کرده و سریع

سرهای آنان را بریده و تابه های سرخ شده را جای آن می چسپانده اند و بدین صورت جریان خون قطع می شده در حالی که قلب برای مدتی فعالیت می کرده و لذا بدن بی سر بالا و پایین می پریده و یا این طرف و آن طرف می رفته و طبعاً حرکات غیر عادی از خود نشان می داده است این حرکات غیر عادی را نوعی رقص تلقی می کرده اند و حاضران از دیدن آن منظره لذت می برده اند. (علی آبادی، ۱۳۷۳: ۱۹-۲۰)

با این حال جنگ بالاترین قحطی را به دنبال داشت. هزاره ها چیزی برای خوردن نداشتند چون محصولات شان آتش گرفته بود و انبار ذخیره ی غذایی شان را سربازان افغان از بین برده بودند. سربازان از این موقعیت امتیاز بیشتری گرفتند آنها غذا را به عوض بچه های آنان می دادند. با نداشتن غذا از یک طرف و مشاهده مرگ فرزندان شان به خاطر قحطی و گرسنگی از طرف دیگر، آنها ترجیح می دادند که فرزندان خود را تحویل سربازان بدهند. آنها مجبور بودند بچه هایشان را در برابر ۱۰ سیر گندم یا جو بفروشند. شغل پر درآمدی شروع شده بود و هر سربازی که برای مرخصی به خانه برمی گشت چند نفر برده از هزاره جات همراه خود می برد و آنها را به بازرگانان می فروخت. بعد از فروش، بعضی از زندانیان باقی مانده را به خانه وابستگان شان می فرستادند. رهبران مذهبی افغانستان، پشتوانه این نوع اعمال غیر انسانی بودند آنها با دادن این فتوا که هزاره ها کافر هستند و بعداً با اجازه کامل به بردگی کشاندن هزاره ها، با امیر همکاری می کردند. (پولادی، ۱۳۷۸: ۴۲۴)

بنابر این عبدالرحمن خان، به قتل عام ها و کشتار های بی رحمانه و تجاوز به نوامیس مردم اکتفا نکرده و زنان و دختران و پسران جوان هزاره را در بازارهای کابل، قندهار و هند به عنوان برده و کنیز به فروش می رساند. این زنان و دختران حتی به هندوها و نصرانی ها هم فروخته شدند. سربازان و افسران دولتی هر یک دو دختر هزاره را به خود اختصاص دادند و شخص عبدالرحمن خان نیز ۵۰ دختر زیبای هزاره را برای عیاشی خود و شهزاده گان در اختیار گرفت. عبدالرحمن خان حتی بر برده گان هم مالیه وضع کرد و بدین ترتیب، در طی دو سال تنها در کابل حدود نه هزار برده به کنیزی و غلامی فروخته شد و به سبب مظالم بیش از حد عبدالرحمن خان، بسیاری از هزاره های ارزگان به ایران و کوئته در پاکستان مهاجرت کردند و زمین ها و دارایی آن ها به ۱۶ هزار خانوار پشتون واگذار شد. (مصباح زاده، ۱۳۸۸: ۷۷)

این امر با سیاست امیر موافق افتاد زیرا در این وقت وی به بی طرفی دوره ی اول پادشاهی، خود را در بین اقوام مختلف کشور ترک گفته به سابقه حس قومی صراحتاً از پشتون ها و در بین آنها از درانی ها طرفداری می کرد. بنابر این به جای آنکه مانع خروج هزاره ها از افغانستان شود. ۱۲ هزار خانوار درانی و ۱۴ هزار خانوار غلجایی را به ارزگان کوچ داد و زمین هایی را که قبلاً ملک هزاره ها بود به آنها بخشید، به طوری که در منطقه ارزگان که تا آن وقت قلب

هزاره جات و مرکز آن محسوب می شد، فقط یک اقلیت کوچک هزاره، محروم از ملک و زمین باقی ماند و بس. (صدیق فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۱۹)

در مورد تقسیم نمودن زمین های هزاره ها به اقوام پشتون، فیض محمد کاتب هزاره می نویسد: «در سال ۱۳۱۴ هجری قمری ایشک آقاسی دوست محمد خان سرپرست مهاجرین افغان، حصه جنوبی قسمت های چوره از املاک مردم هزاره را به هفتصد و پنجاه تن از مردم اچکزایی با پنج آسیاب و حصه شمالی آن را با سه آسیاب به یک هزارو صد نفر ذکور و اناث و طفل رضیع و شیخ فانی مردم گرجی زایی داده در بین ایشان تقسیم کرد. و مردم گرجی زایی از این که در تعداد نفوس افزونتر بودند و سه آسیاب برایشان داده شد. به نزاع برخاسته با اچکزاییان آهنگ جنگ کردند و دوست محمد خان مانع مناقشه ایشان آمده رجوع رفع مخاصمه ایشان را به صدور امر والا فرموده معروض حضورداشت و حضرت والا ارقام فرمود که «عیب و زیانی ندارد که یکی در آسیاب دیگری غله ی خود را آرد کرده، روز قومیت و اتحاد به سر برند و از نفاق مجتنب بوده، شکر گزار پروردگار و صفت پذیر دولت باشند که به لک ها روپیه مزارع و مساقات زر خیز خوش آب و هوایی را رایگان متصرف شده اند و از پرتو وصول افگندن این منشور گروه گرجی زایی که به حصه خود قانع و صبور نبودند، مجبور به ترک نفاق گردیده و دیگر عزم خلاف نکردند». (ملا فیض محمد کاتب هزاره، ۱۳۹۳: ۹۶۴)

در حالی که در وضعیت رقت بار اقتصادی عصر عبدالرحمن خان با اجرای سیاست تبعیض قومی و دستگاه حاکم، به همه افراد خاندان محمد زایی (قوم حاکم) مقرری ماهانه پرداخت می شد و خدمت کاران دولتی، به ویژه سربازانی که از دیگر اقوام بودند، حقوقی به مراتب کمتر از مقرری سالیانه خاندان شاهی و قوم حاکم دریافت می کردند مردم هزاره زیر بار وضع مالیات های سنگین، که به بهانه و عناوین مختلف وضع شد، برای زنده ماندن و نجات از مرگ و نابودی تلاش می کردند. در سال ۱۸۹۸م مالیات های جدیدی بر هزاره ها تحمیل شد که یکی از آن ها مالیات بر نفوس نام داشت و سالانه دو قیران از هر نفر گرفته می شد و تا سال ۱۹۰۳ م به چهار قیران افزایش یافت. هزاره ها مجبور بودند مالیات دو پولی نیزپردازند که دو قیران بر هر خانه وضع گردیده بود. کشاورزان هزاره مجبور بودند در صورت ناتوانی از پرداخت مالیات به کارهای اجباری بروند، در ساختن سرک، راه ها و غیره، مشارکت ورزند. (سجادی، ۱۳۸۰: ۷۲)

زمانیکه مردم هزاره بر اثر ظلمی که توسط حاکمان صورت می گرفت راه مهاجرت را پیش گرفتند ولی امیر عبدالرحمن خان دستور مانع خروج هزاره ها را از کشور صادر نمود. چنانچه فیض محمد کاتب هزاره می نویسد: «و از سویی در تضاعف واقعات مذکوره از مردم هزاره که از فشار حکومت دچار عسرت و ذلت روزگار شده بودند با

آن که تمامت حکام و سرحد داران را مناشیر عدیده اکیده صدور یافته و حکم میرم پادشاهی بر قتل بندریان که مردم هزاره از نزد ایشان عبور کنند مقرر گردیده بود. ناچار از عسرت روزگار فرار اختیار کرده از راه غیر معرف در صدی ده الی بیست نفر جان به سلامت برده در شالکوت سالک سلک ملازمت فوج انگلیسی شدند. و از حمله چند تن که املاک ایشان را مردم افغان متصرف نشده بودند اجازت و رخصت حاصل کرده از راه حب وطن، جانب منزل و مسکن خود شدند و از راه قندهار خواستند وارد دیار خود شوند اما سرحد داران مانع آمده ایشان را عودت دادند و چون مراجعت هزارگان از خارج در افغانستان ممنوع و به کارکنان انگلیس سیما سر جیمس اجنت بلوچستان از حضور والا رقم شده بود که ایشان را از آمدن در افغانستان باز دارند و او قبل از پرتو وصول افگندن این منشور والا وداع زندگی کرده، پاسخ آنرا کرنیل گرافورد انگلیس نوشت و حضرت والا در روز ۱۳ ماه جمادی الاخری مجدداً در باب مردم هزاره به کرنیل مزبور رقم فرمود که ایشان را رخصت آمدن در افغانستان ندهند و مقارن این حال شانزده تن مرد و زن و پیر و دختر از مردم هزاره ی چهار دسته ی غزنین از خواری موطن خود را ترک کرده فراری شدند و روی به سوی شالکوت نهاده در بندر قلات گرفتار دست حاکم آنجا آمدند و حاکم آنان را محبوس و روانه ی کابل نموده داخل زندان ابدی کوتوالی گشتند. (کاتب هزاره، ۱۳۹۳: ۹۳۴)

تصرف زمین های هزاره ها و ظلم و ستم و مالیای سنگین باعث شد که مهاجرت ها ادامه پیدا کند چنانچه هزارها خانوار مردم در ماورای جیهون و ایران و انگلیس فرار کردند. حکومت انگلیسی هند از فراریان دو فوج ارتش منظم تشکیل داد. وقتی که بقیه مردم هزاره بعد از ختم جنگها به مساکن خود برگشتند آن قدر کم بودند که مثلاً از ۲۰ هزار خانوار مردم بهسود فقط شش هزار خانوار باقی مانده بودند تمام قلعه ها و مساکن مردم هزاره تخریب و مزارع شان پایمال شده بود. طبق امر امیر هزاره ها دختر و پسر بی گناه هزاره در داخل افغانستان و هم در ماورای سرحدات شرقی افغانستان فروخته شدند، مظالم امیر در هزاره جات سابقه ای در تاریخ نداشت و فقط می توان مثال آن را در تاریخ هجوم چنگیز مطالعه کرد. امیر بعد ها امر کرد که غلام و کنیز هزاره به مردم خارج (یعنی هندوها) فروخته نشوند و در ۱۸۹۷ فرمانی را که بالای فروش غلام و کنیز هزاره ها گذاشته بود لغو نمود. اما آنچه از هزاره ها نفر فروخته شده بودند در داخل افغانستان به حیث برده و بنده باقی ماندند تا در زمان پادشاهی امان الله خان آزادی آنان اعلان شد. مردم هزاره نیز به این شاه طرفدار ماندند و در وقت اغتشاش بچه سقا تا آخرین لحظه سقوط از طرفداری شاه دست نکشیدند. (غبار، ۱۳۹۰: ۴۹۱)

عارضه ی اجتماعی که این مهاجران و رانده شدگان هزاره جات از خود به جای گذاشته و نخست دامنگیر حکومت افغان ها شده این است که بعد از آنکه اولین دسته مهاجران هزاره به کویت و پاکستان رسیدند، تعداد زیادی

از آنان برای امرار معاش، مشغول کار در راه آهن شدند. هنگامی که حکومت افغانستان با انگلیسی ها که در پاکستان حکمرانی داشتند. در منازعه و کشمکش تعیین مرز بود، افغان ها، انگلیس ها را شکست می دادند. در آن وقت که انگلیسی ها از همان کارگران هزاره که مشغول کار در راه آهن بودند، یک فوج نظامی ترتیب داده در مقابل افغان ها و حاکمشان عبدالرحمن خان فرستادند. هزاره ها نیروهای افغان ها را شکست دادند. بعد از بروز لیاقت نظامی گری و جنگجو بودن هزاره ها، دوباره انگلیس چهار فوج نظامی از رانده شدگان هزاره ترتیب داد و در پیشاور مستقر ساخت. عبدالرحمن خان حاکم افغان ها از ماجرا با خبر شد، او نیز در صدد بر آمد تا از هزاره های داخل افغانستان سه فوج ترتیب بدهد. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۱۱۳)

امیر عبدالرحمن خان بعد از آنکه عده ی زیاد از مردم و روحانیون هزاره و قسماً فتودالهای مختلف را از میان برده بود و ترس از اینکه مبدا هزاره ها از خارج قدرت بگیرند و چالشی برای حکومت وی ایجاد نمایند روش دلجویی نمودن را در پیش گرفت، امیر عبدالرحمن خان، دختر محمد عظیم بیگ سه پای را که جزء اسرا بود به پسر خود سردار حبیب الله تزویج نمود و اعلانات طبع و منتشر نمود که شورشیان فراری به مساکن خود باز گردند و هم امر نمود که برای کشت و کار مردم گندم تخمی به تقاوی داده شود و در نقاط قحط زده امداد آذوقه به عمل آید. امیر در هزاره جات، بین چراگاههای مردم هزاره و چراگاههای قبایل کوچی حدودی مشخص و معین نمود، در حالی که قبلاً امیر چراگاهها را مال دولت اعلان و مستأجرینی مقرر کرده بود که آنها قسمتی از چراگاه ها را به مال داران کوچی فروخته بودند. همچنین امیر امر کرد که اراضی متنازع بین دهقانان هزاره ها و فتودال ها قسماً از دست فتودال ها کشیده شده و به دهقانهای هزاره داده شود. (غبار، ۱۳۹۰: ۴۸۹) و اعلان کرد که هزاره های فراری می توانند مراجعت کنند و برای کشت و کار مردم گندم تخمی داده شود. در نقاط مختلف قحط زده امداد آذوقه صورت گیرد. (بهسودی، ۱۳۷۴: ۲۵۸)

با اینکه عبدالرحمن خان در اواخر سلطنت خویش روش دلجویی را در پیش گرفت ولی این حوادث مهم و تاریخی برای مردم هزاره که در سرنوشت ملی شان تأثیر بسیار سنگین و فراموش نشدنی گذاشته، رفتار و اعمالی است که امیر عبدالرحمن خان در مقابل این مردم از خود نشان داد. اگر چه خود مردم نیز بی تقصیر نبوده، اما رفتار امیر کاملاً بی رحمانه بوده است. (اخلاقی، ۱۳۸۰: ۷۵)

این جنگ ها پیامدهایی را در پی داشت که دو پیامد مهم جنگ ۱۸۹۱ عبدالرحمن با هزاره ها عبارت اند از:

- ۱- باز شدن راه کوچی های افغان به هزاره جات و تصرف زمین های آنان
- ۲- اعزام ملاهای سنی برای تبلیغ مذهب خود و تغییر مذهب شیعیان هزاره.

تصرف هزاره جات تبعات دیگری نیز داشت که عبارت اند از:

- ۱- قرار گرفتن منزلت اجتماعی و سیاسی کوچی ها در مرتبه بالاتر از ساکنان این سرزمین.
- ۲- جابجایی وضعیت اقتصادی و معیشتی شیعیان با کوچی ها، یعنی فقیر شدن شیعیان تحت سلطه و ثروتمند شدن کوچی های مسلط و مورد حمایت حکومت.

تهاجم گسترده عبدالرحمن خان به هزارستان و کشتار شیعیان علاوه بر اینکه به خود مختاری شیعیان پایان داد و شرایط سخت و ناگوار را برای آنان پدید آورد دو پیامد بین المللی نیز داشت. اولین پیامد این بود که دولت و روحانیون ایران به شدت به تهاجم عبدالرحمن خان اعتراض کردند مقامات بلند پایه ایران و در رأس آنها ناصرالدین شاه قاجار در گفتگو با دولت انگلیس خواستار اعمال فشار به عبدالرحمن خان به منظور پایان دادن به کشتار هزاره ها شدند.

پیامد دوم، مهاجرت هزاره ها به سرزمین های همسایه افغانستان بود، ایران، قلمرو روسیه تزاری و دولت انگلیسی هند هدف این مهاجرت بودند. (مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ۱۳۹۴: ۸۶-۸۷)

بیداد گری های امیر عبدالرحمن خان عامل پراکنده شدن هزاره بود، هزاره ها بعد از فجایع نه تنها پراکنده شدند بلکه احساسات ملی خویش را نیز از دست دادند و همانند موجودات پراکنده ای که هیچگونه مشترکات در بین شان وجود نداشته باشد زندگی می کردند. (حقجو، ۱۳۸۰: ۴۶)

نتیجه ای که جنگ برای هزاره ها در پی داشت، بسیار عمیق و گسترده بود. برخی دیگر از مهمترین پیامدهای جنگ، عبارتند از: مهاجرت گسترده، فروپاشی نظام اجتماعی و اقتصادی و انزوای سیاسی دراز مدت است.

مهاجرت: هنگامیکه هزاره ها در تنگنای شدید قرار گرفتند، سیل مهاجرت ایشان آغاز شد و این یکی از خواسته ای امیر عبدالرحمن خان بود مردم چند مقصد داخلی و خارجی را برای مهاجرت برگزیدند، مهاجرت داخلی اغلب به شمال کشور که به طور کلی ترکستان افغانستان نامیده می شد، صورت گرفت. مهاجرت خارجی نیز به شهر مشهد در ایران و کویت بلوچستان در هند سابق و پاکستان کنونی انجام شد. جمعیت کثیری از هزاره ها به این دو مرکز مهاجرت کردند که تا کنون جمعیت قابل توجهی را در دو شهر یاد شده تشکیل می دهند. آنان تا اکنون در جوامع مهاجر نشین به طور کامل جذب شده و جزئی جدایی ناپذیر از آن جوامع به شمار می آیند. البته، شمار کثیری از مهاجران به طور پراکنده به کشورهای آسیای میانه، روسیه و دیگر کشورها نیز مهاجرت کردند ولی به دلیل کمی جمعیت و پراکندگی جذب آن جوامع شدند. (بختیاری، ۱۳۸۵: ۱۸۰)

فروپاشی نظام اجتماعی و اقتصادی: هزاره ها ساختار و نظام اجتماعی ویژه ای داشتند یکی از جالب توجه ترین

ویژگیهای تاریخی جامعه هزاره بین سالهای ۱۹۷۸-۱۹۲۹، اعمال سیاستهای خشن برای به انزوا کشاندن آنان از سوی رژیمهای حاکم بر کابل بود که اتخاذ چنین سیاستی در طول تاریخ افغانستان سابقه نداشت. در نتیجه ی این تجرید اجباری، جامعه هزاره از توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، به دور ماند و به تبع آن یکی از بهترین منابع مولد کشاورزی در افغانستان عملاً بلا استفاده ماند. (موسوی، ۱۳۸۷: ۲۱۹) بنابر این هزاره ها مورد بی توجهی و فراموشی حکومت های بعد از آن قرار گرفتند و تحریمات و تغییرات فراوان اقتصادی و فرهنگی در مورد آنان در عرصه تطبیق قرار داده شد و مدت تقریباً یکصد سال را مردم در آن سرزمین با محرومیت از حقوق طبیعی و مدنی بسر آوردند و از قافله تمدن فرسنگها عقب نگه داشته شدند. (نائل، ۱۳۷۲: ۸۹)

انزوای سیاسی: یکی از پیامدهای بسیار ناگوار این جنگها برای جامعه ی شیعی افغانستان که تا انقلاب اسلامی آن کشور یعنی حدود یکصد سال، همچنان بر زندگی این مردم سایه افکنده بود، انزوای شدید سیاسی بود. آنان نه تنها در سطح کشور از تصدی پستهای مهم اداری و نظامی محروم شدند و از مرکز قدرت و تصمیم گیری دور نگه داشته می شدند، بلکه در میان مردم خود نیز ابتکار عمل سیاسی و اجتماعی را از دست داده بودند و همه کارهای مهم به نمایندگان دولت واگذار شده بود. این وضعیت در حکومتهای پس از عبدالرحمن خان نیز حفظ شد و شیعیان به مدت یک قرن یعنی از دهه هشتم قرن هجدهم تا دهه هشتم قرن نوزدهم از حوزه سیاست و قدرت رانده شدند. (بختیاری، ۱۳۸۵: ۱۸۲)

اما در دهه ی ۱۹۷۰ م به خصوص در دوران جهاد وارد صحنه های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشور نقش ایفا کردند. جریان مهاجرت به خارج از کشور نیز باعث تقویت بعد فرهنگی و سیاسی هزاره های منزوی شد و آنان را بیش از پیش فعال ساخت به طوری که در رأس هرم قومی شیعیان افغانستان قرار گرفتند این جایگاه قبلاً به سادات و قزلباش های شهری تعلق داشت. اگر پس از این دهه سایر قومیت های شیعی تمایلی به پیوستن به هزاره ها نبود، بلکه متغیرهای دیگری را باید بررسی کرد. چنانچه در گذشته هزاره ها هیچ گاه در پیوستن سایر اقوام دچار مشکل نبوده اند و همواره روابط خود را با سایر قومیت های شیعی حفظ کرده اند. (بینش، ۱۳۹۰: ۲۵۸-۲۵۹)

فصل چهارم: قوم هزاره در دوره امیر حبیب الله خان و شاه امان الله

گفتار اول: قوم هزاره در دوره امیر حبیب الله خان

۴-۱-۱- امیر حبیب الله خان

امیر حبیب الله خان به تاریخ ۲ جولای ۱۸۷۲ در سمرقند تولد شده و علوم متداوله عصر را از استادان لایق فرا گرفته بود و چنانچه از یادداشت های قبلی اش معلوم می شود به تناسب سطح عمومی دانش عصر خود مرد صاحب سوادى به حساب می رفت. (صدیق فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۶۶) پدرش امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۹۰۱ درگذشت و امیر حبیب الله خان جانشین وی شد این جانشینی مسالمت آمیز در تاریخ افغانستان بی سابقه بود و هست. (جانسون، بی تا: ۲۹) چون امیر عبدالرحمن خان تدابیر لازم را در زمان حیات، جهت جانشین ساختن او انجام داده بود، اولاً همه کسانی که گمان می رفت خیال قدرت و مسند در سر داشته باشد، بار سرشان را از دوش شان برداشت و چنانچه می گوید: «حال در تمام مملکت افغانستان احدی از خوانین یا رعایا نمی باشد که دارا یا مدعی قوه بوده باشند که با دولت من یا بعد از وفات من با اخلافم بتواند مخالفتی نماید». ثانیاً آن دسته از رؤسا، بزرگان قبایل و دولت که گمان می رفت در آینده خطر و تهدیدی را متوجه اخلافش سازند از طریق ازدواج دختران آنان با حبیب الله خان فامیل و خویشاوندشان ساخت. (انصاری، ۱۳۸۱: ۷۳)

قراریکه مورخین تصدیق می نمایند در تاریخ معاصر افغانستان این اولین انتقال قدرت از پدر به پسر بدون جنگ و نزاع داخلی بود که این امر نتیجه حتمی سیاست و زمامداری با فراست پدرش بود که پسران خود را بر عکس دیگر پادشاهان کشور به حکومت ولایات مقرر نکرده تا زمینه ی تقسیم ملکوک الطوایفی برای آینده مهیا شود. امیر عبدالرحمن خان در زندگی خود شهزاده حبیب الله را بحیث ولیعهد به ارکان دولت معرفی کرده و در اداره امور دولت سهم ساخته بود. (پاصون، ۲۰۰۷: ۲۱۱)

بنابراین امیر حبیب الله خان بعد از مرگ پدر کشوری خاموش، سپاه قوی و حکومتی متشکل یافت و با آرامی سلطنت کرد. امیر هجده سال فرمانروایی کرد و در طی این مدت سیمای مختلفى از خود نشان داد و برای درهم شکستن خاطره دهشت پدر، سلطنت خود را با تظاهر آغاز کرد. وی مصمم شد که از خود تقوای مذهبی نشان دهد، لذا در دربار عامی طی نطقی گفت: در شرع اسلام بیشتر از چهار زن نکاحی در آن واحد برای یک مرد مجاز نیست در حالی که من از قبل دارای پنج زن بوده ام؛ پس یکی آنها سر از امروز طلاق دادم همچنین امر کرد که بعد از این

هیچ زنی در افغانستان حق پوشیدن برقع سفید و ابرک زرد و اجازه گشت و گذار در زیارتگاهها و مزارات و بدون لزوم در کوچه و بازار ندارد. (غبار، ۱۳۹۰: ۵۳۳) همچنین رقاصان زن به امر او از شغل شان بازداشت شدند و هندوان مجبور ساخته شدند تا برای تمایز از سایر مردم دستار زرد به سر کنند و برای هر هندو که مسلمان می شد انعام مقرر گردید هر چند برخی از این احکام خصوصاً احکام مربوط به زیب و زینت و رقص و آواز خوانی زنان با رفتار بعدی خود او ظاهراً در تضاد معلوم می شود اما باید بخاطر داشت که میلان مفرط امیر به سوی نسوان مربوط به دوره بعدی زندگانی اوست. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۶۸) چنانچه امیر در سالهای بعد از این حد به اندازه ی تجاوز کرد که تعداد زنهای به اصطلاح نکاحی و جوازی و سراری اش به حدود صد زن رسیده بود. (طنین، ۱۳۸۴: ۲۲)

خوی و خصلت امیر، که اساس آنرا راحت طلبی آمیخته با کنجکاوی و مدارا تشکیل می داد. این صفات در دوره ی اول پادشاهی او یعنی از ۱۹۰۱ تا حدود ۱۹۱۰ م خوبتر ظاهر بود و از برکت آن آثار خوبی مثل رهایی محبوسین بی گناه، منع زجر و شکنجه، تأسیس معارف و وارد ساختن بعضی از مظاهر تمدن به کشور از او باقی ماند، اما بعد از آن رغبت او به خوشگذرانی همراه با افراط و غلو در تشریفات ظاهری صفات مذکور را تحت الشعاع قرار داد و اوقات امیر بیشتر به کارهای بیهوده مثل طرح البسه و زیورات برای زنان حرم و یونیفرم برای عمله ی دربار، تعیین القاب عجیب و مضحک برای اهل بیت و درباریان و بالاخره نان پزی و دیکچه پزانی صرف می شد. با تمام اینها از نظر دانش شخصی امیر با سواد ترین و با مطالعه ترین پادشاهان سلسله محمد زایی از عصر امیر دوست محمد خان تا به امیر امان الله خان به شمول خود امان الله خان بود این مطلب را شاهد بی طرفی مثل راجا چندرا پرتاب^۱ سیاستمدار هندی که خود در ادب فارسی مطالعه داشت تایید نموده راجع به اولین ملاقاتش با او در پغمان در سال ۱۹۱۵ م می نویسد که امیر در ادبیات فارسی ید طولانی داشت و غالباً از آثار نویسندگان بزرگ نقل قول کرد. اما افسوس که در نتیجه ی میل به خوشگذرانی نتوانست این صفات را چنانچه لازم بود در راه بردن سطح دانش عمومی در کشور به کار ببرد. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۵۰۸-۵۰۹)

سیاست اصلی امیر، در امور داخلی و خارجی اعتدال آمیخته با احتیاط بود از نظر اداره داخلی هر چند مانند پدرش دارای روش مطلقه ی فردی بود و هدف واحد را که فقط قدرت برای خود و دودمان شان بود تعقیب می کرد، اما وسایلی که برای نیل به این مرام کار می رفت، متفاوت بود مثلاً در عین این که شاه و اطرافیانش در نهایت راحتی و خوش زندگی می کردند اما خشونت حاکم بر جامعه در دوره عبدالرحمن خان، در این دوره دیده نمی شد حبیب الله

۱. Raja Chandra partab .

خان در ارتباط با سیاست خارجی نیز روش احتیاط آمیزی را در پیش گرفت. (فیاض، ۱۳۹۴: ۸۷)

سیاست داخلی امیر بر خلاف رویه پدرش خیلی ملایم و با مدارا بود و مردم را نمی آزرده و شخصاً با احکام دینی وصوم و صلوات پابندی داشت و مانند شاهان دیگر معاصرش از کار وسعی و اداره، بیشتر به راحت شخصی متمایل بود. و بنابر این در طرز اداره و تشکیل دوایر و اخذ مالیات و دیگر امور کشور، تحول بارزی که زمان و مکان تقاضا داشت وارد نکرد و همان سیستم قدیمی که پدرش وضع کرده بود، برقرار ماند. (حبیبی، ۱۳۴۹: ۱۳۲)

با اینکه امیر حبیب الله خان روابط خارجی احتیاط آمیزی را در پیش گرفته بود ولی سیاست خارجی کشور پیوسته باعث نگرانی او در طول زمامداری اش بود. هنگام به قدرت رسیدن حبیب الله خان لرد کرزن^۱ نائب السلطنه هند انگلیسی و دیگر مسئولان احساس می کردند در مقابل پول هایی که به عبدالرحمن داده اند و تعهداتی که به او سپرده اند، امتیازات مهمی به دست نیاورده اند. بعد از فوت عبدالرحمن خان روس ها بار دیگر، با درخواست رسمی، افغانستان را تحت فشار گذاشته که با آن ها روابط مستقیم ولی نه از نوع سیاسی برقرار کند. با توجه به این که اکنون روسیه و افغانستان دارای مرز مشترک و طولی بودند. چنین درخواستی نا معقول به نظر می رسید. اما از دید بریتانیا هرگونه روابط مستقیم امکان داشت سرانجام منجر به روابط سیاسی شود. انگلیس ها پاسخ روشنی در این زمینه به افغانستان ندادند اما تقاضای روسیه نسبت به افزایش نگرانی انگلیس ها و تلاش آنها برای برقراری روابط موثر با امیر افغانستان شد. سرانجام لرد کرزن از حبیب الله خان دعوت کرد و طی چند ماه بعد پا فشاری کرد برای گفتگوی شخصی به هندوستان برود، حبیب الله خان توجیه می کرد نباید در این هنگام که تازه به سلطنت رسیده است کابل را ترک کند و این که او از قرارداد هایی که با پدرش امضا شده بود کاملاً رضایت دارد. لرد کرزن در پاسخ اصرار می ورزید که آن قرار داد ها با شخص عبدالرحمن خان امضا شده است و با بستن راه عبور سلاح و مهمات به افغانستان و خودداری از پرداخت مقرری به حبیب الله خان او را به شدت تحت فشار گذاشت. مبلغ قابل توجهی از مستمری پرداخت شده به عبدالرحمن خان به حبیب الله خان ارث رسیده بود و او توانست با استفاده از این اندوخته به وقت کشی ادامه دهد حبیب الله خان که توانسته بود سه سال وقت کشی کند شاید درک کرده بود ادامه این کار ممکن است خطر ناک باشد و بی درنگ با این پیشنهاد موافقت کرد. بالاخره در اواخر سال ۱۹۰۴ این قرار داد بین سیر لوئیس دین^۲ وزیر خارجه ی حکومت هند انگلیس و امیر امضا شد. حبیب الله خان مقرری های عقب افتاده را دریافت کرد و راه ورود و مهمات باز شد و در میان افغان ها اعتبارش بالا رفت. (مارتین، ۱۳۹۶: ۱۱۶-۱۱۸)

^۱ Lord carzan

^۲ sir Louis din.

همچنین علماء نیز به تدریج موجودیت خود را به عنوان نیروی سیاسی احیا نمودند عوامل تبارز مجدد علماء

عبارت بودند از:

۱- حمایت دربار

۲- کاهش کنترل حکومت مرکزی

۳- ظهور جنبش های ملیت گرایی و پان اسلامیس

حبیب الله خان بر خلاف پدرش به علماء و مشایخ احترام می گذاشت، چنانچه به عده ای روحانیون زمین و معاش مستمری تعیین نمود و خود نیز مرتباً از مزارات دیدن می نمود. مهمتر اینکه او کنترل دولت را بر مؤسسات دینی و فعالیت هایشان کاهش داد، علماء توانستند تدریجاً قدرت و نفوذ گذشته شان را دوباره حاصل کنند گرچه علماء بوسیله دولت مقرر می شدند ولی به صفت قاضی ها، امام ها، مدرسین و متولیان مزارات در منطقه ی فعالیت شان اختیارات کامل داشتند و روحانیون به صورت عموم منزلت شان را یافتند، طوریکه اعضای خانواده سلطنتی بشمول شخص پادشاه به کیش اخلاصمندی به یک و یا چند پیر علاقمند گردیدند. (نوید، ۱۳۸۸: ۳۸)

به هر حال یکی از اولین کارهای امیر حبیب الله خان که پس از حصول بیعت ارکان دولت روی دست گرفت دستور داد که غلامان و کنیزان موجوده ی افغانستان را که یادگار دوره پدرش بود از این به بعد در معرض خرید و فروش قرار نگیرند، اما آزادی آنان را اعلان نکرد، همچنین امر نمود که تمام محبوسین بی دوسیه رها شوند و محبوسین دوسیه دار بعد از تحقیق به نزد خودش آورده شوند تا تعیین مجازات شوند به این ترتیب زندانهای مهیب کابل رو به خالی شدن گذاشت. به صورت عموم شکنجه های شدید از قبیل قین و فانه و تیل داغ و غیره را امیر ممنوع قرار داد کار جالب تر از او این بود که سیاه چال های زمان پدرش را در کابل و هرات تخریب نمود و زندانیان آنرا که از مرده فرق نمی شدند با تن برهنه و استخوانی و چشمانی که از دیدن نور عاجز و بسته بود، بیرون کشیدند. او تمام تبعید شدگان دوره پدر را از ممالک خارجی اجازه بازگشت به افغانستان داد و دارائی های مصادره شده بعضی ها را تلافی نمود و هم ایشان را در مأموریت دولت پذیرفت. (غبار، ۱۳۹۰: ۵۳۴-۵۳۵)

به این ترتیب در ابتدا روی کار آمدنش کوشید که فضای سیاسی داخلی را باز نشان داده و کارهایی را در زمینه های فرهنگی، آموزشی و عمرانی انجام دهد. او به عنوان نخستین گام در راه اصلاحات اجتماعی و سیاسی شخصیت ها و خانواده هایی را که توسط انگلیس ها و پدرش تبعید شده بودند دوباره به وطن دعوت کرد و آنها را به کارهای مهم دولتی گماشت خانواده سردار یحیی خان که با محمد یعقوب خان پسر شیر علی خان توسط انگلیس ها

تحت الحفظ به هند برده شده بودند در سال ۱۹۰۲ م با موافقت انگلیس ها و دعوت حبیب الله خان به افغانستان برگشتند. همچنین محمود بیگ طرزی که با خانواده اش توسط عبدالرحمن خان به خارج تبعید شده بودند که در سوریه به سر می بردند، توسط حبیب الله خان به افغانستان عودت داده شد و از اهل دربار گردید. (مصباح زاده، ۱۳۸۸: ۸۰-۸۱)

رهبر مهم و برازنده ی ملی گرایان محمود طرزی نویسنده ی پرکار جهان دیده بود که سر محرر جریده سراج الاخبار (مسئول خبری) که به نام سراج الملت و الدین نام گذاری شده بود، تعیین شد. طرزی در یک خانواده سرشناس تولد یافت و تحصیلات خصوصی و خانگی را از علمای بلند پایه ی کشور از جمله پدرش غلام محمد طرزی، یکی از شعرای برازنده افغانستان تبعید شده بود و از آنجا به ترکیه عثمانی هجرت کرده و در شام اقامت گزیدند. طرزی در جریان دوره ی فعالیتش بحیث سر محرر سراج الاخبار بود که از اصلاح و تجدید به موازات اصول تجرد غربی طرفداری می نمود. مقالات وی در سراج الاخبار معلومات جدیدی درباره ی فلسفه، اخلاقیات، دیانت و اطلاعات درباره ی غرب به خوانندگان عرضه می داشت. طرزی با اینکه منتقد مخالف جدی استعمار غرب بود، به توانایی و نیروی اروپائیان اعتراف نموده و آنرا زاده ی قدرت فکری و عملی آنها می دانست. بنظر طرزی علت عقب ماندگی مسلمانان در نقض ذاتی اسلام نبوده، بلکه سبب آن انحراف مسلمانان از ارشادات واقعی اسلام است. طرزی مدعی بود که اسلام بر مبنای عقلی استوار است. حبیب الله خان نوشته های آتشین طرزی را تا به جاییکه صلح را به مخاطره نمی انداخت تحمل کرد، با سیاست بسیار محتاطانه ای که با انگلیسها داشت، امیر امیدوار بود که موضوع استقلال افغانستان را نه از طریق جنگ، بلکه از طریق داد و ستدهای سیاسی و مذاکرات صلح آموخته فیصله کند، برای رسیدن به این هدف می توانست از مقالات طرزی که نمودار احساسات و ملی و ضد استعماری در افغانستان بود در مذاکراتش به نفع افغانستان استفاده نماید. اما وقتی دید لحن های سراج الاخبار به ضرر منافع اش می باشد کنترلش را بالای سراج الاخبار شدیدتر ساخت. (سنزل نوید، ۱۳۸۸: ۵۴-۵۵) بنا بر این با آمدن روشنفکرانی چون محمود طرزی به افغانستان افکار و اندیشه های آزادی خواهی شکل گرفت و آغاز نهضت تاریخی مشروطه طلبی بود و اشخاص مهم فرهنگی و اجتماعی کشور در آن سهیم شدند.

چنانچه با ایجاد فضای سیاسی نسبتاً باز که جریده سراج الاخبار در عصر امیر حبیب الله خان فعالیت خویش را آغاز کرد در نتیجه نشر سراج الاخبار و بدست آوردن جراید ترکی، هندی و فارسی از بیرون کشور توسط معلمان مدرسه حبیبیه و بعضی از اعضای دربار و سرداران، خوانندگان آنها از اقوال جهان و مخصوصاً کشورهای همسایه آگاهی می یافتند و با افکار جدیدیکه مضمون اصلی آن را مبارزه علیه استعمار و استبداد تشکیل می داد آشنایی

حاصل می کردند. (پاصون، ۲۰۰۷: ۲۱۴) که باعث شد جنبش مشروطیت اول که اندیشه نوگرایی، استقلال طلبی و اتحاد و همبستگی ملی را در خود پرورانده بودند، شکل بگیرد و مردم از هر قوم، قبیله، زبان و نژاد در آن اشتراک ورزیده بودند و صفوف آنرا روحانیون وطن پرست معلمان آتشین مزاج افغانی و هندی و افسران شجاع، مأموران، کسبه کاران، غلام بچه گان دربار و پسران اشرف فئودال و ملیتهای مختلف تشکیل می داد. (هاشمی، ۱۳۸۰: ۲۵۸)

در چنین موقعیتی در سال ۱۹۰۹ دموکرات های خارج دربار (معلمین، دانش آموزان و کارمندان مکتب حبیبیه) و لیبرال های وابسته به دربار و نیز جمع معدودی از روشنفکران خارج از حلقه های دموکرات ها و لیبرال ها گردهم آمده و حزبی را به نام جمعیت سری ملی تأسیس کردند؛ این حزب اهداف ذیل را دنبال می کرد:

یک، تبدیل حکومت مطلقه شاهی به حکومت مشروطه شاهی

دو، به دست آوردن استقلال افغانستان از انگلیس

سه، فراهم ساختن زمینه نشر فرهنگ و مظاهر تمدن غرب در افغانستان

اعضای جمعیت سری ملی که ظاهراً به صورت مخفی فعالیت می کردند به واسطه نفوذ عناصر دولتی در زمستان ۱۹۰۹ م شناسایی و به اعدام و زندان محکوم شدند تعداد اعدام شدگان ۳۷۰ نفر بود و از جمله زندانیانی که تعدادشان معلوم نیست ۶ نفر مورد عفو قرار گرفتند که شاید همان طوری که از نام و نشان آن ها بر می آید از وابستگان دربار و شاید عوامل نفوذی در داخل حزب بوده اند. (مصباح زاده، ۱۳۸۸: ۸۳)

حوادث سال ۱۹۰۹ م حبیب الله خان را با گروه های آزادی خواه مخالف ساخت و علاقه امیر در توسعه معارف مدرن، بخاطری که چنین مشروطیت در دبیرستان جدید التاسیس حبیبیه آغاز یافته بود، تقلیل یافت، پادشاه توجه اش را فقط به عصری ساختن دربار معطوف ساخت و اوقات فراغت خویش را به تفریحات جدید از قبیل شکار و عکاسی صرف می نمود. (نوید، ۱۳۸۸: ۴۵)

با این حال از مهمترین اصلاحاتی که در این دوره عملی شد. گذاشتن تهداب معارف و فرهنگ جدید در افغانستان بود؛ اولین لیسه کشور به نام مدرسه ی حبیبیه در سال ۱۹۰۳ در کابل تأسیس شد. در ۱۹۱۱ بیمارستان ملکی کابل تأسیس و توسط پزشکان ترکی به کار انداخته شد. عمده ترین کار این دوره ترمیم جاده های قدیم کشور و تعمیر و ترمیم جاده های جدید ماشین رو، بین کابل-جلال آباد، جلال آباد-لغمان، کابل جبل السراج-جبل السراج کابل-لوگر، کابل-غزنی و غیره بود. همچنین در سرتاسر شهرهای افغانستان کاروانسراهای جنگی نما به نام (رباط های سراجیه) بالای مردم آباد گردید که هر رباط در دو حصه ی نشیمن و طویله ی حیوانات منقسم و هر یکی دارای ذخایر غله و علوفه و محروقات، و گدام دار مسئول بود تا طبق نرخ معین به مسافری و کاروانها بفروشد. (غبار، ۱۳۹۰: ۷۶)

(۵۳۵)

به طور کلی امیر حبیب الله خان، بخش اساسی اداره عصر پدر را حفظ کرده آنرا انکشاف و توسعه داد. ولایات چهار گانه دوره ی امیر عبدالرحمن خان را به شش ولایت تقسیم نمود. کابل، قندهار، هرات، ترکستان (مزار شریف) فراه، قطغن و بدخشان، علاوه بر ولایات شش گانه فوق مناطق و نواحی مهم عبارت بودند از جلال آباد و ننگرهار و جنوبی شامل (خوست، اورگون و غزنی) و هزاره جات، یکی از اقدامات اولیه امیر حبیب الله خان تشکیل مجلس قانونگذاری تحت ریاست نصرالله خان بود. وظیفه آنرا چارچوب بندی قوانین کشور تشکیل می داد. مجلس دیگر که شامل شعبات دوازده گانه بود به ریاست سردار عبدالقدوس خان اداره می شد. این مجلس برای چند ماه به طور منظم نشست داشت و کارهای مفیدی انجام می دادند ولی به تدریج ضعیف شده رفت تا اینکه امیر قبل از تکمیل سال آن، تصمیم به انحلال آن نمود، بعد از این حبیب الله خان یک مجلس دیگر بنام دارالشورا یا مجلس اعیان بوجود آورد که محض در حالت خاص دایر می گردید. این مجلس که شامل ارسطو کراتها، سران قبایل و لیدرهای مذهبی بود، محض جنبه مشورتی داشت و امیر حبیب الله خان حاضر نشد که با وسیع ساختن قاعده این مجلس، از قدرت مطلقیت خود بکاهد. از طرف دیگر امیر اداره یک نفری مطلق پدرش را به اداره نسبتاً دسته جمعی چند نفری مبدل نمود. سردار نصرالله خان برادرش در تمام امور دولتی با او شریک بود و سه پسرش شهزاده عنایت الله خان، شهزاده امان الله خان و شهزاده حیات الله خان نیز در اداره امور سهیم بودند. بعضی از سروران نیز حیثیت مشاور را داشتند و در مسائل مهم داخلی و خارجی ابراز نظر می کردند. تقسیم وظایف در اداره، نسبت به دوره پدرش، زیاد افزایش یافت و در رأس ادارات ملکی و نظامی آمرین مقرر شدند. (هاشمی، ۱۳۸۰: ۱۵۸-۱۶۰)

چنانچه در صحنه بین المللی، روسیه و انگلیس طی قرارداد ۱۹۰۷ م سن پترزبورگ خود، از موافقتشان با اینکه کشور افغانستان همچنان بایستی به مثابه سپری در میان این دو قدرت باقی بماند تأکید کردند. به فاصله کمی بعد از انعقاد این قرار داد جنگ جهانی اول شعله ور شد. افغانستان از هر دو سو بشدت تحت فشار قرار گرفت. آلمانها در پی آن بودند که حمایت و یاری افغانها را نسبت به خودشان در مقابل انگلیسها جلب کنند، سلطان عثمانی که خود را خلیفه مسلمین می خواند. علیه کفار و مشرکان حکم جهاد داده بود و آشوب طلبان هندی می کوشیدند هر طور شده پای افغانستان را نیز به جنگ بکشند. (کلیفورد، ۱۳۶۸: ۱۷۵) همچنین نماینده هند ضمن یک نامه، از امیر حبیب الله خان خواست تا در جنگ حالت بی طرفی را اختیار نماید امیر حبیب الله خان به جواب نامه نماینده هند نوشت تا زمانی که در افغانستان صلح و امنیت باشد من به مفاد معاهده امضا شده احترام می گذارم و وارد جنگ نمی شوم. (اخوان الصفا، ۱۳۸۰: ۲۹-۳۰) بنابر این امیر حبیب الله خان افغانستان را در جنگ جهانی از صحنه جدال دور نگه داشت. عده

ای از مردم به خصوص جوانان و روشنفکران، می خواستند که افغانستان داخل جنگ شود و بتواند استقلال خویش را از انگلیس بگیرد بعضی شایعات که در خصوص صحت و سقم آن نمی توان اظهار نظر کرد وجود دارد که حتی امیر امان الله خان پسر امیر نیز جزء گروهی بود که می خواستند افغانستان داخل جنگ شود. علاوه از امان الله خان، سپه سالار محمد نادر خان، محمود بیگ طرزی و سردار نصرالله خان نیز می خواستند که جنگ صورت گیرد و افغانستان استقلالش را به دست آورد. (اخوان الصفا، ۱۳۸۰: ۳۰-۳۱) لذا در جنگ جهانی اول با تمام فشاری که از داخل و خارج متوجه وی بوده با زرنگی از جنگ علیه انگلستان و روسیه طفره رفت که این اقدام به سود افغانستان تمام شد زیرا افغانستان یک کشور عقب مانده و تحت حمایه انگلیس بود.

به هر صورت، این اصلاحات جزئی به هیچ وجه خواسته های اصلی مردم افغانستان را که همانا به دست آوردن استقلال کشور و قطع ظلم و استبداد داخلی بود نتوانست برآورده سازد و از سوی دیگر مأموران و کارمندان دولت بیشتر از پیش بازار رشوه ستانی را رونق داده و مردم را به ستوه آوردند، در همین حال در داخل دربار، میان عناصری چون محمود بیگ طرزی و سردار نادر خان دسته بندی های سیاسی و گرایش های متفاوتی به وجود آمد و مخالفت ها علیه امیر حبیب الله بیشتر شد. (مصباح زاده، ۱۳۸۸: ۸۱)

بنابر این مخالفت های زیادی که در برابر امیر وجود داشت باعث شد که امیر حبیب الله در کله گوش ولایت لغمان به قتل برسد. اینکه چه کسی واقعاً مسئول قتل امیر حبیب الله خان بود، هرگز روشن نشد، اما رسماً برادرش نصرالله خان متهم بود که دستور این کار را داده است. یک افسر بخت بر گشته را که متهم به قتل امیر شده بود گرفته و پس از محاکمه کشتند. نظر دیگر این بود که فردی که چند سال پیش از سرکوب شورش قبیله اش جان سالم به در برده بود، برای انتقامجویی مبادرت به قتل حبیب الله خان کرده است. نظر دیگر که مورد قبول بریتانیا بود ولی گواهی برای اثباتش وجود نداشت، دست داشتن بلشویک ها در این کار بود. نظر روس ها که بیشتر افغان ها هم باور کرده بودند آن بود که انگلیسی ها مسئول قتل حبیب الله خان اند اما معتقدان به این نظر از خود نمی پرسیدند چرا باید انگلیسی ها شخصی را که تا حد زیادی مطیع آنها بوده است از بین ببرند و وضعی در کشور پیش بیاورند که بی ثباتی در نوار مرزی را به دنبال داشته باشد. آنچه امروز بیشتر پذیرفتنی است این گمان است که حزب جنگ در پشت ماجرا بود و دلیل آن هم میل به دستیابی به تاج و تخت افغانستان یا استیصال از عدم تحرک سیاسی حبیب الله خان یا دوستی او با دولت انگلیسی قلمداد می شود؛ طبق همین دیدگاه، این امان الله خان فرزند امیر بود که با حمایت یا تشویق مادر قدرتمندش علیا حضرت همسر اصلی حبیب الله خان، پدرش را کشته بود. (مارتین، ۱۳۹۶: ۱۲۳)

لذا نظر عموم بر این است که در زمستان سال ۱۹۱۹ م هنگامیکه امیر حبیب الله در منطقه جلال آباد و لغمان

مشغول تفریح بود پسرش امان الله خان نقشه خود را برای توطئه قتل پدر عملی ساخت و در یکی از شبها توسط همدستانش به داخل خیمه امیر وارد شده و او را به صورت مرموزی به قتل رسانید با این توطئه ی خود عده ی از مردم بیگناه را به خون خواهی پدر بازداشت کرد و بعضی را بدون دلیل به قتل رسانید. (پیام، ۱۳۸۴: ۱۰۸)

۴-۱-۲- اوضاع سیاسی و اجتماعی هزاره ها

روی همرفته، بازگشت تبعید شدگان به افغانستان که افکار جدید، تازه و مترقی را با خود آورده بودند و در پست های دولتی شامل شدند در پیشرفت مادی و ذهنی مردم افغانستان نقش مؤثری بازی کردند و مظاهر زندگی غرب در کشور نفوذ کرد. البته امیر حبیب الله خان راجع به مردم هزاره که از همه بیشتر زجر و عقوبت کشیده بودند در سال ۱۹۰۴ م فرمان جداگانه صادر نمود به این شرح «بموجب این فرمان مرحمت ترجمان به شمایان آگاه می نمایم. اول آن این می باشد که تا حال ملک و زمین شما مردم به مردمان مهاجر و ناقل افغان داده می شد. حکم کردیم که بعد از این ملک و زمین شمایان که به تصرف شمایان می باشد و کشته گری می کرده باشید زمین کشتی شما مردم باشد به مردم مهاجر داده نشود. دوم اینکه اشخاصی که بخارج علاقه دولت خداداد او بدیگر دول فراری می باشند همه را به موجب حکم اشتهار فرمان هذا اجازه و حکم دادیم که واپس به اوطان اصلی خود حاضر شوند و بخاطر جمعی بیایند و از آنجمله فراریان هر قدر میر و میرزاده باشند بحضور حاضر شوند که دیده شوند و سر رشته گذاران و بود و باش شان بخوبی و دوستی بسته شود و هر قدر که رعیتی و ارباب باشد به اوطان خود حاضر شوند اگر ملک آنها تا به حال به مهاجر داده نشده بود بعد از این حکم کردیم که داده نمی شود ملک خودها را تصرف شده آرام و آسوده می شوند و هر قدر نفری که قبل از این حکم ملک و زمین شان به مهاجرین داده شده است آن ملک و زمین از مهاجر واپس گرفته نمی شود و در بدل آن از دیگر زمین های خالصه سرکاری که جدید جوی کشیده و آباد و قابل زراعت است ملک و زمین داده می شود که آسوده شوند و آرام باشند. انشاءالله تعالی و این را هم برای فراریان خارج علاقه دولت خداداد خبر می کنیم که اگر تا ماه میزان سال ۱۳۲۳ هـ ق، در اوطان خود نیامدند باز زمین های آن ها را خاره نمی مانیم حکم می کنیم که به مردم مهاجر داده شود، فقط. و این حکم بر کل طوایف هزاره می باشد الا مردم هزاره شیخ علی کوه که تاله و برفک باشد و مردم چهارصده و قوم سلطان که مردمان فراری این سه موضع اگر از خارج دولت خداداد بیایند منظور داریم بدیگر جا زمین کشتندی بقدر اندازه شان برای شان مرحمت و داده می شود و در خود سه موضع مذکور جا داده نمی شود باقی تمامی اهالی مملکت خود را خداوند(ج) آباد و دولت را در

ترقی روز افزون خواهانم و السلام. تحریر فی یوم یکشنبہ دوازدہم ماہ رمضان المبارک سنہ ۱۳۲۲ ہجری قمری». (هاشمی، ۱۳۸۰: ۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳)

معلوم نیست که در اثر این فرمان و فرمان های مانند آن چه تعداد از مردم هزاره که به خارج پناه برده بودند به افغانستان باز گشتند و چقدر از آنها توانستند زمین هایشان را دوباره به دست بیاورند و یا زن و فرزند و اطفالی را که از ایشان به اسارت رفته بود باز یابند، اما وجود گروه های هزاره در خراسان ایران و بلوچستان انگلیس و ترکستان روسی نشان می دهد که یک عده ی کافی از ایشان این کشور را برای همیشه ترک گفتند از جمله سایر طبقاتی که اجازه بازگشت به افغانستان حاصل کردند یک تعداد خانواده های اعیانی بودند که در اثر رقابت در داخل دودمان شاهی با دسته مغلوب به خارج رفته و یا توسط قوای اشغالگر انگلیس به هند تبعید شده بودند. (صدیق فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۶۷)

همچنین مردمان کوچی افغان که در زمان امیر عبدالرحمن خان در مناطق هزاره جات جایگزین شده بودند و زمین های هزاره ها به عنوان پاداش به آنان تعلق گرفته بود. در طی دوران حکومت امیر حبیب الله کوچیهای افغان احمد زایی به حکومت گفتند: که آنها قادر به زراعت این سرزمین نیستند بنابر این، حکومت، هزاره ها را دوباره به همان سرزمین قبلی شان برد. همان سان که زمان می گذشت، هزاره ها قوی تر می شدند و بر خوردهایی بین هزاره ها و پشتون ها اتفاق می افتاد. در یک مورد دیگر، هزاره هایی که توسط امیر عبدالرحمن خان از هزاره جات به بگرام و نهر شاهی در جلال آباد کوچانده شده بودند نیز از طرف امیر حبیب الله اجازه داده شد تا به سرزمین خود برگردند. (پولادی، ۱۳۷۸: ۲۹۹-۳۰۰)

هر چند امیر حبیب الله خان برای انسانی جلوه دادن حکومتش چنین قدم هایی برداشت، اقدامات دیگر از جمله رهاسازی هزاران زندانی سیاسی از سیاه چال های نمناک، ممنوع کردن برخی مجازات وحشیانه مانند کور کردن، گوش بریدن، قین و فانه و تیل داغ و اجازه بازگشت به تبعید شده گان به کشور، با وجود این اقدامات با اینکه امیر حبیب الله خطاب به مردم هزاره ی شیعه اعلام کرد ملک و زمین شما مردم هزاره که تا حال به مردمان مهاجر و ناقل افغان داده می شد، حکم کردیم که بعد از این، به دست خود شما باشد و هر قدر ملکی که از مردم هزاره قبلاً به افغان داده شده باشد در بدل آن از زمین های خالصه نو آباد سرکاری ملک و زمین داده می شود. با این حال، بردگی مردم هزاره را ملغی اعلام نکرد و از فشارهای سنگین اقتصادی، اجتماعی و روانی روزگار پدرش به مردم هزاره چیز زیادی نکاست. (بینش، ۱۳۹۰: ۹۱)

همچنان محدودیتهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی وجود داشت؛ چنانچه امیر حبیب الله خان برای حسینیه های هزاره ها در کابل محراب ساخت و آنها رابه مسجد تبدیل کرد. وی برای این مساجد مؤذن و امام جماعت سنی

تعیین نمود. (بختیاری، ۱۳۸۵: ۱۸۲) و همچنین در مساجد شان پیشنهاد از روحانیون اهل سنت مقرر شد و مردم مجبور بودند که طبق مذهب اهل سنت در پشت آنها اقتدا کنند و تمام مراسم مذهبی طبق مذهب اهل سنت انجام می شد. (یزدانی، ۱۳۶۹: ۳۷)

با این حال حبیب الله خان سیاست های پدر را با اندکی تخفیف ادامه داد. و هزاره ها همچنان مجبور به تقیه بودند. زیرا در غیر این صورت جان، مال و ناموس شان به خطر می افتاد. در دوران این امیر اقبال خاص به تاریخ نگاری پیدا شد و در همین عرصه ملا فیض محمد کاتب هزاره به دلیل مهارت در انواع خوشنویسی به دربار حبیب الله خان راه یافت و به عنوان مورخ رسمی کشور تعیین شد. وی از فرصت دست آمده استفاده کرد و بسیاری از ناگفته ها و حقایق را در کتب خویش از جمله سراج التواریخ به آیندگان عرضه داشت. (مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ۱۳۹۴: ۸۷-۸۸)

گرچه با روی کار آمدن امیر حبیب الله خان وضع هزاره ها بسیار بهتر شد، ولی مهاجرت کم و بیش ادامه داشت سراج الاخبار در شماره سال ۱۱ سال ۱۹۱۴ م شرحی از فرار نمودن ششصد خانوار هزاره به جانب ایران نوشت و گفت این فراریان خوش به رضا، به واسطه سربازان مسلح از سرحد باز گشته اند و به طور اجبار در موطنشان دایزنگی ساکن ساخته شدند. سراج الاخبار می نویسد که وقتی از آنها سبب این فرار کردن پرسیده شد. ایشان ظلم و جبر و رشوت خواری مأمورین دولت را پیش کشیدند. میر غلام محمد غبار در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، که خود شاهد بعضی از اتفاقات آن دوران بوده می نویسد: «در همین سال نگارنده در خان آباد قطعن بودم. یک نفر مستاجر گمرک قطعن و بدخشان به نام جمشیدخان کمری وال، هشتاد نفر خدمتکار شخصی داشت و سرای جمشید خان شکل سراهای افسانوی بغداد به خود گرفته بود. در حالی که در بدخشان قحط غلا، مردم ناتوان آنجا را واداشته بود که دختران خود را برای ۱۰ سیر (۷۰ کیلو) گندم بفروشند و مثلاً در نورستان مردم ارزن می خوردند و در پکتیا غله را می گذاشتند تلخ شود تا کمتر بخورند عوارض مالیات دولت گوناگون بود و با زور محصول از مردم گرفته می شد، از قبیل مالیات ارضی، سردرختی از اشجار، زکات و محصول مواشی و اقسام حواله جات خریداری و غیره. اما حواله جات دولتی این راه هم قبول نداشت و مالیه دهنده را مجبور می ساخت تا مالیه خود را در جای معینه تحویل نماید و لو زندگی او در سر این تکلیف از بین می رفت. مایحتاج خانواده شاهی هم در عوض معاش شان در ولایات کشور حواله می گردید، برنج در کنر و لغمان، روغن در هزاره جات، گوسفند در قطعن و غیره. اما تعیین نرخ این اشیا به مراتبی کمتر از نرخ بازار و روز بود. در سال ۱۹۱۱ نرخ روغن در بازار کابل فی سیر (۷ کیلو) ۱۵ روپیه بود. نایب السلطنه هفت هزار روپیه از معاش خود را در خزانه در بهسود حواله کرد و به عوض آن روغن به نرخ تقریباً رایگان

جمع آوری کرد. این وقت حاکم هزاره جات سردار محمد اکبرخان بود». (غبار، ۱۳۹۰: ۵۴۳-۵۴۵)

کیفر و مجازات از مأمورینی که سوء رفتار و رویه خشن با مردم نشان می دادند اصلاً برداشته شده بود چنانچه یکی از وابستگان سلطنت به نام عضدالدوله سالانه مقدار پنج هزار سیر روغن به صورت جبری از مردم هزاره جات می گرفت و کسی به داد مردم نمی رسید این همه بی بازخواستی ها و عدم رسیدگی ها، مردم را به ستوه آورده بود و بعضی سوء قصدهایی را به جان امیر سبب شد چنانچه در منطقه شور بازار کابل حینی که مرکب امیر از راه عبور می کرد مورد حمله قرار گرفت اما امیر از این حادثه جان به سلامت برد. (پیام، ۱۳۸۴: ۱۰۸)

با وجود این همه ظلم و تعدی در عصر امیر حبیب الله خان نیز مردم هزاره از مهاجرت به کشورهای دیگر ممنوع بوده، کسی نمی توانست آزادانه در کشورهای مانند ایران و هندوستان و ترکمنستان مهاجرت نمایند، مأمورین نظامی دولت در نقاط مختلف مرزی کشور حضور داشته از رفتن آنها جلوگیری نموده بعد از گرفتاری شان مورد آزار و اذیت قرار داده آنها را به پایتخت می آوردند و تا رسیدن به پایتخت بسیاری آنها از گرسنگی و عوارض دیگر جان می دادند و می مردند، اگر چه در عصر امیر حبیب الله خان قتل و زندان، فروش برای غلامی و کنیزی نبوده اما ضرب و شتم و توهین و تحقیر و خفت و خواری وجود داشته است. (اخلاقی، ۱۳۸۰: ۲۹۸) بنابر این مردمان هزاره در دوران حبیب الله خان نیز بخاطر زنده ماندن و امرار معاش با مشکلات زیاد از کشور خارج می شدند و به ارتش نظامی انگلیس می پیوستند.

اگر چه تعداد اندکی از هزاره ها قبل از ۱۸۳۸ م در ارتش هند بریتانیا خدمت می کردند اما تنها از سال ۱۹۰۱ بود که تماسهای وسیع تری بین هزاره ها و نمایندگان هند بریتانیه برقرار گردید تا سال ۱۹۰۴ اشتغال و تامین معاش، منافع اصلی هزاره ها را در خدمت به ارتش این کشور تشکیل می داد، اما پس از این زمان مناسبات سیاسی و نظامی میان طرفین مبنای قاعده مند و دو جانبه پیدا کرد، چنانچه روابط بین افغان ها و انگلیس ها و روس ها پس از اوایل قرن هجدهم نیز همین وضعیت را پیدا کرد. هزاره ها با بی رحمی در داخل افغانستان سرکوب می شدند آنان به منظور کسب شناسایی سیاسی- اجتماعی، باز پس گیری زمین هایشان و تلافی گذشته ها نیازمند کمک یک متحد قوی بودند و انگلیس ها می توانستند همین نقش را ایفا نمایند بویژه که دیگر همسایه گان نیرومند مردم هزاره، علائق و منافع برای خود در این ارتباط نمی دیدند و انگلیس ها اصولاً نگران منافع خود بودند، آنان قبلاً دو بار در افغانستان شکست خورده و در جستجوی راههایی بودند که این ناکامی را جبران نمایند در واقع انگلستان خود را برای تهاجم

سوم آماده می کرد. لرد کیچنر^۱ در زمانی که فرماندار هند بود، هنگام بازدید از سرحدات شمال غرب از سر لشکری سی دبلو جاکوب خواست یک فوج از سربازان هزاره تشکیل دهد. پیش از آن، تنها هزاره های ارتش هند آنهایی بودند که وارد لشکرهای یکصد و بیست و چهارم و یکصد و بیست و ششم در پیاده نظام بلوچستان و در سواره نظام پیش آهنگ شهره بودند. بدین ترتیب سر لشکر جاکوب بعداً فیلر مارشال سر گلا و دبلو جاکوب^۲ با تلفیق لشکرهای ۱۲۴ و ۱۲۶ پیاده نظام بلوچستان، لشکر معروف ۱۰۶ پیشاهنگ هزاره را تشکیل داد. (موسوی، ۱۳۸۷: ۱۹۱) امیر حبیب الله خان که شاهد قدرت مند شدن هزاره ها در اردوی نظامی انگلیس بود و همچنان مهاجرت هزاره ها به خارج از کشور به سمت هند انگلیسی ادامه داشت که این امر به بی ثباتی دولت افغانستان منجر می شد.

بنا بر این در سال ۱۹۰۴ ثبت نام هزاره ها در گردان پیشگامان هزاره تحریم شد و امیر حبیب الله خان از حکومت بریتانیایی هندوستان درخواست کرده بود که دیگر ثبت نام اتباع شان (هزاره ها) را در ارتش هندوستان خود داری کنند. در نتیجه از مردمان هزاره دیگر در ارتش هندوستان راه نیافتند. امیر حبیب الله خان چندین هزار نیروی کاری هزاره را برای راه سازی کرایه کرد، تقریباً در همان زمان، امیر حبیب الله برای اولین بار دستور داد که سرباز گیری از مردان این نژاد صورت گیرد. (پولادی، ۱۳۷۸: ۳۰۰) لذا با هدف بهره گیری از نیروی فوق العاده هیجانی هزاره ها به نفع خویش چند هنگ ویژه سربازان هزاره را در ارتش افغانستان تشکیل داد و سپس هزاره های مذکور قیام منگلی های پشتون را که بیشتر نیروی اعزامی تاجکان کوهستانی را عقب زده بودند به شدت شکست دادند و رؤسای آنها را دستگیر کردند که سر انجام توسط امیر به قتل رسیدند. (بینش، ۱۳۹۰: ۹۱)

با این حال بعد از اینکه سرباز گیری هزاره ها در ارتش انگلیس منع شد هزاره هایی که در لشکر نظامی انگلیس خدمت می کردند باقی مانده بودند که این لشکر ها متشکل از هشت فوج هزاره مقرر کویته بود. در این زمان از این نیرو اغلب برای خدمات غیر نظامی چون ساختن جاده ها و دیگر کارهای سنگین استفاده می شد. اما شعله ور شدن جنگ جهانی اول، این تهدیدات انگلیس را برای حمله ی سوم به افغانستان با یاری هزاره ها متوقف ساخت و لشکر ۱۰۶ برای جنگ بین النهرین اعزام شد. متعاقباً که صدمات سنگینی بر نیروهای انگلستان وارد آمد، آنان سعی کردند با استخدام افراد جدید از هزاره های مشهد در ایران این لشکر را تکمیل نمایند. پس از آن، افسران و سربازان هزاره در جنگهای بسیاری شرکت کردند، از جمله در فرانسه در ۱۹۱۵ م سربازان هزاره نشان هایی بدست آوردند و در جنگهای ایالت سرحد شمال غرب واقع در پاکستان کنونی، کردستان، بغداد، شمال و غرب آفریقا و وزیرستان در حد

^۱ Lord Kirchner.

^۲ Filler Marshall sar gluv w jacub.

فاصل سالهای ۱۹۲۳-۱۹۲۴ م شرکت داشتند وجود این سربازان و افسران آموزش دیده و مجرب هزاره در ارتش هند بریتانیا مایه نگرانی حکومت کابل بود و تهدید بزرگی برای آن تلقی می شد با این وجود و علی الرغم کمک هزاره ها، در جنگ سوم بین انگلیس و افغانستان به شکست انگلیسی ها انجامید. این جنگ در ۱۹۱۹ م و با آغاز سلطنت امان الله خان شروع شد. او افغانستان را جزو دول غیر متعهد جامعه ملل خواند. (موسوی، ۱۳۸۷: ۱۹۳)

با اینکه هزاره ها در اردوی نظامی انگلیس فوج قدرتمندی را تشکیل داده بودند و سربازگیری از آنها در ارتش افغانستان صورت می گرفت اما در عصر امیر حبیب الله خان از مردم هزاره کدام شخص با اقتدار در ارکان دولت او دیده نمی شود تنها مدارایی که از طرف امیر نسبت به آنها دیده می شود این است که امیر حبیب الله خان خرید و فروش غلام و کنیز را ممنوع قرار داد، بدون اینکه درباره آزادی شان نظری انداخته باشد. (اخلاقی، ۱۳۸۰: ۲۹۵) همچنین مهمترین پدیده سیاسی و اجتماعی روزگار حکمرانی امیر حبیب الله خان نضج گیری افکار و اندیشه های آزادی خواهی و آغاز نهضت تاریخی مشروطه طلبی بود که در شرایط جدید آن زمان شکل گرفت و اشخاص مهم فرهنگی و اجتماعی کشور در آن سهم گرفتند. این نهضت امیر را سخت ترسانده لذا فوراً دستور سرکوبش را صادر کرد و پیش از به ثمر رسیدن، به زعم خود، ریشه آنرا خشکاند، اما نکته قابل توجه حضور فعال و پر رنگ شیعیان در این اولین جریان آزادی خواهی افغانستان سده بیستم است، از جمله مبارزات مشروطه خواه شیعه و هزاره ها می توان به افراد زیر اشاره کرد: احمد قلی خان قزلباش مأمور ستاره دولت، ملا فیض محمد کاتب هزاره، میرزا محمد مهدی خان چنداولی، محمد اسحاق خان قزلباش، ماما ابراهیم ساعت ساز، میرزا محمد اسماعیل کاتب حریه، غلام رضا خان و... (بینش، ۱۳۹۰: ۹۲-۹۳)

گفتار دوم: دوره شاه امان الله خان

۴-۲-۱- حکومت امان الله خان و سیاست او در قبال هزاره ها

امان الله خان پسر امیر حبیب الله خان نوه عبدالرحمن خان از طایفه ی بارکزیایی از ایل ابدالی معروف به درانی، به سال ۱۳۰۹ هـ ق در منطقه پغمان در غرب شهر کابل به دنیا آمد، به قدری که امکان داشت در مدرسه نظامی کابل تحصیلات خودش را به پایان رسانید، وی تحصیلات خود نزد محمود سامی پاشا گذراند و زبان ترکی را نیز از وی فراگرفت. امان الله خان در زمان امارت پدرش به واسطه ی مخالفت مادرش با امیر حبیب الله خان و طرفداری او از مادر، مورد بی مهری پدر قرار گرفت. وی در غیاب پدر اگر نوبت تصدی نیابت سلطنت به او می رسیده نهایت تلاش خود را در جهت آسایش زندانیان به کار می برد و حتی به طور محرمانه از آنها دیدار می کرد. وی همواره از سپاهیان حمایت می کرد و در جهت رضایت آنها تلاش می نمود. بنا به برخی نظریات، قتل امیر حبیب الله خان به تحریک مادر امان الله واقع شده و امان الله نیز جزء تحریک کنندگان این قتل بوده است. (فیاض، ۱۳۹۴: ۹۳-۹۴)

از آنجا که حبیب الله خان برای خود جانشینی انتخاب نکرده بود و این رسم که پسر اول بر تخت سلطنت بنشیند در افغانستان وجود نداشت، بلافاصله پس از مرگ امیر رقابت و مبارزه بر سر جانشینی در گرفت. نصرالله خان که در جلال آباد بود با حمایت برادر زاده اش عنایت الله خان بی درنگ خود را امیر خواند و به اکثر نقاط افغانستان نامه نوشت که از وی حمایت کنند. یگان های ارتش و علمایی که در جلال آباد بودند از نصرالله خان پشتیبانی کردند اما برگ برنده در دست امان الله خان در کابل بود که انبارهای اسلحه و مهمات و خزانه دولتی را در اختیار داشت او توانست با افزایش حقوق و دستمزد، حمایت نیروهای پادگان را به دست آورده و پشتیبانی سران قبیله ها و علما و نیز طرزی و مدرنیست ها را جلب کند. (مارتین، ۱۳۹۶: ۱۲۳-۱۲۴) و اقدامات زیر را نیز جهت جلب نظر مردم و حمایت از خود انجام داد:

۱- متهم ساختن نائب السلطنه و همراهان او به شرکت در دسیسه قتل امیر حبیب الله و اعلان خون خواهی شاه سابق.

۲- افزایش دستمزد یا معاش افراد مسلح به میزان ۵ روپیه در ماه.

۳- اعلام استقلال افغانستان به شمول استقلال در مناسبات و مبادلات خارجی

مردم به سبب این اقدامات امان الله خان که بی سابقه بود از او طرفداری نمودند. امیر نصرالله خان ملقب به نائب السلطنه چون اوضاع را چنین دید از مقام خود بعد از ۵ روز سلطنت و آن هم صرفاً در جلال آباد استعفا داد و با سایر سربازان به کابل آمده و سپس به امان الله خان تسلیم شد و در روز بیست و هفتم فوریه ۱۹۱۹ امان الله خان رسماً تاجگذاری کرد و پادشاه افغانستان شد. (فیاض، ۱۳۹۴: ۹۴-۹۵)

امان الله خان بعد از اینکه رسماً پادشاه افغانستان شد، خود را خدمت گذار ملت خواند و به همین جهت در نطق پر حرارتی که ایراد داشت مردم را مورد خطاب قرار داده و بیان نمود: «ای ملت معظم افغانستان، من هنگام شهادت پدر، وکالت سلطنت را در کابل داشتم و اکنون به اصالت آن بار سنگین امانت را متوکلاً و معتصماً بالله به عهده گرفتم، وقتی که ملت بزرگ من، تاج پادشاهی را بر سر من نهاد، من عهد بستم که بایستی دولت افغانستان مانند سایر قدرتهای مستقل جهان در داخل و خارج کشور آزاد و مستقل باشد. ملت افغانستان در داخل کشور آزادی کامل داشته و از هر گونه تجاوز و ظلمی محفوظ و مردم فقط باید مطیع قانون باشند و بس. کار اجباری و بیگاری در تمام رشته ها ممنوع و ملغاست حکومت ما در افغانستان اصلاحاتی خواهد نمود که ملت و مملکت ما بتواند در بین ملل متحدان جهان جای مناسب خود را حاصل نماید. (طنین، ۱۳۸۴: ۳۵)

بنا بر این امان الله خان به مجرد نشستن به تخت پادشاهی محاکمه افراد را آغاز کرد که در قتل امیر حبیب الله خان مظنون بودند. یک جمعیت زیاد به نام قاتلین و شاملین و محرکین محبوساً به کابل آورده شدند از جمله خاندان یحیی خان مثل محمد نادر خان، سپه سالار و برادرانش و بین اعمام شان و شاه علی رضا خان کرنیل و سردار نصرالله خان و همچنین اشخاص دیگری هم بودند. (مولایی، ۱۳۸۱: ۳۵-۳۶)

همچنین سردار نصرالله خان نیز متهم به دست داشتن در قتل به حبس ابد محکوم شد و شاه عیبرزما متهم به قتل نیز اعدام گردید. نادر خان و برادرانش مدتی کوتاه در زندان به سر بردند ولی به زودی رها گردیدند با عزت و احترام در مقام های حکومتی قرار گرفتند. همچنین امان الله خان نامه ذیل را به حاکم بریتانیای هند نوشت و آنها را از شهادت پدرش خبر داد: بعد از ادای احترام می خواهم به شما حکومت هند بریتانیا و وایسرای با تأسف اطلاع بدهم که پدرم اعلیحضرت سراج المله و الدین امیر حبیب الله خان به طور غیر قانونی و غیر عادلانه در لغمان در (۱۵ فبروری ۱۹۱۹ م) کشته شد، عموی من سردار نصرالله خان به طور ناحق در جلال آباد قدرت را غصب کرد و خود را امیر اعلان نمود ولی حالا با من بیعت کرده از تاج و تخت دست کشیده است. سردار عنایت الله خان، سردار حیات الله و تمام اعضای خانواده شاهی که با سردار نصرالله خان بیعت کرده بودند او را غیر قانونی خوانده حالا با من بیعت

کرده اند و مرا به حیث پادشاه و امیر انتخاب کرده اند. اگر چه حکومت بریتانیای هند نامه امان الله خان را به زودی جواب ندادند ولی بعد از مشورت با لندن نامه ذیل را در جواب امیر ارسال کردند. بعد از ادای احترام، نامه شما رسید، از شنیدن خبر مرگ نا بهنگام پدر شما پریشان شدیم حکومت هند برتانوی که در دوستی با شما یکجا بود درین غم شریک شما می باشد و از شما تشکر که به ما اطلاع دادید که از طرف مردم کابل به پادشاهی انتخاب شده و سردار نصرالله خان نیز با شما بیعت نمود. (اخوان الصفا، ۱۳۸۰: ۳۳-۳۴)

سیاست خارجی افغانستان هنوز در دست انگلیس بود، امان الله خان از این واقعیت که روابط خارجی افغانستان تحت کنترل بریتانیا قرار داشت بیزار بود. او می دانست که دخالت بریتانیه به این معناست که افغانستان کشوری مستقل نیست. در سال ۱۹۱۹ به طور علنی اعلام کرد که افغانستان در مناسبات داخلی و خارجی کاملاً مستقل است. دولت بریتانیا از شناسایی استقلال افغانستان سرباز زد و امیر امان الله خان هم علیه بریتانیا اعلام جهاد کرد. (مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ۱۳۹۴: ۸۸)

در این ایام احساسات مخالف انگلیس در میان مردم افغانستان بالا گرفته بود زیرا عموماً معتقد بودند که انگلیس می بایست در قبال حفظ بی طرفی افغانستان در جنگ جهانی اول، استقلال کامل این کشور را بدان باز می گردانده است. امان الله خان برای آنکه مانع از سقوط رژیم لرزان خود شود، با بهره گیری از اوج گرفتن احساسات ضد استعماری در میان مردم در سال ۱۹۱۹ سومین جنگ افغانستان با انگلیس را اعلام کرد. (کلیفورد، ۱۳۶۸: ۱۷۵-۲۷۶)

همچنین هزاره ها نیز پس از ۱۹۱۹ اجازه یافتند در ارتش افغانستان خدمت کنند و از حقوق و مزایای نسبتاً یکسان با دیگر گروههای قومی برخوردار شوند. هزاره ها امیدوار بودند با استفاده از این فرصت در جنگ استقلال شرکت کنند و برای جبران گذشته های خویش بهره ببرند و موقعیت آینده ی خود را بهبود بخشند و همچنین پس از ۱۹۱۹ حکومت افغانستان از انگلستان تقاضا کرد که دیگر سرباز هزاره را برای ارتش انگلستان استخدام نکند، با این استدلال که اکنون دیگر هزاره ها تبعه افغانستان هستند. روابط میان هزاره ها و انگلیس ها که حدود سه دهه به طول انجامید برای هیچ کدام از طرفین چندان سودمند و رضایت بخش نبود و سرانجام با سقوط امپراتوری بریتانیا در شبه قاره هند، این روابط نیز به سرعت از هم پاشید. (موسوی، ۱۳۸۷: ۱۹۳) به این ترتیب هزاره ها که از اردوی انگلیس خارج شده بودند به صف ارتش دولت امان الله خان قرار گرفتند.

در زمان آغاز جنگ استقلال با انتشار اعزام گروههای مردمی اعم از شیعه و سنی برای جنگ با انگلیس ها و عزم و اراده ی قاطع ملی برای حصول استقلال کشور، انگلیسها را دستپاچه و نگران ساخت و چون وحدت و

یکپارچگی ایجاد شده در بین اقوام و طوایف و مذاهب اسلامی در قندهار را تهدید جدی برای نیروهای انگلیس و عامل مهمی برای کامیابی و موفقیت مبارزین ملی تلقی می کردند خواستند تا این وحدت و همبستگی را از بین ببرند. (انصاری، ۱۳۸۱: ۱۰۰) بدین شرح که وقتی همه توجهات به جانب مبارزه با سلطهٔ اجنبی معطوف بود، عمال انگلیس در شهر قندهار پسر بچه سید اهل سنت قندهاری را کشتند و در زباله دان منزل میرزا قربانعلی بیات که اصالتاً از غزنی بود و در قندهار از طرف دولت امانی مأموریت داشت، دفن کردند و به غلط شایع کردند که مردم شیعه قندهار او را از روی کینه مذهبی کشته اند. هم زمان با این حادثه چند نفر از روحانی نماها که در جامعه آن روز کم نبودند فتوا صادر کردند که قتل شیعیان جایز است و سایر عوامل انگلیس درون لشکر افغانی در اسپین بولدک شایع کردند که داخل شهر قندهار آتش جنگ داخلی شعله ور شده است و شیعه و سنی همدیگر را می کشند. (بینش، ۱۳۹۰: ۹۵-۹۶) با این حال مردم هزاره در کنار دیگر اقوام افغانستان در جنگ استقلال ۱۹۱۹ م شرکت کردند چنانچه از نواحی غزنی، محمد الله خان هزاره و عباس خان هزاره و شیر احمد خان توری و عبدالله خان قیاق، ابوالقاسم رساله دار با افراد تحت فرمان خود داوطلبانه به اردوی اعتمادالدوله پیوست و به میدان جهاد شتافتند. مجاهدین هزاره در جبهه قندهار زیر فرمان سید نور محمد شاه که شیعه بود انجام وظیفه می کردند. هر چند نام بسیاری از مجاهدین هزاره که در جنگ استقلال فداکاری نموده اند در کتب تاریخ ذکر نشده است امام حقیقت آن است که فداکاری نموده اند به دلیل آنکه نامشان در سنگ نبشته مناره دهمزنگ کابل که به فرمان امان الله خان حک شده به چشم می خورد و این می رساند که هزاره ها در تمام جبهات علیه انگلیس شرکت داشته اند. (یزدانی، ۱۳۸۶: ۱۷)

به هر حال نقل و انتقال نیروهای امان الله خان به طرف هند از نواحی خیبر و خوست و قندهار شروع شد. شکست سریع نیروهای افغانی در خیبر و بمباران جلال آباد و کابل توسط هواپیماهای انگلیسی، تأثیر عمیقاً نومید کننده ی در پایتخت به بار آورد. لذا به فاصله ده روز از آغاز جنگ افغانها تقاضای آتش بس و صلح کردند. کلیفورد، ۱۳۶۸: ۱۷۵-۲۷۶) در این موقع امان الله خان نیز که با مردم تماس فروان داشت و نظریات مردم برای او واضح بود و به قوت و زور انگلیسی ها پی برده بود، مشاورانش هم به او اطلاع دادند که حکومت انگلیس نسبت به هر وقت دیگر ضعیف تر شده، زیرا جنگ جهانی تازه ختم شده بود و روحیات مردم به طرف صلح متوجه است و نظامیان بریتانیایی نیز مرخص شده اند و در هندوستان به تعداد زیادی نظامی موجود نیست چرا که اکثر سربازان بریتانیایی به اروپا رفته بودند. (اخوان الصفا، ۱۳۸۰: ۳۴)

با این حال دیگر کاملاً روشن شده بود که افغانها نمی خواهند همچنان غیر مستقل و تابع انگلیس باشند، مگر اینکه انگلیس بخواهد ایشان را بزور به تمکین و تابعیت وادارد. لذا انگلیسیها مجبور شدند با خواسته امان الله خان

موافقت کند و بالاخره امان الله خان موفق شد به هدفش برسد. پیمان راولپندی در سال ۱۹۲۱ به تسلط بریتانیا بر روابط خارجی افغانستان پایان داد و به این ترتیب افغانستان به استقلال رسید. (کورونا، ۱۳۸۳: ۴۲)

از مشخصه های بارز جنبش امانی در افغانستان نه تنها استقلال طلبی بلکه برداشتن اولین گام ها به سوی یک جامعه مدرن و دموکراتیک بود. به این مفهوم که امان الله خان و طرفدارانش تلاش داشتند تا افغانستان را از یک سو در جهت ترقی و پیشرفت سوق دهد و از سوی دیگر این روند مستقل و به دور از مداخله هر کشور خارجی و با اتکاء بر مردم انجام پذیرد بعد از آنکه شاه امان الله با انگلیس ها تسویه حساب کرد، به فکر آن شد تا افغانستان و مردمش را از جهل و عقب افتادگی که قرن ها در آن غرق شده بود بیرون کشد. امان الله خان به مردم و روشنفکرانی که وی را حمایت می کردند دو وعده داده بود اول حصول استقلال کشور از انگلیس و دوم اصلاحات طرز اداره کشور. امان الله خان نخستین حاکم کشور بود که به اصول دموکراسی اعتقاد داشته، تلاش مستمری برای مدرنیزه کردن و پیشرفت افغانستان در زمینه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انجام داد. او طرز اداره کشور را از شاهی مطلقه به مشروطیت تغییر داد و به زودی پس از اعلان استقلال، کابینه یا هیات وزرا را تشکیل داد و در حالی که شاهان قبل از او خود را امیر می نامیدند وی این لقب را به شاه تغییر داد. (انتشارات محسن، ۱۳۹۳: ۹-۱۰)

بنا بر این، امان الله خان به منظور سروسامان بخشیدن به وضع کشور و نایل شدن به پیشرفت های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی توسط مشاورین و شورای دولت خود یک سلسله قوانین و مقررات وضع نمود و برای تصویب و اعلام آن برای مردم (لویه جرگه) تشکیل داد نخستین لویه جرگه امان الله (۱۹۲۱م) در شهر جلال آباد برگزار گردید، ریاست این جرگه را که ۸۷۲ نفر در آن شرکت داشتند شخص امان الله خان به عهده داشت، لویه جرگه جلال آباد نخستین قانون اساسی افغانستان را در ۷۳ ماده تصویب نمود که بر اساس ماده ی ۳۱ و ماده ی ۶ آن تمام اختیارات قوای سه گانه مجریه، مقننه و قضایی در دست پادشاه که غیر مسئول خوانده شده بود قرار داشت. (مصباح زاده، ۱۳۶۸: ۶۱)

این قانون اساسی که با الهام از قوانین ترکیه بود. امان الله خان تلاش کرد قوانین سکولار تدوین کند که در چارچوب آن دستگاه پادشاهی و دولت کار خود را انجام دهد و نیز رابطه بین دین و دولت مشخص باشد. اما نوگرها از ادغام بخش هایی از قوانین مذهبی با قوانین مدنی ناخوشنود بودند و سنتی ها نیز از اینکه امکان داشت قوانین دولتی غیر از دستورهای دینی باشد خشمگین شدند. آنها معتقد بودند تنها دلیل وجود کشور باید نشان دادن اراده ی الهی باشد. امان الله خان سعی کرد با ایجاد قوه قضائیه، دادگاههای مستقل و غیر دینی، نظام حقوقی مدرن در افغانستان به وجود آورد. (مارتین، ۱۳۹۶: ۱۳۱)

لذا شاه امان الله خان برای به وجود آوردن دولت مدرن به وحدت و همدلی مردم نیاز داشت چون جامعه افغانستان قبل از حکومت شاه امان الله خان جامعه متفرق سنتی و دارای نظام استبدادی بود. از اختلافات شدید قومی و قبیله ای رنج می برد. (بینش، ۱۳۸۸: ۹۹) به این ترتیب دولت که از همه پیشتر متوجه تحکیم بنیان وحدت ملی افغانستان بود و عاقلانه این وحدت ملی بر محور برادری و حقوق مساوی مردم افغانستان به گردش انداخت در ماده هشت قانون اساسی توضیح گردید که همه افرادی که در مملکت افغانستان می باشند، بلا تفریق دینی و مذهبی تبعه ی افغانستان گفته می شوند. در ماده ۹ گفته شد که کافه ی تبعه ی افغانستان در امور دینی و مذهبی و نظامی-سیاسی دولت پایبند بوده و آزادی حقوق شخصی خود را مالک هستند. در ماده ۱۰ تصریح شد که حریت شخصیه از هر گونه تعرض و مداخله مصئون است هیچ کس بدون امر شرعی و نظامات مقننه توقیف و مجازات نمی شود و در افغانستان اصول اسارت بالکل موقوف است در ماده ۱۶ گفته شد که کافه ی تبعه افغانستان به حضور شریعت و نظامات دولت در حقوق و وظایف مملکت حق مساوات دارند. در ماده ی ۲۲ مصادره و بیگار بکلی تحریم و در ماده ۲۲ شکنجه و زجر ممنوع گردید و مصئونیت منزل و مکاتبات تأمین شد. (غبار، ۱۳۹۰: ۶۷۵)

به این ترتیب با روی کار آمدن شاه امان الله خان و کسب استقلال و تدوین قانون اساسی افغانستان مرحله جدیدی در زندگی هزاره ها و در واقع همه مردم افغانستان شروع شد. شاه امان الله خان بردگی را در سرتاسر کشور ممنوع کرد و با هزاره ها و دیگر گروههای قومی چون شهروندان برابر رفتار نمود. در دوره امیر حبیب الله خان بخش کوچکی از هزاره ها از ایران به افغانستان باز گشتند، اما این در زمان امان الله خان بود که اکثریت عظیم آنان داوطلبانه مراجعت کردند و بعضی از زمینهای مصادره شده ی شان نیز عودت داده شد. بدین ترتیب هزاره ها باز سازی جامعه خود را شروع کرد و به کشت و کار مجدد روی زمین هایی پرداختند که چراگاههای صحرائشینان شده بودند. آنان با تجدید ساختار اجتماعی-اقتصادی خود و توسعه بخشیدن به شیوه ها و مناسبات تولیدی توانستند ویرانهایی را که پس از دهه ۱۸۹۰ بر جامعه شان تحمیل شده بود تا حدی جبران نمایند. (موسوی، ۱۳۸۷: ۱۳۵)

برده داری و رسم غلامی در افغانستان که روح آن در زمان امیر عبدالرحمن خان شکل گرفته بود این اقدام (لغو) بردگی از طرف امان الله خان می توان گفت یک حرکت سیاسی بود که با این اقدام امان الله خان توانست حمایت قاطع قوم هزاره را کسب کند و از محبوبیت خاص بین آنها برخوردار شود. امان الله خان بر طبق احکام قانون اساسی فرمان صادر نمود که بر اساس آن بردگان هزاره میراث دوره امیر عبدالرحمن خان از بردگی نجات یافتند و از آن جمله هفتصد کنیز و غلام در شهر کابل از منزل اربابان خود خارج شدند. (میرزائی، ۱۳۹۳: ۴۳)

همچنین هزاره ها علاوه بر آزادی شان از بردگی و کسب حقوق مساوی با دیگر شهروندان افغانستان، در این

دوره آزادیهای مذهبی بیشتری به دست آوردند و مراسم مذهبی و تکیه خانه های پیروان مذهب امامیه عملاً آزاد شد. در این مرحله بود که خود شاه خواهان به رسمیت شناخته شدن مذهب جعفری در قانون اساسی شد، ولی هنوز شرایط برای آوردن مذهب جعفری در قانون اساسی به منزله ی مذهب رسمی در کنار مذهب حنفی آماده نبود و ملاهای حنفی به شدت با آن مخالفت کردند. امان الله خان در سال ۱۹۲۱ م، لویه جرگه ای تشکیل داد تا نخستین قانون اساسی افغانستان را به تصویب برساند. چند سال بعد، لویه جرگه دیگری برای ایجاد اصلاحاتی در قانون اساسی برگزار شد در این مجلس شیعیان خواهان آمدن نام مذهب جعفری در قانون اساسی بودند. و شاه نیز از این نظر حمایت می کرد، ولی برخی از متعصبان حنفی به شدت با این طرح مخالفت می کردند. عده ای می خواستند که مذاهب اسلامی (شیعه و سنی) رسمیت داشته باشند و عده ای دیگری می گفتند در قانون اساسی باید تصریح شود که دین رسمی کشور اسلام بر اساس مذهب اهل سنت و جماعت است و دلیلشان این بود که اگر چنین نشود، مذهب قادیانی نیز رسمیت خواهد یافت. شاه به آنان پیشنهاد کرد که برای خروج مذهب قادیانی قید (مذاهب قدیمه) در قانون اساسی آورده شود، ولی گروه مخالف آن را نپذیرفتند. فیض محمد کاتب، نویسنده ی سراج التواریخ در سخنانی خواستار رسمی شدن مذهب جعفری شد. مخالفان به شدت به او حمله ور شدند فیض را هدف ضرب و شتم قرار دادند ولی شاه وی را از دست آنان نجات داد و از مجلس بیرون برد. سرانجام مذهب جعفری به منزله ی مذهب رسمی در قانون اساسی نیامد. (بختیاری، ۱۳۸۵: ۱۸۴-۱۸۳) با اینکه نام مذهب تشیع در قانون اساسی افغانستان ذکر نشد ولی شیعیان در مراسم مذهبی از آزادی کامل برخوردار گردیدند.

به این ترتیب اقلیت های مذهبی اسلامی از جمله شیعیان و غیر اسلامی همچون هندوهای ساکن افغانستان هیچ گاه در انجام اعمال مذهبی آزاد نبوده اند و از سوی دیگر هیچ گاه در دستگاه اداری و نظامی به کار گماشته نشده بودند و همیشه به عنوان شهروند درجه دوم با آنها برخورد می شد. اما امان الله خان در راستای اندیشه تجدد خواهی خویش و تمثیل وحدت ملی همه اقوام و مذاهب را در افغانستان در برابر قانون یکسان قرار داد که این اولین قدم برای تشکیل ملت-دولت در افغانستان محسوب می شود. پس از این اقلیتهای مذهبی و قومی در انجام مراسم های مذهبی و فرهنگی خود از آزادی عمل برخوردار شدند و از سویی وی تلاش نمود که اقلیت ها را در اجتماع و ساختار دولت ادغام نماید از جمله اقدامات امان الله خان در این زمینه می توان به (برداشتن جزیه بر هندو های افغانستان، پرداخت مالیات به صورت مساویانه با مسلمانان، ترمیم جامعه هندوها و داخل شدن هندوها در مکاتب سربازی و ارتش اشاره نمود از سوی دیگر فشار بر شیعیان نیز به شکل بی سابقه ای تقلیل یافت که در پی آن مراسم مذهبی و حسینیه ها عملاً آزاد شد و در ارتش و دولت پذیرفته شدند. اقدام دیگر او لغو معاش مستمری عشیره محمد زائی و خان ها با امتیازات

بعضی از روحانیون بود که بر این اساس ملت از حقوق و آزادی های یکسان برخوردار شدند. (میرزائی، ۱۳۹۳: ۴۷)

با اینکه هزاره ها از نگاه سیاسی-اجتماعی با سایر مردم افغانستان به مفاد ماده قانونی کشور دارای حقوق برابر معرفی شد، ولی در عمل در لویه جرگه سال ۱۹۲۵ م از کل مناطق هزاره نشین (دایزنگی، بامیان، دایکندی، یکه ولنگ، بهسود، جاغوری، سرخ و پارسا، ارزگان، جغتو، ناور، غزنی، دره صوف و مالستان در کل ۵۳ نفر اشتراک داده شدند و چند نفر هم از کابل و جاهای دیگر در حالی که در همان لویه جرگه در کل ۱۰۵۰ نفر اشتراک داشتند اگر کل شرکت کننده گان هزاره و شیعه را ۶۰ نفر بگیریم، سهم هزاره ها و شیعیان به ۸ درصد هم نمی رسد. به طور مثال از مجموع ۱۱ کرسی دور اول مجلس شورای ملی که در سال ۱۹۳۱ م دایر شد از کل هزاره جات ۷ نماینده وجود داشت یعنی ۶/۳ درصد و در آخرین دوره مجلس شورای ملی که در سال ۱۹۷۰ م دایر شد از مجموع ۲۱۶ نماینده مجلس سیزدهم فقط ۲۰ نماینده از هزاره جات وجود داشت یعنی ۹/۲ درصد کرسی ها به مردم هزاره اختصاص داده شد. (دولت آبادی، ۱۳۸۵: ۲۷۴)

با وجود مسائل مذکور، رژیم امان الله خان برای هزاره ها پس از حکومت امیر شیر علی خان یکی از بهترین حکومت های تاریخ افغانستان به حساب می آید. جو سنگین و خفقان آوری که بر اثر ستم ها و مظلومیت امیر عبدالرحمن خان در کشور ایجاد شده و به نحوی در روزگار امیر حبیب الله خان ادامه یافته بود، تنها در عهد سلطنت امان الله خان تا حدودی کاسته شد. به ویژه با اصلاحاتی که وی در زمینه ها سیاسی، اجتماعی و اقتصادی انجام داد. با اینکه وی در انجام این اصلاحات ناکام ماند تا حدی توانست برخی حقوق شهروندی و رفتار انسانی با اتباع را دست کم در سال های نخستین حکومتش به رسمیت بشناسد و نظر مساعد بخش مهمی از ساکنان افغانستان را جلب کند. (بینش، ۱۳۹۰: ۹۶-۹۷)

در این دوره وضع سیاسی و اداری ممکلت به طور کیفی تغییر نمود و برای اولین بار در تاریخ افغانستان آزادی اگر چه به صورت محدود در روابط مردم و دولت پدیدار گردید، به گونه ای که مردم احساس می کردند که دیگر تمام تصمیمات در بالا گرفته نمی شود تا جهت پیروی ابلاغ گردد، بلکه خود مردم هم می توانند در تصمیم گیری های مملکت شریک باشند، مردم به این باور رسیدند که کشور دیگر تحت رهبری کسی است که جلو فساد، ظلم و حق کشی را می گیرد. (فیاض، ۱۳۹۴: ۹۸)

علاوه بر اینها اولین نتیجه عملی استقلال کشور در روابط خارجی این بود که افغانستان توانست با کشورهای مختلف جهان مناسبات سیاسی، بازرگانی و فرهنگی برقرار سازد. دروازه های کشور به روی افکار، اندیشه ها، فرهنگ ها و فناوری های جدید باز شد. آموزش و پرورش نیز در کشور گسترش یافت و ابتدا به کمک فرانسویان، دبیرستان

جدیدی به نام امانیه در کابل تأسیس گردید و همچنین کار حفاری آثار باستانی آغاز شد کارشناسان آلمانی، ایتالیایی و ترکی برای مهندسی، کشاورزی و نظامی به شهر کابل وارد شدند و دبیرستان دیگری به نام لیسه امانی، با کمک آلمانی ها ساخته شد. علاوه بر این سفارتخانه های روس و انگلیس، نماینده های سیاسی کشورهای ترکیه، ایران، فرانسه، آلمان و ایتالیا در کابل شروع به کار کردند و در مقابل سفارتخانه های افغانستان در کشورهای مذکور تأسیس گردیده آغاز به کار کردند این در حالی بود که دولت تازه استقلال یافته ی افغانستان، با کشور هند که انگلستان بر آن سیطره داشت. دچار مشکلاتی بود و البته روابطش با همسایه غربی یعنی کشور ایران روز به روز بهتر می شد. در سال ۱۹۲۳ م رابطه ی دوستانه ای میان دو کشور ایجاد گردید. (فیاض، ۱۳۹۴: ۱۰۵)

همچنین در زمان امان الله خان افغانستان نخستین کشوری بود که دولت سوسیالیستی شوروی را به رسمیت شناخت و با آن روابط دوستانه برقرار کرد. هدف امان الله خان رهایی از سلطه و نفوذ انگلستان بود. شوروی در امر ارسال اسلحه به افغانستان و پرداخت سوبسیدهایی (یارانه) جهت مقابله با محدودیت های کمک انگلیس اقداماتی انجام داد. توسعه روابط افغانستان و شوروی از همین زمان آغاز می گردد. (قاسملو، ۱۳۸۱: ۷۷)

بنا بر این امان الله خان، با دگرگون کردن سیاست های انزوای سیاسی و اقتصادی و همچنین گشودن دروازه های اقتصادی کشور جهت تجارت، کوشید تا افغانستان را به صورت یک کشور پیشرفته در آورد. از اقدامات وی می توان اصلاحات اراضی، قانونمند کردن نظام مالیاتی، توسعه راهها و افزایش سطح آموزش را نام برد. (جانسون، بی تا: ۲۹)

از لحاظ مالی، او توانست رسم واگذار کردن جمع آوری مالیات را به افراد از میان بردارد، بودجه و نظام حسب اداری به وجود آورده و به مؤدیان مالیاتی امکان دهد که مالیات خود را مستقیم به خزانه بپردازند. پایدارترین خدمت امان الله خان در زمینه ی آموزش و پرورش بود. در زمان حبیب الله خان بودجه ی وزارت آموزش و پرورش ۶۰۰۰ هزار روپیه بود، ولی در ۱۹۲۹ م، به بیش از پنج میلیون روپیه افزایش یافته بود. از ۱۹۲۵م تا ۱۹۲۹ م، ۳۲۲ دبستان در هر بخش حکومتی دست کم یک واحد تأسیس شد در همین مدت ۴۸۲۳ دانش آموز دوره ابتدایی را به پایان رساندند. ۱۵۸ نفر از دبیرستان فارغ التحصیل شدند و ۱۵۱ نفر برای تحصیل به خارج از کشور اعزام شدند. (گروهی از پژوهشگران، ۱۳۷۶: ۳۰۴-۳۰۵)

با پیشرفت های چشمگیر و بی سابقه در زمینه معارف کشور در هزاره جات نیز در این دوره فعالیت هایی را صورت گرفته است. چنانچه طبق بررسی و تحقیق، اولین حوزه علمیه شیرداغ در اوائل ۱۹۲۲ م در قسمت سرچال در جنوب چشمه های مزار کاکا در زمینهای یار سای پایه گذاری می گردد. از شخصیت های علمی که خدمت نموده

اند عبارتند از: مولوی محمد افضل ارزگانی مؤلف کتاب مختصر المنقول در تاریخ هزاره و مغول، وی عالم برجسته زمان خود بوده و بنام مجتهد یاد می گردید، مولوی به مردم احکام شرع را یاد می داد و بیشتر کوشش در تعلیم واجبات داشت. بعد از آن ملا قاسم علی کربلایی نومانلی مشهور به ملا جولو که اسب داشته و داماد مرحوم سید اکبر شاه آقا گردیده بود، در مدرسه سرچال ایفای وظیفه نموده و شاگردان را درس داده اند و از کارهای او می توان، شبیه خوانی و برگزاری مراسم با شکوه در بین اجتماع در تاله کلان را یاد نمود. مرحوم ملا حسن علی برادر بزرگ آخوند صاحب از قوم بایی چکتمور که در جاغوری بوده وارد شیر داغ می گردد، تدریس طلاب و تعلیم احکام و سخت گیری با شاگردان را داشته که در ناوه شیرداغ و چکتمور حضور داشته اند. (اعتمادی، ۱۳۷۴: ۱۱۸-۱۱۹)

علاوه بر اینکه امان الله خان در زمینه معارف کشور توجه جدی نمود در سیستم اداری هم تغییراتی به وجود آورد که به شکل کشورهای به اصطلاح دموکراسی آن وقت بود. او ساحات کشور را به ۵ ولایت و ۴ حکومت اعلی تقسیم نمود که در هر کدام حکام تقریباً با صلاحیت کامل حکومت می رانند. این تقسیمات عبارت بودند از:

- ۱- ولایت کابل، ۲- ولایت قندهار، ۳- ولایت هرات، ۴- ولایت بدخشان، ۵- حکومت اعلی مشرقی، ۶- حکومت اعلی جنوبی، ۷- حکومت اعلی فراه، ۸- حکومت اعلی میمنه.

همچنین در قانون اساسی کشور درباره ی اداره ولایات چنین آمده است: ماده ۶۳ اداره ولایات به سه اصل اساس استوار است، غیر مرکز بودن قدرت، تصریح وظایف و مسئولیت ها و تصریح صلاحیت ها. تمام مسئولیت های مأمورین ولایات بر اساس اصول فوق، قوانین مربوطه معین گردیده است. صلاحیت این مأمورین نیز بر اساس همین اصول قوانین محدود است و همزمان مأمور به امر مافوقش مسئول است. (عظیمی، ۱۳۹۱: ۲۹۰)

امان الله خان با چنین اصلاحات گسترده ای نشان می داد که تلاش دارد افغانستان مانند سایر کشورهای روی پای خود بایستد به همین لحاظ او تصمیم گرفت تا ترقی کشورهای اروپایی را از نزدیک ببیند و از تجربیات آنها استفاده نماید و برای مدرنیزه شدن گمان می کرد باید هماهنگی غرب و فرهنگ آن گردد.

به این ترتیب برنامه اصلاحات امان الله خان که می خواست کشور را از هر لحاظ به سوی پیشرفت سوق دهد دو مرحله داشت.

مرحله اول از زمان تاجگذاری او تا سال ۱۹۲۷ که آغاز مسافرت طولانی اش به اروپا و خاور میانه بود ادامه یافت.

مرحله دوم در دوران کوتاه شش ماهه ای که از زمان باز گشت او به کشور تا سرنگونی اش باقی مانده بود به

اجرا گذاشته شد. (مارتین، ۱۳۹۶: ۱۳۱)

مرحله اول: از زمان به قدرت رسیدن تا ۱۹۲۷ بود که در این مقطع امان الله خان با همفکری و مشورت روشنفکران از جمله محمود طرزی بیشتر متوجه اصلاحات بنیادی و زیر بنایی از جمله اصلاحات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی شد. که از آن جمله می توان به استرداد استقلال افغانستان، تدوین قانون اساسی، اصلاحات در ساختار دولت، تشکیل ارتش مدرن، گسترش مکاتب، مدارس نوین، اعزام دانشجویان به خارج و برنامه اصلاحی در جهت فعالیت های زنان بود و بر اساس آن سلطه مطلق مرد بر زن از بین می رفت و بین آن دو برابری ایجاد می شد. اما مهمترین بخش این اصلاحات آموزش و معارف بود که به نحو بی سابقه ای مورد توجه قرار گرفت. (میرزائی، ۱۳۹۳: ۳۶) گر چند در مقابل این اصلاحات امان الله خان، نارضایتی هایی از سوی برخی مردم افغانستان صورت می گرفت ولی امان الله خان بدون جدی گرفتن این نارضایتی ها، شورش هایی که صورت می گرفت را خاموش می نمود.

مرحله دوم در سال ۱۹۲۷-۱۹۲۸ با سفرش به اروپا آغاز می شود و از لندن، رم، آنکارا و مسکو دیدن کرد و با یک اتومبیل رولز رویس به کشورش برگشت و اشتیاق زیادی برای اصلاحات از خود نشان داد و برنامه های بیشتری را اعلام نمود که از آنجمله رفع حجاب از زنان، تأسیس مدارس مشترک پسر و دختر، پوشیدن لباسهای غربی از کفش تا کلاه و تأکید بر جدایی دین از سیاست و آموزش بود، تک همسری را تبلیغ کرد و داشتن بیش از یک همسر را تحریم نمود. حتی روز تعطیل را از جمعه به یکشنبه تغییر داد و پاره ای تغییرات دیگر که مردم فقیر افغانستان به چنین روش زندگی اصلاً عادت نداشتند. اقدامات امان الله خان با مخالفت شدید روحانیون و مردم روبرو گردید. (افغانستان به سفارش دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۸: ۱۵۸-۱۵۹) که این اصلاحات امان الله خان به قیمت تضعیف بزرگان سنتی و مذهبی افغانستان بود.

سفر اروپایی امان الله خان فواید بسیار داشت ولی کمی به حیث زمان طولانی بود. امان الله خان که به مدت ۶ ماه در کشور حضور نداشت، چنانچه سفر شش ماهه یک پادشاه که صدر اعظم نداشت غیبت او از کشور یک اقدام بر اساس مصلحت نیست اما سفر امان الله خان به جهت پادشاه یک کشور مسلمان به خارج فواید بسیار داشت اولاً از او در کشورهای اسلامی استقبال فراوان شد در مصر استقبال گرم شد و در هندوستان نیز مورد استقبال واقع شد اگر چه در این سفر پول فراوان مصرف شد اما تحفه هایی را که به دست آورده بود از مصارف بیشتر بود. اما مسئله مهم آن بود که این سفر افغانستان را به حیث یک کشور آزاد و مستقل به دنیا معرفی کرد، ولی نقطه منفی آن سفر در این بود که او به عنوان شخص اول کشور در حالی که اوضاع مملکت کاملاً خوب نبود و نارضایتی وجود داشت به سفر ۶ ماهه رفت و دو ماه بعد از آمدن به کشور به اصلاحات فوری دست زد که این میزان شتاب زدگی دور از مصلحت

بود. (اخوان الصفا، ۱۳۸۰: ۳۹)

در همین سفر بود که زنان همراه او نیز زنان خویشان و نزدیکانش که پیشاپیش آنان ملکه ثریا همسر وی بود، به لباس اروپایی و بدون حجاب ظاهر شدند. هنگامیکه این خبر به کشور پخش شد، نفرت و خشم مردم به اوج رسید و فاصله بین دستگاه دولت و مردم هر چه بیشتر گردید و دامنه ی این خشم و نفرت چنان گسترش یافت که سردار نادر خان که از خاندان حکومت بود به عنوان اعتراض به این عمل و روش از منصب خویش کناره گیری کرد. در این میان انگلیسها که بر اساس سیاستی که از آن پیروی می کردند و غرضی که داشتند این خبرها را با آب و تاب بسیار و عکس های مستند بین مردم پخش می کردند وقتی امان الله خان از این سفر برگشت و به کابل رسید، دستور مبنی بر تقلید روش زندگی فرنگی صادر کرد. زنان را به بد حجایی تشویق نمود و حتی چند تن از دختران را برای تحصیل به استانبول بدون محرم فرستاد. (شاكر، ۱۳۸۴: ۳۹-۴۰)

شباب زده و فاقد حسن دورنگری، در نتیجه قضاوت مردم درباره ی او تغییر می کرد. در سال ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ شاه امان الله خان که دست به بعضی اصلاحات نمایشی زده بود این اصلاحات که ظواهر جدید را جایگزین برخی رفتارهای اجتماعی سنتی و عرفی مردم می کرد چنانچه جامعه افغانستان یک جامعه نیمه فئودال و عقب مانده و فقیر و بی سواد و درحالت پریشانی بود و به انواع تفرقه گرفتار بود به این سبب اصلاحات در سطح انجام شد و نتوانست به عمق جامعه نفوذ کند بناً غرب گرایی و گرایش به جنبه ظاهری رفورها، جامعه سنتی را ناراضی ساخته بود. (طنین، ۱۳۸۴: ۵۱-۵۲-۵۳)

اگر چه با نگاه دقیق تر معلوم می شود مرحله اول اصلاحات اهمیت بیشتری داشت اما این مرحله دوم بود که مورد توجه همگان قرار نگرفت وقتی امان الله خان از اروپا دیدن می کرد به عمق عقب ماندگی افغانستان پی برد و سعی کرد دست به اقداماتی برای بهبود اوضاع بزند. در مرحله اول امان الله خان توانسته بود طرح هایش را به اجرا بگذارد اما در دور دوم پس از بازگشت از سفرهایش این فرصت از او گرفته شد. (مارتین، ۱۳۹۶: ۱۳۱)

۴-۲-۲- شورش های داخلی و پشتیبانی هزاره ها از حکومت امان الله خان

امان الله خان برخلاف روش حکومت داری پدران و اسلاف خود، شیوه به ظاهر مردمی و پیشرفته ای را در پیش گرفت او با حضور در برابر انبوه مردم، سیاست آینده خود را اعلام داشت و به استقلال خارجی و آزادی های داخلی، برابری اجتماعی و رفع مظالم گذشته تأکید کرد. بدین ترتیب وی با تأکید بر خواست های اساسی اقوام و

نیازمندی های جامعه توانست حمایت مردمی و اقوام را به سوی خود جلب کند. مهمترین از این، داعیه ی استقلال خواهی و مبارزه او با استعمار بریتانیا بود که مردم افغانستان را از سلطه دراز مدت و زجر دهنده ی آن به ستوه آمده بودند و توانست نوعی انسجام ملی را به وجود آورد، اما از آنجا که هنوز ریشه شقاق و تعارض قومی و قبیله ای که زائیده ی ساختار سنتی و قبیله ای جامعه بود در حال خود باقی بود. با سپری جنگ استقلال و ضد استعمار نیروهای خارجی با سربازان بریتانیا، دوباره شکاف های تاریخی، در قالب جنگ های داخلی و شورش اقوام و قبایل آغاز گردید. بنا بر این اصلاحات فوری و غیر واقع بینانه ی امان الله خان که هیچگونه تغییرات جدی در ساختار قبیله ای حکومت ایجاد نکرد و مظاهر نا برابری و تعصبات قومی و قبیله ای هم چنان بر همه ابعاد جامعه و به ویژه ارکان و عناصر سلطنت سایه افکنده بود جنبش هایی در گوشه و کنار کشور موجب گردید. در این مقطع نیز که آزادی های سیاسی هر چند در سطح شعار و وعده های حکومت وارد جامعه گردید. زمینه های بروز دشمنی های قومی و شورش های قبیله ای در برابر دولت امان الله خان به وجود آمد. شورش های قبایل شرق کشور، در اعتراض به نادیده گرفتن خود مختاری قدیمی آنان از سوی دولت و جنبش بچه سقا و با حمایت مذهبیان و علمای فرقه نقش بندی نمونه هایی از شکاف قومی و تعارض قبیله ای در این مقطع است. (سجادی، ۱۳۸۰: ۷۲-۷۴)

با این حال نا رضایتی از اصلاحات امانی اولین بار در سال ۱۹۲۴ م مردم خوست به رهبری ملا عبدالله و ملا عبدالرشید، ضد امان الله خان شورش کردند. این شورش که تا جنوری ۱۹۲۵ ادامه یافت سرانجام بی رحمانه سرکوب شد و امان الله خان، ملای لنگ و ملا عبدالرشید را دستگیر و با ۲۵ نفر دیگر از رهبران شورش در ۱۹۲۵ در کابل اعدام کرد. همزمان با شورش مردم خوست در اوایل سال ۱۹۲۴ م در قندهار مردم زمین داور و در غزنی اقوام سلیمان خیل به پا خاستند، گرچه این شورش ها را امان الله خان به خیال خود سرکوب می نمود. اما بر خلاف تصور او شعله های قیام و شورش ها خاموش نشد و علمای مذهبی در (اکتبر ۱۹۲۸م) در سنگو خیل شنواری در شرق افغانستان در کنرها و خوگیانی و نیز ملاهای نواحی اطراف کابل به رهبری قاضی عبدالرحمن پغمانی پرچم مخالفت را برافراشتند. قاضی عبدالرحمن توسط نظامیان دولت امان الله خان، دستگیر و به شکل فجیعی به شهادت رسید. اما مرگ او باعث بیداری بیشتر مردم شد و در نتیجه مردمان طرفدار روحانیون در کاپسا و پروان به فرماندهی حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقا به پا خاستند. (مصباح زاده، ۱۳۸۸: ۹۷-۹۸)

پس از آنکه قیام های اقوام مختلف افغانستان بر ضد امان الله خان با فجیع ترین وضعی سرکوب گردید و صدها عالم و دانشمند توسط عمال او بقتل رسید، مردم و علمای کشور در صف حبیب الله کلکانی پیوستند و او را بر امیر امان الله خان ترجیح دادند و در نتیجه موصوف ارگ را ترک گفت و عازم قندهار گردید او هنوز در قندهار بود

که روس ها به وی وعده کمک دادند و غلام نبی خان پسر غلام حیدر خان سپه سالار چرخي را که عهده دار سفارت کابل در مسکو بود، با تعدادی از عساکر روس راهی افغانستان کردند، غلام نبی خان در آپریل ۱۹۲۹ م، از راه بند پتکی، به مزار شریف حمله کرد و آنجا را به تصرف خود در آورد. همزمان با حمله غلام نبی خان از راه زمین، روس ها نواحی مزار شریف و حیات آباد و ایبک و تاشقرخان را بمباران می کردند. علمای دینی به سرکردگی مرحوم آدینه مشهور به ده ملای عرب تاشقرغانی فتوای جهاد صادر نمود. مردم و طالبان مدارس در اثر دعوت، کفن پوشیدند و با چشمان سرمه کرده و پیکر های عطر انبوه به جهاد می رفتند و به خلعت شهادت سرافراز می شدند و درجمله غازیانی که در این جهاد شرکت داشتند و در برابر روس ها شدیداً مقاومت می کردند و مبارزه و جهاد را رهبری می نمودند، میرزا محمد خان مزاری، خلیل الله خلیلی و جنرال شیرعلی خان کوهدامنی و پیشوای علمای آنجا، ده ملای عرب بودند. بنابر این ابراهیم بیگ به دره صوف رفت تا یک تعداد عساکر روسی را که در آنجا قرار داشتند مغلوب کند و به اینکار موفق گردید. البته آنطور که بعضی از مؤسفیدان حکایت می کنند خود امان الله نیز از قندهار تلگرافی به غلام نبی خان اطلاع می دهد که دست از جنگ بکشد. (حق شناس، ۱۳۶۳: ۵۷)

مردم هزاره جات که جداً طرفدار سلطنت امان الله خان بودند از تسلیم به حکومت بچه ی سقا خود داری نمودند و در عوض سردار محمد امین خان برادر امان الله خان و خواجه هدایت الله خان رئیس هیأت اعزامی شاه را در بین خود نگه داشتند و با مرد و مال تقویت کردند و هم در جنگهای غزنی و هزاره جات از قوای بچه سقا درکمال رشادت جلوگیری نمودند. گرچه حکومت بچه ی سقا توانست که توسط نادر علی خان جاغوری، رضا بخش خان تحصیل دار، ملک حضرت محمد میدانی و میرزا حسن علی از یک قسمت هزاره جات بعیت بگیرد، مگر به زودی مردم به تجمع قوای مسلح پرداختند و راهها را بر رخ دشمن بستند از آن جمله میر فتح محمد خان پسر میر غلام حسن بیگ بهسودی و سید احمد خان بچه شاه نور دو هزار نفر آماده کار زار نمودند. مردم اسلحه و نان اینان را می دادند و خزانه بهسود به فرمان امان الله خان ۴۸ هزار روپیه به داوطلبان جنگ پرداخت. این سپاه داوطلب قسماً به قیادت میر فتح خان و سید احمد، کوتل اونی را تصرف کردند و از فروردین تا شهریور شش ماه جلو پیشروی بچه سقا را در هزاره جات گرفتند و در طی سه جنگ قشون اعزامی او را بشکستند. وقتی که شاه امان الله خان مجدداً از قندهار به غزنی لشکر کشید یک عده مردم هزاره به ریاست رضا بخش خان دادعلی خان و خلیفه قربان بهسودی، گل احمد خان و موسی خان و حسین علی خان، هزاره گان خوانی به غزنی رفتند و به طرفداری شاه داخل جنگ شدند. در جنگ بالا حصار غزنی، تورک حضرت خان هزاره و در جنگ میدان، محمد موسی خان و گل محمد خان و حسین علی خان و ارباب یوسف خان هزاره همه کشته شدند و سرهایشان در بازار چنداول کابل آویخته گردید. بقیه هزاره گان

داوطلب را شاه امان الله خان با برادر خود محمد امین خان و خواجه هدایت الله خان و عبدالغفور خان کوهستانی در بهسود رجعت داد که در مقابل حکومت بچه سقا به مقاومت دوام دادند. (غبار، ۱۳۹۰: ۷۳۲-۷۳۳)

علت طرفداری هزاره ها از امان الله خان بخاطر این بود که امان الله خان بردگی را لغو نمود و هفتصد برده هزاره تنها از کابل آزاد شدند و نزد اقوام خود برگشتند و مردم هزاره با سایر اقوام کشور دارای حقوق مساوی گردیدند. علت دیگر طرفداری هزاره ها از حکومت امان الله خان و قیام شان علیه بچه سقا، وحشتی بود که هزاره ها بحق و نا حق از وی داشتند. به خصوص که هواداران امان الله خان رفتار وحشت انگیزی از سوی وی برای هزاره ها نقل می کردند. از جمله می گفتند بچه سقا گفته است که عبدالرحمن هزاره ها را به یک روپیه فروخت و من اگر به آنها دست یابم به یک قران (نیم پیسه) خواهم فروخت. این بود که هزاره ها مقاومت کردند و مردانه از سرزمین شان دفاع نمودند و در چندین مورد سپاه تا به دندان مسلح بچه سقا را شکست دادند. (یزدانی، ۱۳۶۹: ۳۷-۳۸)

بنابر این هزاره ها از جان و دل طرفدار حکومت امان الله خان شدند. در جنگ حبیب الله کلکانی، هزاره ها بازوی قدرتمند حکومت افغان در کابل بودند و حتی تعداد هزاره های آواره با غلام نبی خان چرخ سیفی افغانستان در مسکو از مرز شمالی کشور عبور کرده، قلعه نظامی دهدادی را در نزدیکی مزار شریف تصرف کردند پس از تصرف مزار به پیشروی خود تا تاشقرغان ادامه دادند که امان الله خان از کشور فرار نمود. پس از فرار امان الله خان هزاره ها هرگز دست از مقاومت نکشیده تا اخیر با حکومت حبیب الله کلکانی آشتی نکرده و در جنگ علیه آن ادامه دادند. (دولت آبادی، ۱۳۸۵: ۲۶۵) بنا بر این هزاره ها به امان الله خان خوش بین بودند و حتی برای رسیدن مجدد امان الله خان به قدرت در کابل پس از آنکه توسط حبیب الله بچه سقا رانده شده بود، سعی کردند با اعلام حمایت قاطع خود از وی، لشکری متشکل از افراد آموزش دیده خویش در هند انگلیس آماده کردند و به کمک او گسیل داشتند به همین علت، مورد غضب و قهر بچه سقا واقع شدند و در کابل و سایر مناطق افغانستان تحت فشار قرار گرفتند و به دلیل همین روحیه همکاری و رفتار مناسب سیاسی در قبال امان الله خان بود که محمد نادر خان افغان و برادرانش با پراکندن نامه هایی جعلی به امضای امان الله خان در میان هزاره ها آنان را علیه حبیب الله کلکانی شوراندند و هزاره ها نیز در تمام نه ماه حکومت وی دست از شورش و عصیان بر نداشتند تا به همکاری افغانها حکومت بچه سقا را شکست دادند و بار دیگر قدرت به قوم افغان به سر دگی نادر خان رسید. (بینش، ۱۳۹۰: ۸۹)

بنابراین شاه امان الله خان به رغم فعالیت هایش برای ایجاد تغییر و تحول به سبک غرب، توفیقی نیافت و اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی افغانستان تغییر نکرد. همچنین شورش هایی که در تمام مناطق افغانستان بر علیه حکومت او جریان داشت خاموش نتوانست، لذا مجبور شد کشور را ترک کند و به ایتالیا رفت تا در آن مملکت

زندگی نماید. (شاكر، ۱۳۸۴: ۴۰)

نتیجه گیری

انگلیس بعد از شکست های پی در پی و تلفات و خسارتهای سنگین در افغانستان خواست از طریق یک حاکم دست نشاندۀ اهدافش را پیش ببرد به این ترتیب امیر عبدالرحمن خان را بر سر کار آورد و از وی حمایت قاطع و وسیعی کرد و پولهای هنگفتی را به دربار عبدالرحمن خان سرازیر نمود همچنین در کابل کارخانه اسلحه سازی ساخت به این ترتیب عبدالرحمن خان بعنوان بخش مهمی از پروژه انگلیسیها قرار گرفت.

عبدالرحمن خان علاوه بر کمک هنگفتی که از انگلیس دریافت می کرد مالیات سنگینی را وضع نمود که پرداخت آن از توان ملت خارج بود. این وضع مالیات شورش هایی را در پی داشت چنانچه اولین قیام از طرف پشتون های شنواری و دومین قیام از طرف غلجایی ها و سومین قیام از طرف ازبک های ترکستان بر علیه حکومت عبدالرحمن خان صورت گرفت که بی رحمانه سرکوب گردیدند و چهارمین قیام از طرف مردمان هزاره آغاز گردید این شورش ها بیانگر این بود که همه ملت افغانستان از وضع حکومت داری عبدالرحمن خان ناراضی بودند.

در اوایل حکومت عبدالرحمن روابط میان هزاره ها و دولت بسیار خوب بود، چنانچه عبدالرحمن خان در حسینه های مردمان هزاره جهت برگزاری عزاداری ماه محرم حضور پیدا می کرد و کمک های برای حسینه ها از طرف امیر عبدالرحمن خان صورت می گرفت. به مرور زمان این روابط حسنه رو به وخامت رفت. قرار تحقیقات انجام شده جامعه هزاره در آن زمان جمعیت بیشتر از دیگر اقوام افغانستان را داشت و به شکل مستقل از حکومت توسط میرهای هزاره اداره می شد. به نظر می رسد این خود مختاری هزاره ها در میان حکومت افغانستان یک تحدید بزرگ در برابر حکومتی که در رأسش عبدالرحمن خان و با حمایت انگلیس قرار داشت مطرح بوده است.

سه مورد که عبدالرحمن را درباره هزاره جات هراسناک می کند، اینکه اولاً تعلق تباری بین عبدالرحمن خان و هزاره ها وجود ندارد و دوم اینکه، پیوند مذهبی هم وجود نداشت و سوم اینکه، هزاره ها به کسی باج نمی دادند. هزاره ها تا آن زمان به کسی باج نداده بودند و به شکل خود مختار توسط میرهای هزاره اداره می گردید و هر مقدار که میل خودشان بود مالیه به دولت پرداخت می کردند و همچنین با قدرتهای بزرگی زور آزمایی کرده بودند. مثلاً طی چند مرحله بر سپاهیان نادر شاه افشار در زمین داور شکست های سخت و سنگینی وارد کرده بودند و مجموع این عوامل فضای کاملاً عاری از اعتماد را به وجود آورده بود. عبدالرحمن که ایجاد دولت متمرکز و قوی را در سر داشت در صدد تحت تسلط آوردن هزاره جات گردید.

در ابتدا بخشی از بزرگان، میرها و خوانین هزاره با عبدالرحمن خان همکاری کردند در جنگ شمال شرکت نمودند و برای همسو ساختن هزاره جات با حکومت اعلام همکاری نمودند، بزرگان هزاره در ابتدا تلاشهایی را برای جلوگیری از جنگ انجام دادند. اما حکومت عبدالرحمن خان بدنبال اهداف دیگری چون حذف و تصفیه قومی بود. لذا حتی پس از همسویی بخش وسیعی از نیروهای موثر در هزاره جات به دنبال بهانه برای سرکوبی بودند.

بر اساس روایت تیمور خانوف، فیض محمد کاتب، ملا افضل ارزگانی و ... نوع برخورد حکومت با هزاره ها پس از تسلیم و توافق با حکومت، فوق العاده تحقیر آمیز و توأم با تعدی و تجاوز بوده است و این رویکرد اهانت بار و خشن در مناطق مختلف ادامه یافت لذا هزاره ها هم آنرا تاب نیاوردند و نهایتاً منجر به قیام های بعدی و آن نسل کشی تاریخی شد. یکی از دلایل شکست هزاره ها این بود که قیام ها بر اساس یک طرح کلان پیشبینی نبود. بلکه عمدتاً در واکنش بر رفتار و جنایتهای عمال امیر کابل به وقوع پیوست. در اینجا چند بحث مطرح است. اولین مسأله این است که برای عبدالرحمن خان به قدرت رسیدن و حفظ آن مهم بود، اما در کنار این مسأله هدف دیگری را نیز دنبال می کرد که تقریباً به همین میزان برایش مهم است و آن تسلط، تبار و قومش بر مناطق و سرزمینهای سایر اقوام بود و این مطلب در خاطرات و نامه هایش نیز آمده است که از پشتونهای ساکن در هند بریتانیوی دعوت می کند که بیایید و حتی آنها را تحریک می کند که اگر غیرت قومی دارید بیایید و این سرزمین های حاصل خیز را از آن خود کنید.

ارزیابی حکومت کابل این بود که هزاره ها بعنوان یک تهدید جدی مطرح بوده و باید از میان برداشته شوند، به همین دلیل آن قتل عامهای وسیع صورت گرفت. اما بریتانیا که از مجرای حکومت عبدالرحمن سیاستهایش را در افغانستان پیش می برد و شکست هایش را جبران می کرد نیز در این جنگ با حمایت وسیع از حاکم دست نشانده اش سهم گرفت. در رابطه به نسل کشی دوران عبدالرحمن خان باید گفت که وی تنها با هزاره ها ننجنگید، بلکه شورش های پشتون های غلجایی، شنواری ها و ازبک ها را یکی پس از دیگری سرکوب نمود. اما نحوه برخورد و جنگ های خونین او با هزاره ها کاملاً متفاوت از آن چیزی است که در دیگر جنگهایش دیده می شود.

زمانیکه هزاره ها در داخل افغانستان بر اثر ظلمی که در حق شان می شد تاب مقاومت را نیاوردند از کشور خارج شدند و تعدادی به ارتش بریتانیا جهت خدمت وارد شدند، لذا عبدالرحمن خان از ترس اینکه مبادا هزاره ها در ارتش بریتانیا قدرت بگیرند در اواخر حکومت داری اش با هزاره ها مدارا نمود و او نیز از هزاره ها سرباز گیری کرد. زمانیکه امیر حبیب الله خان به سلطنت رسید مشاهده نموده بود که با ظلم و وحشت و کشتار مردم نمی توان کشور باثبات داشت. لذا تمام تبعید شدگان دوره پدرش را اجازه داد تا به کشور باز گردند و برای ملت هزاره که از

همه بیشتر زجر کشیده بودند فرمان جداگانه صادر شد که اگر تا هنوز زمین های هزاره ها به پشتون ها داده نشده به آنها باز گردانده شود و اگر داده شده است از زمین های خالصه دولتی برای آنها زمین داده شود. در این دوره با اینکه وضع هزاره ها بهتر از دوران عبدالرحمن خان بود ولی آزادی هزاره ها از بردگی اعلان نگردید همچنان به بردگی به سر می بردند فقط خرید و فروش برده های هزاره ممنوع شد. در کل هزاره ها در این دوره از آزادی کامل برخوردار نبودند و همچنان مجبور به تقیه بودند.

در دوره شاه امان الله خان که وی شخص متجدد و ملی گرا بود زمانیکه به سلطنت رسید فضای باز سیاسی را اعلان کرد و قانون اساسی را تدوین نمود. حقوق مساوی و برابری همه شهروندان را اعلام نمود و بردگی هزاره ها را لغو کرد. هزاره ها دارای حقوق مساوی با سایر شهروندان را دارا شدند امان الله خان می خواست کشور را به سوی پیشرفت و ترقی سوق دهد، لذا فکر می کرد باید همگام با فرهنگ غرب حرکت کند، وی با آوردن فرهنگ غرب به افغانستان، نارضایتی هایی از طرف روحانیون در مقابل حکومتش به وجود آمد که منجر به شورش ها و قیامهایی علیه حکومت گردید و باعث سقوطش شد. دولت امان الله خان که برای مردمان هزاره یکی از بهترین دوره ها محسوب می شد. با جان دل طرفدار دولت امان الله خان شدند و در جنگهایی که علیه حکومت امان الله خان صورت می گرفت از دولت امان الله طرفداری کردند و وارد جنگ شدند و تا آخر به دولت امان الله خان وفادار ماندند. با اینکه روابطشان با دولت امانی خوب بود ولی در دوره های بعد تا حدودی مورد بی توجهی قرار گرفتند و در ادارات دولت استخدام نمی شدند.

نتیجه مهمی که از این تحقیق بدست می آید این است که استبداد عبدالرحمن خان باعث به هویت رسیدن و شناخته شدن هزاره ها گردید و تاریخ جدید قوم هزاره آغاز شد. قبل از عبدالرحمن خان هزاره ها سالهای طولانی به شکل منزوی و در مرکز افغانستان بود و باش داشتند و هیچ گونه ارتباطی با سایر قدرت های همسایه نداشتند. اقدامات عبدالرحمن خان با اینکه باعث قتل عام ها و از بین رفتن نظام اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی شان شد ولی بعد مثبتی را نیز به همراه داشت. مهاجرت هزاره ها به خارج از کشور باعث تقویت بعد فرهنگی و سیاسی هزاره های منزوی شد و آنان را بیش از پیش فعال ساخت به طوری که در رأس هرم قومی شیعیان افغانستان قرار گرفتند. این جایگاه قبلاً به سادات و قزلباش های شهری تعلق داشت. چنانچه امروزه هزاره ها یکی از اقوام پر نفوذ و مطرح جامعه افغانستان می باشند.

فهرست منابع و مآخذ

کتاب ها:

۱. اچ دلبو، بیلو، ۱۳۷۴، افغانستان تاریخ و نژاد، مترجم: افسر علیشاه، پیشاور.
۲. اخلاقی، محمد اسحاق، ۱۳۸۰، هزاره ها در جریان تاریخ و فرازهای تاریخ سیاسی، اجتماعی افغانستان، قم: شرایع.
۳. اخوان، صفا، ۱۳۸۰، تاریخ شفاهی افغانستان (۱۹۹۲-۱۹۹۰) تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
۴. ارزگانی، مسیح، ۱۳۸۷، افغانستان رنگین کمان قومیت ها، بی جا: بی نا.
۵. اعتمادی، عوضعلی، ۱۳۷۴، شیرداغ قطعه ای از هزاره جات، تهران: موسسه جواد الائمه.
۶. افغانستان، ۱۳۸۸، به سفارش دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران: وزارت امور خارجه.
۷. الفنستون، مونت استوارت، ۱۳۷۵، افغانان، جای، فرهنگ، نژاد (گزارش سلطنت کابل) ترجمه: محمد آصف فکرت، مشهد: انتشارات بیناد پژوهشهای اسلامی.
۸. امیر عبدالرحمن خان، ۱۳۷۵، تاج التواریخ، پیشاور: انتشارات میوند.
۹. امیر عبدالرحمن خان، ۱۳۹۰، تاج التواریخ، (سوانح عمری، سفر نامه ها و خاطرات ۱۹۰۰-۱۷۴۷م)، جلد اول، کابل: انتشارات میوند.
۱۰. انتشارات محسن، ۱۳۹۳، تاریخ مختصر پنج دهه افغانستان، بی جا: انتشارات محسن.
۱۱. انصاری، سلطان محمد، دانستنی ها پیرامون جغرافیای عمومی افغانستان، ۱۳۹۰، تهران: موسسه نشر و پخش سرور سعادت.
۱۲. انصاری، فاروق، ۱۳۸۱، تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان ۱۳۱۲-۱۲۵۹ش / ۱۹۹۳-۱۸۸۰م: بررسی موردی قندهار، تهران: وزارت امور خارجه.
۱۳. بختیاری، محمد عزیز، ۱۳۸۵، شیعیان افغانستان، قم: انتشارات شیعه شناسی.
۱۴. بهسودی، واعظزاده، ۱۳۷۴، افغانستان در آزمون زمان: سلسله درسهای تاریخ پیرامون حوادث دو قرن و نیم کشور، واعظ زاده بهودی.
۱۵. بینش، محمد وحید، ۱۳۹۰، شیعیان افغانستان، تهران: موسسه مطالعات اندیشه سازان نور.
۱۶. پاصون، عتیق، ۲۰۰۷، مرور کوتاهی بر تاریخ افغانستان و قضیه پشتونستان، کابل: مرکز مطبوعات افغانستان.

۱۷. پولادی، حسن، ۱۳۷۸، تاریخ هزاره ها (اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی) تهران: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی.
۱۸. پیام، محمد علی، ۱۳۸۴، نقش استعمار شرق و غرب در افغانستان، تهران: ارگان نشراتی سید جمال الدین (حسینی).
۱۹. تیمور خانوف، ۱۳۷۲، تاریخ ملی هزاره، مترجم، عزیز طغیان، قم: موسسه اسماعیلیان.
۲۰. جاغوری، حیدر علی، بی تا، هزاره ها و هزاره جات باستان، بی جا، بی نا.
۲۱. جانسون، کریس، بی تا، افغانستان کشوری در تاریکی، مترجم: دکتر نجله خندق، تهران: موسسه فرهنگی انتشارات آیه.
۲۲. حبیبی، عبدالحی، ۱۳۴۹، تاریخ مختصر افغانستان، کابل: انتشارات مطبوعه دولتی
۲۳. حق شناس، ش.ن، ۱۳۶۳، دسایس و جنایات روس در افغانستان از امیر دوست محمد تا ببرک، تهران: جمعیت اسلامی افغانستان دفتر مرکزی، کمیته فرهنگی.
۲۴. حقجو، میر آقا، افغانستان و مداخلات خارجی، ۱۳۸۰، قم: انتشارات مجلسی.
۲۵. خاوری، تقی، مردم هزاره و خراسان بزرگ، ۱۳۹۲، تهران: موسسه انتشارات عرفان.
۲۶. دولت آبادی، بصیر احمد، شناسنامه افغانستان، ۱۳۹۰، تهران: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی (عرفان).
۲۷. دولت آبادی، بصیر احمد، هزاره ها از قتل عام تا احیای هویت، ۱۳۸۵، تهران: انتشارات ابتکار دانش.
۲۸. ریاضی هروی، محمد یوسف، ۱۳۶۹، عین الوقایع (تاریخ افغانستان)، تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی.
۲۹. سجادی، عبدالقیوم، ۱۳۸۰، جامعه شناسی سیاسی افغانستان، قوم، مذهب و حکومت، قم: بوستان کتاب قم.
۳۰. سمیعی کیوان، علیرضا، زندگانی سردار کابلی: مشتمل بر حوادث افغانستان در قرن نوزدهم میلادی و مباحث علمی، دینی، تاریخی، ادبی و اجتماعی و تراجم جماعتی از علما و فضلا و شعراء، ۱۳۶۳، تهران: انتشارات زوار.
۳۱. شاکر، محمود، ۱۳۸۴، افغانستان، تاریخ، سرزمین، مردم، تهران: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی.
۳۲. طنین، ظاهر، ۱۳۸۴، افغانستان در قرن بیستم، تهران: انتشارات عرفان.
۳۳. عظیمی، محمد عظیم، مدخلی بر جغرافیای سیاسی افغانستان، ۱۳۹۱، تهران: انتشارات علم و دانش.
۳۴. علی آبادی، علیرضا، افغانستان، ۱۳۷۳، تهران: وزارت امور خارجه، موسسه چاپ و انتشارات.

۳۵. غبار، غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ۱۳۹۰، تهران: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی (عرفان)
۳۶. غرjestانی، محمد عیسی، ۱۳۷۲، کله منارها در افغانستان، قم: انتشارات اسماعیلیان.
۳۷. فرهنگ، محمد حسین، جامعه شناسی و مردم شناسی شیعیان افغانستان، ۱۳۸۰، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۳۸. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۳۸۰، تهران: موسسه انتشارات عرفان.
۳۹. فیاض، علی اکبر، ۱۳۹۴، تاریخ افغانستان: از احمد شاه درانی تا سقوط کمونیستها (۱۱۲۶-۱۳۷۱)، مشهد: انتشارات بدخشان.
۴۰. فیض محمد، کاتب هزاره، ۱۳۹۳، سراج التواریخ، جلد: ۳، ۱، ۲، تهران: انتشارات عرفان.
۴۱. قاسملو، اردشیر، ۱۳۸۱، افغانستان دیروز، امروز، فردا، تهران: انتشارات نغمه زندگی.
۴۲. کلیفور، مری لوئیس، سرزمین و مردم افغانستان، ۱۳۶۸، ترجمه: مرتضی اسعدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۴۳. کورنا، لورل، افغانستان، ۱۳۸۳، ترجمه: فاطمه شاداب، تهران: انتشارات ققنوس.
۴۴. گروهی از پژوهشگران، ۱۳۷۶، افغانستان (مجموعه مقالات)، مترجم: سعید ارباب، شیرانی، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی.
۴۵. لعلی، علیداد، ۱۳۷۲، سیری در هزاره جات: تحلیل جامعه شناسی مذهبی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه تشیع در افغانستان، قم: احسانی.
۴۶. مارتین، یوانز، ۱۳۹۶، افغانستان مردم و سیاست، تهران: انتشارات ققنوس.
۴۷. ماگنوس، رالف، افغانستان (روحانی، مارکس و مجاهد) ۱۳۸۰، ترجمه: قاسم ملکی، تهران: وزارت امور خارجه.
۴۸. مجتهد زاده، پیروز، بازیگران کوچک در بازی بزرگ: استقرار مرزهای شرقی ایران و پیدایش افغانستان ۱۳۸۶، مترجم: عباس احمدی، تهران: انتشارات معین.
۴۹. مصباح زاده، سید محمد باقر، ۱۳۸۸، تاریخ سیاسی مختصر افغانستان، مشهد: انتشارات مرنديز.
۵۰. مصباح زاده، محمد باقر، ۱۳۶۸، جرگه ها در افغانستان، گیلان: چاپخانه گیلان.
۵۱. مقصودی، عبدالحسین، ۱۳۹۳، هزاره جات سرزمین محرومان، قم: انتشارات دارالتفسیر.
۵۲. موسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ۱۳۹۴، تشیع در افغانستان، تهران: موسسه مطالعات اندیشه سازان نور.

۵۳. موسوی، عسکر، ۱۳۸۷، هزاره های افغانستان (تاریخ، فرهنگ، اقتصاد و سیاست)، قم: انتشارات اشک یاس.
۵۴. مولایی، میر احمد، ۱۳۸۱، خاطرات و تاریخ افغانستان ۱۳۴۴-۱۳۰۲، تهران: انتشارات هوای رضا.
۵۵. میتلند، پی جی، ۱۳۷۶، تحقیقی درباره هزاره و هزارستان: گزارش کمیسیون سرحدی افغان و انگلیس در سالهای ۱۸ - ۱۸۸۹م، مترجم: محمد اکرم گیزابی، قم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان.
۵۶. نائل، حسین، ۱۳۷۲، سایه روشنهایی از وضع جامعه هزاره، قم: انتشارات اسماعیلیان.
۵۷. نوید، سنزل، ۱۳۸۸، افغانستان در عهد امانیه: واکنشهای مذهبی و تحولات اجتماعی زمان سلطنت امان الله خان، هرات: انتشارات احراری.
۵۸. هاشمی، سعدالدین، ۱۳۸۰، جنبش های مشروطه خواهی در افغانستان (در ربع قرن بیستم، سویدن: استوکلم).
۵۹. یزدانی، حسینعلی، ۱۳۷۰، صحنه های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان از ۱۲۵۰ تا ۱۳۲۰ ق، بی جا، حسینعلی یزدانی.
۶۰. یزدانی، حسینعلی، ۱۳۷۲، پژوهشی در تاریخ هزاره ها، تهران: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی.
۶۱. یزدانی، حسینعلی، ۱۳۶۹، دفاع هزاره ها از استقلال تمامیت ارضی افغانستان، بی جا، حسینعلی یزدانی.
۶۲. یزدانی، کاظم، ۱۳۸۶، فرزند کوهساران (نگاهی گذرا به تاریخ و خدمات هزاره ها در افغانستان، کابل: انتشارات سعید.

پایان نامه:

۱. میرزائی، محمد ناصر، ۱۳۹۳، اصلاحات امان الله خان شاه افغانستان ۱۳۰۷-۱۲۹۷ / ۱۹۲۹-۱۹۱۹، و عوامل ناکامی آن، استاد راهنما: دکتر محمد یوسف خان محمدی، قم: دانشگاه مفید.

مقاله:

۱. زرگری نژاد، غلام حسین، ۱۳۸۰، "تکوین و تحول جامعه هزاره و فرازو نشیب های آن در مناسبات با حکومت های ایران در دوره صفوی و قاجار" کتاب ماه و تاریخ و جغرافیا.

Abstract:

The ruling era of Amir Abdul Rahman Khan is one of the significant eras of history for the people of Hazara, who were living with feudality before him. There was a severe need for money when "Amir Abdul Rahman Khan" decided to build the central and powerful government after he gained the political position of country. He then compelled people to pay high taxes, which were beyond their financial ability. The result was, rebellion of Shinvari and Galja'ie tribes of Pashtoons and Ozbaks.

The fourth rebellion against the government was related to Hazara tribe which was repressed brutally. This suppression caused the destruction of social, economical and cultural system structure for the tribe. In this paper, the raised question is that "How the ups and downs of Hazara tribe from the beginning of "Amir- Abdul Rahman Khan" ruling until the end of Amanollah Khan ruling was. In this paper, it is supposed that the condition of social and political state of Hazara tribe got worse by the ruling of Abdul Rahman Khan.

Considering the high taxes, slavery, despotism and cruelty, turmoil arose among Hazara. However, by the alteration of ruling government, the situation got better for them. Namely, the people from Hazara who were being sold as slaves, returned to social and political proper positions in Afghanistan.

In this paper, which is descriptive and analytical, we have used books, papers and documents, in order to investigate the status of Hazara tribe. Researchs suggest that, the policies of Abdul Rahman Khan had negative consequences on social, cultural and political status of Hazara tribe.

Not only Hazara tribe was destined to massacre and slavery, but also after the war command from Abdul Rahman Khan, against Hazara the prejudice and bias was created in religious, race, and tribal aspects of Hazara. Although the situation was improved on later ruling eras, and they succeeded to have a representative at national council but, they were eliminated and people from this tribe had no right to work for government organizations.

Key words: Hazara, Amir Abdul Rahman Khan, Amanollah Khan, Amir Habibullah Khan, Afghanistan

Ministry of Science, Research and Technology

دانشگاه بین‌المللی امام خمینی



IMAM KHOMEINI
INTERNATIONAL UNIVERSITY

Imam Khomeini International University

Faculty of literature and Humanities

Department of history

**Challenges and Opportunities of the Hazara tribes in
Afghanistan: from the begining of Abdul Rahman khan
government until the End of the Amanollah khan
Government.(۱۸۸۰-۱۹۲۹)**

**A Thesis Submitted in Partial Fulfillment of the Requirements for the Degree of
Master of Science in Islam history**

By:

Mustafa akhtari

Supervisor:

Dr. Abas Boroomand Alam

Advisor:

Dr. Yaqoob khazaei

January ۲۰۱۹

Ministry of Science, Research and Technology

انکشاف بنی المصلیٰ یانمختی



IMAM KHOMEINI
INTERNATIONAL UNIVERSITY

Imam Khomeini International University

Faculty of literature and Humanities

Department of history

**Challenges and Opportunities of the Hazara tribes in
Afghanistan: from the beginning of Abdul Rahman khan
Government until the End of the Amanollah khan
Government.(۱۸۸۰-۱۹۲۹)**

**A Thesis Submitted in Partial Fulfillment of the Requirements for the Degree of
Master of Science in Islam history**

By:

Mustafa Akhtari

Supervisor:

Dr. Abas Boroomand A'lam

January ۲۰۱۹